

۱- کلیاتی در باب جرم‌شناسی

جرم‌شناسی، علم مطالعه ویژگیهای پدیده مجرمانه و علل وقوع آن است. جرم‌شناسی علاوه بر این وظیفه، رسالت توصیف و طبقه‌بندی پدیده مجرمانه را نیز بر عهده دارد. می‌دانیم که در جوامع انسانی، به حکایت کشفیات باستان‌شناسی، جرم همواره وجود داشته است. قانون حمورابی و قانون هیتیا که حدود ۴ هزار سال پیش به ترتیب در بین‌النهرین و جنوب ترکیه ساکن بوده‌اند نشان می‌دهند که انسانها و جوامع انسانی همواره در معرض مقاومت در برابر اعمال مجرمانه عده‌ای از شهروندان بوده‌اند و به اقتضای زمان خود در برابر جرم از خود واکنش نشان می‌دادند که این واکنش نوعاً خشن و شدید بوده است. در مقابل همین کیفر شدید، انسانهای متفکر و دانشمند همواره راجع به علل وقوع جرم تأمل می‌کرده‌اند. بنابراین در این جوامع به موازات مبارزه علیه ارتکاب جرم، از طریق مجازاتهای شدید، تفکر و تأمل در مورد علل وقوع جرم همواره وجود داشته است. اگر آثار فیلسوفان یونانی مثل ارسطو، سقراط، افلاطون و فلاسفه رومی و شرقی و ایرانی و آثار شاعران و ادیبان ایرانی را مطالعه کنیم در جای‌جای این آثار، بدون این‌که این افراد جرم‌شناس باشند، راجع به جرم و علل وقوع آن نظریاتی وجود دارد. بدیهی است در آثار آنان عنوان جرم به کار نرفته و عنوان معصیت، گناه، شرارت و غیره به کار رفته است.

پس همواره جرم برای جوامع بشری یک معما بوده که با آن مبارزه کیفی می‌شده و مورد توجه و تفکر و تأمل اندیشمندان نیز بوده است.

اما جرم‌شناسی، در معنای امروزی آن، حاصل تحولات دانش بشری در ۱۵۰ سال اخیر است. این تحول موجب به وجود آمدن رشته‌های علوم انسانی از دل فلسفه شده است. این واقعه در اواخر سده ۱۸ میلادی، به ویژه در سده ۱۹ میلادی، به وقوع

دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده حقوق

دوره کارشناسی ارشد

تقریرات درس

جرم‌شناسی

(جرم‌شناسی اختصاصی: قتل، سرقت و قاچاق مواد مخدر)

استاد: ع.ح. نجفی‌ابرنادآبادی

تنظیم و بازنویسی:

امیرحمزه زینالی

نیم‌سال نخست سال تحصیلی ۱۳۷۸-۷۹

جرم‌شناسی ۵۹۱

پیوست. محل وقوع این واقعه، یعنی ظهور رشته‌های مختلف علوم انسانی، کشورهای اروپایی بوده است.

جرم‌شناسی ابتدا در قالب «انسان‌شناسی جنایی»^۱ به وجود آمد و آنچه که در کتابها تحت عنوان «مردم‌شناسی جنایی» ترجمه شده به نظر غلط می‌باشد. معمای جرم به صورت علمی ابتدا توسط یک پزشک و نه یک حقوقدان مورد توجه قرار گرفت. در اینجاست که باید به تولد جرم‌شناسی به شکل امروزی؛ یعنی جرم‌شناسی علمی که دو قول در مورد آن وجود دارد، اشاره کرد.

۱. قول اول این است که جرم‌شناسی به شکل امروزی، یعنی علم و دانش جرم، در کتاب جرائم و مجازاتهای سزار بکاریا، که در سال ۱۷۶۴ به زبان ایتالیایی منتشر شد، ریشه دارد.^۲ این کتاب فریادی است علیه حکومت کشیشان و پدران کلیساهای کاتولیک و اعتراض و انتقادی است علیه حکومت، حقوق، قضاوت و عدالت کلیسایی. بکاریا در این کتاب و به عنوان نخستین متفکر و فیلسوف، راجع به جرم و مجازات و آیین محاکمه یک مجرم قلم زده و چارچوب و ساختار حقوق جزا، سازمان قضایی و آیین دادرسی کیفری را بیان داشته است. به همین جهت است که عده زیادی بکاریا را پدر حقوق جزای مدرن و بانی حقوق جزای موضوعه امروزی می‌دانند و معتقدند که وی رهبر انقلابی کیفری بود که در اواخر قرن ۱۸ به وقوع پیوست و آثار آن هنوز هم در حقوق امروزی وجود دارد. عده‌ای معتقدند که چون بکاریا در این کتاب راجع به جرم و مجازات صحبت نموده لذا اوست که بعد از فیلسوفان پیشین، که جسته و گریخته مسائلی را مطرح کرده بودند، جرم را تبیین کرده، اگرچه صریحاً اصطلاح جرم‌شناسی را به کار نبرده است. بنابراین اگر این قول را بپذیریم، عمر جرم‌شناسی حدود ۲۳۶ سال است.

1. criminal anthropology

2. این کتاب با عنوان رساله جرایم و مجازات‌ها توسط آقای دکتر محمدعلی اردبیلی به فارسی ترجمه شده و در انتشارات نشر میزان به چاپ رسیده است. چاپ آخر این کتاب در سال ۱۳۸۰ می‌باشد.

۵۹۲ مباحثی در علوم جنایی

۲. قول دوم این است که جرم‌شناسی حدوداً صد سال پس از انتشار کتاب سزار بکاریا یعنی در سال ۱۸۷۶ به وجود آمد. به عبارت دیگر عده زیادی تولد جرم‌شناسی را مصادف با تاریخ انتشار کتاب «انسان بزهکار»^۱ دکتر لمبروزو در سال ۱۸۷۶ می‌دانند و معتقدند که لمبروزو در این کتاب نتایج تحقیقات، مشاهدات و پژوهشهای علمی و عملی خود را راجع به مجرم و جرم به تصویر کشیده است. اگرچه لمبروزو کتاب خود را انسان‌شناسی جنایی و مجرم‌شناسی می‌دانست، یعنی وی فیزیولوژی قیافه، اندازه اندامها و نحوه استقرار اندامهای فرد را در ارتباط با رفتار مجرمانه مطالعه کرده و صحبتی از جرم‌شناسی به عمل نیاورده بود، ولی بنا به قول دوم، وی پدر جرم‌شناسی است. به عبارت دیگر، لمبروزو خود را متخصص انسان‌شناس جنایی می‌دانست اما اثر او، بدون این‌که خود بداند، در زمینه جرم‌شناسی است. دلیل دیگر این‌که بکاریا جرم را به صورت انتزاعی و از منظر فلسفی مطرح کرده بود. بکاریا بدون این‌که جرم و مجرم را دیده باشد در ذهنیت خود جرم و مجرم را تصور و راجع به آن تأمل نموده بود، ولی لمبروزو وارد میدان جرم شده و با مطالعه در مورد انسانهای مجرم اعدام شده و با مقایسه آنها با انسانهای ناکرده بزه، سعی کرد خصوصیات و ویژگیهای مجرمین را نسبت به غیر مجرمین استخراج و استنباط کند. بنا به این دلایل دکتر لمبروزو بانی و پدر انقلاب دیگری به نام انقلاب تحقیقی یا اثباتی در زمینه عدالت کیفری و جرم و مجازات شد. بنابراین تاریخ تولد جرم‌شناسی، صد سال بعد از کتاب بکاریا بوده است.

باید گفت که عنوان جرم‌شناسی، در معنای علمی آن را، گاروفالو حدود ۱۰ سال بعد از اثر دکتر لمبروزو، برای کتاب خودش انتخاب کرد و این عنوان را خلق نمود. بنابراین می‌توان گفت که جرم‌شناسی نیز مثل سایر علوم انسانی دو دوره عمده را طی نموده است: یک دوره اخلاقی، فلسفی یا ربانی یعنی یک دوره تعقل و بعد از آن

1. L'homme criminel

جرم‌شناسی ۵۹۳

یک دوره تحقق. جرم‌شناسی از بدو پیدایش جوامع سازمان یافته انسانی بدون این‌که افراد آن را به این عنوان بشناسند، وجود داشته است. از این منظر عمر جرم‌شناسی طولانی‌تر است. قطعاً در زمان حمورابی هم عده‌ای در مورد جرم تأمل کرده‌اند. اما پیدایش جرم‌شناسی از منظری که ما آن را مطرح می‌کنیم با ظهور انقلاب تحقیقی یا موضوعی و ورود علم در مسائل انسانی و رفتار انسان مصادف است. از این زاویه می‌توانیم بگوییم که جرم‌شناسی علمی، رشته‌ای است که از طریق مشاهده، آزمایش، تحقیق عملی، مقایسه، نمونه برداری و به صورت میدانی جرم را مطالعه می‌کند (پس جرم‌شناسی رشته‌ای است مشاهده‌ای و میدانی).

جرم‌شناسی از این منظر، کار فیلسوف یا حقوقدان نیست، بلکه ناچار است از دستاوردهای رشته‌های دیگر مثل حقوق جزا برای مطالعه جرم استفاده کند.

بنابراین جرم‌شناسی، بعد از تولد، دوران مختلفی را طی کرده است. به عبارت دیگر مرکز و محور جرم‌شناسی در طول صد و بیست - سی ساله عمر آن متحول شده است. ابتدا مرکز ثقل جرم‌شناسی علمی، انسان مجرم یعنی مباشر جرم، تمایلات و امیال وی بود و در مرحله بعد محیط وی و پیشینه خانوادگی او به عنوان هسته اصلی در مطالعات جرم‌شناسی مورد توجه بوده است.

جرم‌شناسی مدتهای زیادی، شاید حدود کمتر از یک سده، با این دیدگاه به بررسی جرم پرداخته است.

در دوره دوم یعنی از حدود ۴۰ سال پیش به این سو، مرکز ثقل جرم‌شناسی و مطالعات آن از مجرم به واکنش جنایی علیه مجرم انتقال پیدا کرده است (یعنی جرم شناسان برای علت شناسی جرم، دیگر خود مجرم را مورد مطالعه قرار نداده‌اند بلکه تأثیر کنش متقابل مجازاتها، عملکرد قضایی قانون و پلیس با فرد مجرم را مورد بررسی قرار داده‌اند که این نوع جرم‌شناسی را جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی^۱

۵۹۴ مباحثی در علوم جنایی

می‌گویند). بنابراین در این دیدگاه مجازات نه تنها رادع و مانع نیست بلکه خود، جرم‌زا^۱ و برچسب‌زن است و وجدانها را به سمت ارتکاب جرم سوق می‌دهد. پلیس به یک نوع گزینش مجرمانه نسبت به افراد دست می‌زند و چه بسا برای عده‌ای بی‌گناه انگ درست کند.

مثال دیگر این‌که زندانها تا مدتها به عنوان تبعیدگاه دشمنان جامعه مطرح بودند حال آنکه در دیدگاه اخیر به عنوان عامل جرم تلقی می‌شوند.

در مرحله یا زمان سوم، که زمان حال را شامل می‌شود، مرکز ثقل جرم‌شناسی یا هسته اصلی آن عمدتاً جرم است، نه مباشر جرم و نه واکنش اجتماعی. جرم عملی است که مستوجب کیفر می‌باشد، جرم واقعه‌ای است حاصل و ناشی از تصمیمات بزهکار، رفتارها و تصمیمات بزه دیده و حالات و رفتار اشخاص ثالث. پس وقتی جرم محور قرار گیرد باید تمام فضا و محور آن مورد بررسی قرار گیرد.

پس، اگرچه جرم‌شناسی عمدتاً این سه مرحله را طی کرده، اما این بدان معنا نیست که این تحولات به صورت طولی هستند. این تحولات به صورت عرضی تحقق یافته‌اند؛ یعنی در حال حاضر در جرم‌شناسی علمی گرایشهایی مختلف مربوط به مطالعه مجرم و مجازات نیز وجود دارد اما گرایش حاکم گرایش به سمت خود جرم یا عمل مجرمانه است. عده‌ای معتقدند که جرم یا پدیده مجرمانه از سه سطح تشکیل شده است:

- ۱- جرم^۲
- ۲- بزهکاری^۳
- ۳- بزهکار^۴

1. Criminogene

2. Le Crime

3. La Criminalite مجموعه جرایمی که در زمان و مکان معین به وقوع می‌پیوندد بزهکاری می‌نامند.

در کشور ما (ایران) بزهکاری به کل جرایمی گفته می‌شود که در صورت ارتکاب به موجب

قوانین قصاص، دیات، حدود و تعزیرات دارای مجازات است.

4. Le Criminel

1. Les Criminologies de reaction sociale

جرم‌شناسی ۵۹۵

وقتی صحبت از جرم یا بزه می‌شود بلافاصله باید گفت که جرم بازیگرانی دارد که آن را خلق می‌کنند. یعنی جرم همانند یک قطعه تئاتر است که تعدادی آفریننده‌اند، این آفرینندگان، مجرم و بزه دیده و عوامل کنترل اجتماعی آنها هستند؛ یعنی این سه عامل باید دست به دست هم بدهند تا جرمی به وجود بیاید: اول قانونی که جرمی را به وجود می‌آورد، دوم پلیس و دادگاهی که آن عمل را محاکمه می‌کند و سپس فردی که این عمل را انجام می‌دهد و بالاخره کسی که آگاهانه یا ناآگاهانه آماج تصمیمات آن فرد قرار بگیرد.

بنابراین سیکل (چرخه) جنایی از بزه‌کاران و بزه دیدگان و کنترل‌های اجتماعی جرم (پلیس، قاضی، کارشناس‌های امنیت و محیط مجرمانه و معاونین و شرکای بزه‌کار) تشکیل می‌شود. ملاحظه می‌شود که جرم‌شناسی بزه‌کار، بزه دیده، محیط مجرمانه، کنترل اجتماعی جرم و عوامل خلق آنها را مطالعه می‌کند و به یک نقطه که جرم است می‌رسد.

عناصر نامبرده با کنش و وابستگی‌های متقابل جرم را به وجود می‌آورند. این سیستم که عناصر آن گفته شد چنانچه مواجه با تغییری در یکی از عناصر اساسی خود شود، سایر عناصر تشکیل دهنده هم دچار تحول و تغییر می‌شوند. بنابراین پدیده مجرمانه (جرم) در اثر تصمیمات و اقدامات بزه‌کاران و بزه دیدگان و عوامل کنترل اجتماعی جرم، شکل می‌گیرد. بدین ترتیب جرم در ذهنیت جرم‌شناسان طرفدار مطالعه عمل مجرمانه، نتیجه و حاصل تصمیم‌گیریهای عناصر مختلف است. جرم یک رفتار سنجیده و معقول است که از برخورد عناصر و ارکانی که گفته شد به وجود می‌آید. جرم یک اقدام انسانی است که مثل سایر اقدامات انسانی معنادار و دارای پیام‌دار است. این وظیفه جرم‌شناس است که این معنا و دارای پیام را کشف کند.

در مورد رکن بعدی که بزه‌کاری است باید گفت که بزه‌کاری در مقابل جرم است. جرم یک پدیده انفرادی است و حال آنکه بزه‌کاری پدیده‌ای توده‌ای و جمعی

۵۹۶ مباحثی در علوم جنایی

است. بزه‌کاری یعنی مجموعه جرائم در زمان معین و مکان بزه‌کاری موضوع مطالعه جامعه‌شناسی جنایی است؛ یعنی در جرم‌شناسی کلان روند تکامل (تحقق) جرائم در ارتباط با محیط فیزیکی، طبیعی و اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

محیط اجتماعی نیز به محیط اجتماعی عمومی یا خصوصی بزه‌کاری تقسیم می‌شود. مثلاً در محیط اجتماعی شخصی، بزه‌کاری در ارتباط با نقش خانواده اصلی بررسی می‌شود. خانواده اصلی از محیط‌های اجتناب‌ناپذیر است که تأثیر آن بر بزه‌کاری، بررسی می‌شود.

رکن سوم پدیده مجرمانه، بزه‌کار است. بزه‌کار شخصی است که جرم را متبلور می‌کند و به جرم بُعد خارجی می‌دهد. این بزه‌کار است که جرم را در دنیای عمل به وجود می‌آورد، حال آنکه صرفنظر از وجود بزه‌کار، جرم فعل یا ترک فعلی است که قانونگذار به طور انتزاعی و غیر شخصی در قانون تعریف کرده است. بنابراین وقتی صحبت از بزه‌کار می‌شود نه فقط خود فرد (ظاهر فرد) بلکه باید کل او و کل محیط او را مورد توجه قرار داد.

در این مبحث بحث ما ابتدا رکن اول یعنی بزه یا جرم مورد توجه قرار می‌گیرد. بدیهی است برای مطالعه بزه یا جرم به خالق آن یعنی بزه‌کار توجه می‌شود. همانطور که گفته شد بزه‌کاران و بزه دیدگان و عوامل مبارزه علیه جرم، بازیگران و ایفاگران نقش در درام جنایی یا جرم هستند. هر چند که این سه عنصر نقش‌های اول را به عهده دارند اما عناصر دیگری هم نقش‌های دوم و ثانویه را به عهده دارند که عبارتند از: مربی، معلم، سیاستمداران، قانونگذاران، شهروندان. اینها جملگی چه در خلق جرم و چه در مبارزه علیه جرم و چه در پیشگیری از جرم به گونه‌ای نقش ایفاء می‌کنند. بزه‌کاران تحت تأثیر فعل و انفعالات رفتاری در خصوص مربیان، دولتمردان سیاسی، آماج‌های جرم، عوامل کنترل اجتماعی جرم، خود را با شرایط منطبق می‌کنند. یعنی بازیگر اصلی (مجرم) همواره خود را با شرایط بزه‌کاری و شرایط و اوضاع و احوالی

جرم‌شناسی ۵۹۷

که گفته شد منطبق می‌کند. بنابراین چنانچه فرد مجرم مشاهده کرد که آماج مورد نظر وی شدیداً مورد حمایت پلیس و جامعه قرار دارد از تعرض به آن خودداری کرده و به سیل^۱ یا آماجی روی می‌آورد که خلع سلاح و بدون حمایت است. پس نتیجه می‌گیریم که رفتار بزه‌کاران از رفتار پلیس، مالکین، افراد و دادگاهها متأثر است؛ یعنی تعاملی متقابل میان فرد مصمم به ارتکاب جرم و این عوامل وجود دارد. به عبارت دیگر مجرم نیز مانند سایر افراد، فردی تصمیم‌گیر است. او بیمار نیست بلکه آگاهانه و با انجام محاسبات ارتکاب جرم را انتخاب کرده است. لذا چون تصمیم او مبتنی بر محاسبه و برآورد است، به محض تغییر شرایط، روند تصمیم‌گیری خود را تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر در مقابل تغییر تاکتیک‌ها و استراتژیهای جامعه، مجرم هم تاکتیک‌های خود را تغییر می‌دهد.

در جرم‌شناسی نوع اول که مرکز ثقل آن مجرم بود، جرم در اولویت دوم قرار داشت. چون در دیدگاه این جرم‌شناسی، تحقق ارتکاب جرم علامت و نشانه‌ای است که اعلام می‌کند مباشر آن فردی بیمار و علیل فکری است. فردی است که با ارتکاب آن عمل، مشکل خود را به رخ جامعه کشیده است. پس جرم آثار یک بیماری و نمود بیرونی یک مشکل درونی است و لذا در این مکتب عمل مجرمانه حکایت‌گر بیماری و آسیب فردی است که ما را به سمت فرد هدایت می‌کند. یعنی از جرم به مباشر آن می‌رسیم. در این دیدگاه مباشر جرم فردی است که با دیگر افراد فرق می‌کند و مجرمین کسانی هستند که از قماش دیگرند. بنابراین جرم ما را به سمت مجرمی که بیمار است هدایت می‌کند. در این جرم‌شناسی عمل مجرمانه، را در حد مباشر آن تنزل می‌دهیم، اما در جرم‌شناسی عمل مجرمانه جرم فی‌نفسه و فی‌حد ذاته وجود دارد؛ چون تعریف آن در قانون آمده شدت و ضعف آن عمل در قانون پیش‌بینی شده

۵۹۸ مباحثی در علوم جنایی

است. جرم واقعیتهای خارجی است و تعرفه‌ای دارد که قانونگذار برای آن تعیین کرده است.

دوم این‌که جرم فرآیند یک حسابگری جزایی است، یعنی بیانگر آن است که مباشر آن با سنجیدگی و حسابگری وارد عمل شده است. پس از طریق آن جرم می‌توانیم میزان خطرناکی مجرم را تشخیص دهیم. در جرم‌شناسی مکتب تحقیقی، عمل مجرمانه نشانه‌ای است از یک فرد بیمار و غیر عادی که با سایر افراد فرق دارد، بنابراین در جرم‌شناسی تحقیقی، خطرناکی مجرم از طریق برآورد شدت عملی که وی مرتکب شده است صورت نمی‌گیرد بلکه میزان خطرناکی وی در خود او نهفته است. چه بسا مباشر یک سرقت ساده دارای حالت خطرناکی خیلی بیشتری از مرتکب یک قتل باشد، پس در این مکتب عمل مجرمانه نشانه میزان خطرناکی مباشر آن عمل نیست و حال آنکه در جرم‌شناسی عمل مجرمانه با توجه به تعریف و تعرفه کیفی که هر جرم در قانون دارد میزان خطرناکی و وخامت حالت مباشر آن عمل، مشخص می‌شود. پس در این جرم‌شناسی، خطرناکی فرد را قانونگذار تعیین می‌کند. وقتی قانونگذار می‌گوید ارتکاب سرقت مقرون به آزار و اذیت دارای مجازات حبس ابد است میزان خطرناکی سارق مقرون به اذیت و آزار را از این طریق تعیین کرده است. در جرم‌شناسی عمل مجرمانه منبع جرم‌شناسی و میزان سنجش جرم‌شناس، قانون است. تعرفه‌ها و مجازاتهایی که قانونگذار تعیین کرده است برای جرم‌شناس جرم‌شناسی عمل مجرمانه معیار می‌باشد، حال آنکه در جرم‌شناسی مکتب تحقیقی به این صورت نیست.

تفاوت دوم این‌که در جرم‌شناسی عمل مجرمانه، ارتکاب جرم و همچنین نوع جرم مبین تصمیم‌گیری، آگاهی و گزینش یک فرد است. به عبارت دیگر جرم فعالیتی است که شخص آن را انتخاب کرده است، حال آنکه در جرم‌شناسی تحقیقی مجرم

فردی است که سرنوشت مجرمانه او محتوم است، یعنی آنکه وی در این رهگذر آگاهانه تصمیم‌گیری و عمل نکرده است.

مثلاً یک قتل انتقام جویانه صرفاً با جمع دو عنصر قاتل و عنصر شهوت انتقام جویی ناشی نمی‌شود بلکه عوامل دیگری هم ضروری است:

۱. وجود مقتول (بزه دیده).

۲. عنصر تحریک مثلاً در قالب توهین.

۳. عنصر خلع سلاح یا بی‌دفاع بودن بزه دیده (کمبود سلاح دفاعی برای بزه دیده) یعنی این‌که مجرم می‌خواهد بزه‌دیده را در شرایطی بیابد که وی را غافلگیر کند تا امکان دفاع او کم باشد.

۴. وجود یک آلت یا حربه.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که قتل به عنوان یک جرم، یک عمل است و منفک از بزه‌کار به وجود می‌آید. جرم از یک رشته اعمال و حرکات که ناشی از انتخابهای پی‌درپی یک فرد (بزه‌کار) است، به وجود می‌آید و بزه‌کار یک شخصیت دارد و خود را با موقعیتها منطبق می‌کند. و بنابراین در دیدگاه جرم‌شناسی عمل مجرمانه اگرچه جرم بی‌نظمی به وجود می‌آورد و نظم اجتماعی و عمومی را مختل می‌کند اما ارتکاب آن سازمان یافته، همراه با تعقل و حسابگری و سنجیدگی است. نوع عالی این تفکر جرم سازمان یافته است^۱ یعنی عنوان جرم سازمان یافته، گویای تأکید مضاعف بر سازمان یافتگی و توأم با برنامه‌ریزی ارتکاب جرم است. بنابراین نکته جالب این‌که جرم که یک عمل خلاف قانون و یک عمل مکروه و مذموم تلقی می‌شود خود همراه با نظم محقق می‌شود. عده‌ای معتقدند که اطلاق عنوان سازمان‌یافته^۲ یا قید سازمان یافته به جرم، نقض غرض است چون جرم، دشمن

1. Le crime organisé

2. این عنوان یک اصطلاح جرم‌شناسی است و نباید آن را وارد حقوق جزا کرد یا این که بهتر است سازمان‌یافتگی از طریق قانون تعریف شده و وارد حقوق جزا شود.

سازمان یافتگی و نظم است؛ حال آن‌که واقعیت این است هر چند که جرم بی‌نظمی ایجاد می‌کند اما بسیاری از جرائم همراه با نظم و تدبیر و تعقل صورت می‌گیرد. جرم فعلیتی است که مثل سایر فعالیت‌های مشروع دارای بازده و سود است. بنابراین جرم اقدامی است که اهداف عده‌ای را محقق می‌کند و زندگی عده‌ای به آن وابسته می‌باشد.

این مبحث به جرم‌شناسی اختصاصی در پرتو دیدگاهها و نظریات جرم‌شناسی عمل مجرمانه اختصاص دارد.

۲- جرم‌شناسی اختصاصی (تعریف، قلمرو و عناصر آن)

جرم‌شناسی عمومی، مبانی، نظریه‌ها و اصول عملی مربوط به جرم است. در کنار جرم‌شناسی عمومی، جرم‌شناسی‌های اختصاصی یا شاخه‌های تخصصی جرم‌شناسی وجود دارد که عبارتند از: روان‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جنایی، زیست‌شناسی جنایی، انسان‌شناسی جنایی و غیره.

این رشته‌ها، با استفاده از نظریه‌ها و اصول و مبانی موجود در جرم‌شناسی عمومی جرم را از منظر روان‌شناسی و انسان‌شناسی و غیره مطالعه می‌کنند.

جرم‌شناسی، علمی چند مبنایی و محل تلاقی رشته‌های مختلف علوم انسانی است که از دل این تلاقی رشته‌های خاصی مثل جامعه‌شناسی جنایی، روان‌شناسی جنایی و غیره به وجود آمده است.

بنابراین در محدوده جرم‌شناسی اختصاصی ابتدا توضیحاتی راجع به جرم مطرح می‌شود و سپس به جرائمی که مشخص شده‌اند و همچنین علت انتخاب آنها پرداخته می‌شود.

جرم‌شناسی ۶۰۱

اصولاً جرم، نقض یک قانون یا تجاوز به یک قانون است. معمولاً جرم را با انحراف^۱ یا کج روی مقایسه می‌کنند. در جامعه شناسی جنایی گفته می‌شود که جرم و انحراف یا کج روی و یا کج مداری لااقل در یک نقطه مشترک هستند و آن این است که هر دو نقض هنجارهای اجتماعی است. هر دو قواعد اجتماعی را نقض می‌کنند و به قواعد اجتماعی تجاوز می‌کنند. هم در انحراف و هم در جرم، یک قاعده و هنجار اجتماعی نقض شده و مرتکب از هنجار و قاعده اجتماعی دور می‌شود یا به آن قاعده پشت می‌کند، لیکن این دو مرتکب در نقطه‌ای دیگر از هم جدا می‌شوند. جرم عبارت است از نقض یک هنجار و قاعده‌ای که مشمول تأمین کیفری واقع شده است، نقض هنجاری است که به لحاظ اهمیت قانونگذار کیفری در مقام حمایت از آن برآمده و بدین منظور سانکسیون یا سانکشن یا ضمانت اجرایی برای نقض آن تعیین کرده است. این ضمانت اجرا، جنبه موضوعی و ملموس دارد: همانند حبس، شلاق، جریمه و اعدام و دیگر مجازاتهایی که در حقوق جزا وجود دارد. اما انحراف نقض هنجاری است که صرفاً سرزنش و ملامت اخلاقی یا اجتماعی را به دنبال دارد. جرم واقعه یا حادثه‌ای است که هم جنبه حقوقی دارد و هم جنبه اجتماعی و نیز دارای ضمانت اجراست. واقعه‌ای است که از نظر جرم‌شناسی دارای یک نقطه آغاز یک پروسه یا فرایند یا جریان و یک نقطه تحقق و پایان می‌باشد. در واقع می‌توان آن را از نظر شکل‌گیری و تحقق به سه مرحله تقسیم کرد:

نقطه آغاز، پروسه، جریان یا فرایند و نقطه پایان یا تحقق. در این مرحله است که به قول فرانسویها جرم مصرف شده یا اتفاق افتاده است.

با این تعریف کلی می‌توان گفت که جرم، همواره در جوامع انسانی یا در بین انسانهای اجتماعی وجود داشته و مصادیق و انواع مختلف و متنوعی را به خود اختصاص است. به همین جهت است که طبقه‌بندی جرائم کاری بسیار دشوار است.

۶۰۲ مباحثی در علوم جنایی

بعضی از جرم‌شناسان حدود هزار عنصر یا رکن را تشخیص داده‌اند و بر آن اساس جرائم را طبقه‌بندی کرده‌اند. به عنوان مثال عنصر خشونت را در نظر گرفته‌اند و جرم را به خشونت شدید، خفیف، خشونت روانی، خشونت جسمانی، خشونت مالی و خشونت زیست محیطی و غیره تقسیم کرده‌اند که این امر تنوع جرائم را نشان می‌دهد.

تنوع جرائم به خاطر قدرت خلاقیت و تجسم بالای انسانها است. پس تنوع تفکر و تنوع انسانها، تنوع اعمال و جرائم آنها را فراهم می‌کند. اما قانونگذار این اعمال را براساس یک معیار اعتباری دیگر تقسیم می‌کند که این معیار ممکن است بزه دیده یا ارزش نقض شده باشد.

از جمله این طبقه‌بندی‌ها می‌توان طبقه‌بندی جرائم به جرائم علیه اشخاص، جرائم علیه اموال و جرائم سودجویانه یا جرائم رفتاری را مورد توجه قرار داد. برای ذکر نمونه‌هایی از این سه دسته می‌توان به قتل یا ضرب و جرح در جرائم علیه اشخاص که رکن خشونت در آن مهم است، سرقت در جرائم علیه اموال و خرید و فروش یا قاچاق مواد مخدر در جرائم سودجویانه یا رفتاری اشاره کرد.

این سه جرم، یک خصوصیت مشترک دارند و آن این است که از نظر آماری بیشترین رقم را به خود اختصاص می‌دهند. یعنی در بین جرائم علیه اشخاص، ضرب و جرح و قتل زیاد است. در بین جرائم علیه اموال، سرقت بالاترین رقم را دارد و در جرائم سودجویانه، خرید و فروش کلان و خرد مواد مخدر لااقل در آمار جنایی معاصر، زیاد به چشم می‌خورد. اما این سه نوع جرم هر یک ویژگیهای خاص خود را دارند. در ضرب و جرح یا قتل معمولاً بزه‌کار و بزه دیده، ضارب و مضروب، قاتل و مقتول، علی‌الاصول همدیگر را می‌شناسند. علاوه بر این، معمولاً ارتکاب عمل خشونت‌آمیز جنبه مالی ندارد و هدف آن بیشتر تحقیر و خوار کردن و یک نوع ارضاء احساس عصبانیت و خشم است. در جرائم ضرب و جرح، قتل و تهدید، آزار رساندن

جرم‌شناسی ۶۰۳

به دیگری و انتقام جویی از وی مد نظر است. بنابراین انگیزه این جرم ممکن است یک انگیزه کلی شرافتمندانه و یا یک انگیزه شغلی باشد و باز یادآوری می‌شود که در جرم قتل و ضرب و جرح علی‌الاصول طرفین جرم یکدیگر را می‌شناسند و نسبت به یکدیگر شناخت دارند.

اما به عکس در جرائمی مثل سرقت که تنوع شکلی آن بسیار گسترده است، سارق و مالباخته یا صاحب مال همدیگر را نمی‌شناسند. افزون بر این سارق از دیدن صاحب مال اکراه دارد، بنابراین در غیبت او و در تاریکی اقدام به سرقت می‌کند و این، درست، عکس جرم قتل است. دیگر این‌که در جرم سرقت، شخصیت مالک یا دارنده یا نگهبان آن مال، مد نظر نیست. آنچه که اهمیت دارد انگیزه مالی است. پس ضربه زدن به بزه دیده در اولویت قرار ندارد بلکه تملک مال دیگری و تصاحب و تسلط بر مال دیگری مورد توجه است.

بالاخره قاچاق مواد مخدر از جمله جرائمی است که ممکن است به دو شکل رخ دهد، یکی خود قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر و دیگری تقاضا یا خریداری این مواد پس انگیزه قاچاق مواد مخدر بر حسب این‌که شخص فروشنده باشد یا خریدار متفاوت است. خرید و فروش مواد مخدر تا اندازه زیادی از قواعد و اصول حاکم بر تجارت و داد و ستد تبعیت می‌کند، بنابراین، هرچند قاچاق مواد مخدر یک فعالیت نامشروع است ولی یک فعالیت تجاری و داد و ستد محسوب می‌شود، بنابراین با قواعد بازار بیگانه نیست. مطلب دیگری که در مورد جرائم مربوط به قاچاق مواد مخدر می‌توان مطرح کرد این است که در این جرائم بزه دیده یا مجنی علیه وجود ندارد. زیرا متقاضی یا مصرف‌کننده تفننی یا معتاد با طیب خاطر و با رضایت و با خواهش و تمنا این کالا را می‌خرد. خود به استقبال ماده می‌رود و بنابراین این جرائم از جمله جرائمی است که اصطلاحاً در جرم‌شناسی به آن جرائم بدون بزه دیده می‌گویند. بدیهی است هر جرمی یک بزه دیده یا مجنی علیه (Victim) اعتباری دارد.

۶۰۴ مباحثی در علوم جنایی

جرائم خرید و فروش مواد مخدر بی‌تردید دارای بزه دیده‌ای به نام بهداشت سلامت روانی و جسمانی مردم است. اما این جرائم بزه دیده واقعی و مادی ندارند. مثلاً در قتل، مقتول، بزه دیده واقعی و ملموس و مادی است. ولی در شهادت کذب و دروغ گفتن به عنوان یک جرم، راست‌گویی و اعتماد به عنوان بزه دیده صدمه می‌بیند. در جعل اسکناس یا قلب سکه بزه دیده‌ای وجود ندارد و بزه دیده یک امر اعتباری است و آن خزانه عمومی، اعتماد عمومی و اعتبار یک دولت است. پس جرائم بدون بزه دیده جرائمی هستند که دارای یک مجنی علیه ملموس، واقعی و مادی نیست. بزه دیده وجود دارد اما آن بزه دیده اعتباری است. مثلاً در حقوق ما هرگاه زنا به صورت تراضی بین دختر و پسر که بالغ هستند صورت گیرد هر دو بزه‌کارند و بزه دیدگی معنی ندارد. چیزی که در اینجا بزه دیده محسوب می‌شود نهاد خانواده، وفاداری، روابط مشروع و عفت عمومی است. ولی از نظر قانونی اگر هر دو را دستگیر کنند هر دو را مجازات می‌کنند، پس بزه دیده واقعی وجود ندارد.

در جرم خرید و فروش مواد مخدر بزه دیده واقعی وجود ندارد. اما برعکس در جرائم خشونت‌آمیز، یا خشونت‌های تعارض‌آمیز مثل قتل و ضرب و جرح، یک مجروح و یک ضارب و یک قاتل و یک مقتول وجود دارد. پس جرم دارای بزه دیده و مجنی علیه است اما بحثی که مطرح می‌شود این است که آیا بزه دیده جرم قتل از نقطه آغاز این جرم یا در پروسه و جریان ارتکاب این جرم نقش بزه دیده را بازی کرده است؟ از آغاز بزه دیده محسوب می‌شده؟ و یا این‌که برحسب تصادف و در جریان زد و خورد به لحاظ عدم توانایی و ضعف به صورت تصادفی مقتول واقع می‌شود؟ به عبارت دیگر امکان داشت بزه دیده در آغاز یا در جریان وقوع این جرم در نقطه پایانی به قاتل تبدیل شود؟ پس چه بسا این تصادف روزگار و این وقایع موجود در جرم قتل وی را به سمت بزه دیدگی سوق داده است. این یک نکته خیلی مهم است.

جرم‌شناسی ۶۰۵

در عمل، از نظر جرم‌شناسی، چه بسا این متهم بوده است که قرار بوده بزه دیده واقع بشود اما بر حسب تصادف، یا فرایند جرم، تبدیل به مجرم شده است. گاهی مجرم و بزه دیده جایشان را با هم عوض می‌کنند. چه بسا، آن متهمی که جلوی شما ایستاده در واقع بزه دیده است و تصادف روزگار او را آنجا آورده است. یعنی باید او می‌رفت و شاکی می‌شد و شاکی، متهم می‌شد. این نکته خیلی مهم است چون قاضی با توجه به اختیاراتی که در فردی کردن مجازات دارد، مثلاً در قالب ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، باید در هنگام رسیدگی به جرائم علیه اشخاص مقداری و رای آن پرونده حقوقی گام بردارد و مقداری کنکاش بکند. مثلاً به موجب یکی از بندهای ماده ۲۲ یکی از مواردی که قاضی می‌تواند به وسیله آن مجازات را تخفیف دهد رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه است. بنابراین چه بسا یک قاتل یا یک ضارب بخاطر نقش بزه‌دیده، مرتکب عمل مجرمانه شده است. پس فایده عملی آن این است که قاضی با لحاظ این روابط در آغاز، در زمان وقوع جرم و در زمان ارتکاب، می‌تواند مجازات عادلانه‌تری را اعمال بکند و الاً اگر بخواهد برخورد خشک حقوقی بکند می‌گوید متهم اینجاست، شاکی هم اینجاست، احراز جرم و مجرمیت می‌کند و حکم به مجازات می‌دهد. این اجرای قانون است، اما اجرای قانون خشک، عدالت نیست. عدالت، صرف اجرای قانون نیست. عدالت انسانی شده و تحقیق شده و آگاهانه قانونی است نه اجرای متن خشک قانون. فی‌الواقع قاضی است که با افراد سر و کار دارد و مورد را با قانون انطباق می‌دهد نه قانونگذار. لذا کاربرد عملی این بحث گسترده است و بعضاً در خیلی از جرائم، نقش ایفا شده قانونی دو طرف را باید از نظر جرم‌شناسی جابه‌جا کرد و به دنبال آن حکم را صادر نمود.

و بالاخره در مورد سرقت می‌توان گفت که، برعکس، سارق هیچ‌گونه تمایلی به ملاقات با بزه دیده ندارد و به هیچ‌وجه مایل نیست بزه دیده بداند که مالش را چه کسی برده است و لذا ملاحظه می‌کنیم که غالب سرقتها شب هنگام صورت می‌گیرد.

۶۰۶ مباحثی در علوم جنایی

اتفاقاً قانونگذار نیز رکن سرقت در شب را از ارکان مشدده تلقی می‌کند چون زمانی است که بزه دیده نمی‌تواند از خود دفاع بکند، یا این‌که قانونگذار سرقت با شکستن حرز یا سرقت از داخل یک محفظه و یک حرز را از عوامل مشدده می‌داند زیرا بزه دیده احتیاطات خود را کرده است، اما این بزه‌کار است که از موقعیت مجرمانه‌اش استفاده کرده و آن عمل را انجام داده است.

با این توضیح ما قبل از پرداختن به جرم‌شناسی قتل، ضرب و جرح و سرقت و خرید و فروش مواد مخدر دو مطلب را مطرح می‌کنیم و آن این‌که جرم چیست؟ و شدت و وخامت جرم چیست؟ چون، در این جرائم سه گانه، بعضی اوقات جرم بودن آنها زیر سؤال است. مثلاً عده‌ای معتقدند که اعتیاد نباید جرم باشد. اعتیاد یک نوع انحراف و یک نوع آسیب اجتماعی است و نه بیماری. باید از اعتیاد و مصرف مواد مخدر جرم زدایی بشود، لذا باید اندیشید جرم چیست و شدت و وخامت جرم چیست؟

علاوه بر این که شدت و وخامت جرم از عوامل تشدید مجازات هستند، باید دید که در تاریخ، این دو مفهوم چگونه متحول شده‌اند.

۳- تعریف جرم و معیارهای جرم‌انگاری

اگرچه جرم از نظر حقوق جزا دارای تعریف و مشخص است ولی اگر جرم‌شناسی یا تاریخ حقوق جزا را بررسی کنیم مشاهده می‌کنیم که جرم در مکان و زمان به طور خاصی متحول شده است. در مقطعی از تاریخ جادوگری و ساحری از جرائم بسیار شدید بوده است. یا در مقطعی از تاریخ، توهین به مقدسات یا ارتداد، جرم بسیار شدیدی بوده است. در بعضی از کشورها مخالفت با نظام حاکم، مخالفت سیاسی نه مخالفت مسلحانه، یک جرم بسیار بزرگی بوده و این قبیل مخالفین به اردوگاههای کار تبعید و محکوم می‌شدند. در بعضی از کشورها نیز، مصرف بعضی از مواد

جرم‌شناسی ۶۰۷

خوراکی یا نوشابه‌ها یا چگونگی پوشش، مشمول مداخله قانونگذار کیفری قرار گرفته و در حقوق جزا برای آنها حکم معینی تعیین شده اما در مقطعی دیگر، این جرائم، جنبه جزایی خودشان را از دست داده‌اند و مشمول جرم زدایی شده‌اند. بنابراین تاریخ حقوق جزا، تاریخ جرم‌انگاری‌ها و جرم زدایی‌ها است.

البته، عده‌ای از حقوقدانان نتیجه گرفته‌اند که جرم‌انگاری نتیجه تحولات جامعه شناختی است و باورها و ارزشهای هر جامعه‌ای متحول می‌شود، بنابراین جرائم هم، متحول می‌شوند و از این موضوع نتیجه گرفته‌اند که در مفهوم جهانی بودن جرم، بایستی مقداری تردید به خود راه بدهیم و فرض نسبی بودن را در مورد جرم بپذیریم.

در اینجا باید بگوییم که جرم‌شناسانی مثل گاروفالو معتقدند که جرائم دو دسته‌اند:

۱- جرائم طبیعی و فطری که همواره در طول تاریخ حقوق جزا، صرف نظر از زمان و مکان، وجود داشته‌اند.

۲- جرائم مصنوعی و وضعی یا ساختگی که برحسب زمان و مکان به وجود آمده‌اند و بر حسب زمان و مکان از میان رفته‌اند. به عبارت دیگر جرم‌انگاری و جرم زدایی در خصوص این جرائم به طور پی‌درپی یا همزمان عمل کرده است.

در مورد جرائم فطری یا ذاتی آقای گاروفالو دو معیار به دست می‌دهد و معتقد است که اعمالی که این دو معیار و ارزش و احساس انسانی را نقض کنند باید جرم محسوب بشوند. این دو نیاز و احساس عبارتند از:

یک: احساس ترحم، شفقت و دستگیری. دوم: نیاز به تقوا و درستکاری.

و لذا با رعایت این دو معیار، آقای گاروفالو جرم قتل، که نقض ترحم و شفقت و نقض نوع دوستی است را جرم می‌داند و سرقت و کلاهبرداری، که نقض تقوا است را جرم می‌انگارد.

۶۰۸ مباحثی در علوم جنایی

بنابراین جرم با معیارهایی که گفته شد، متغیر است اما معذک بعضی از جرائم در طول تاریخ ثابتند و همواره وجود دارند.^۱

حال با توجه به این توضیحات، باید دید که چه تعاریفی از جرم به عمل آمده است. دورکیم جامعه شناس فرانسوی که بعد از انریکوفری، بنیانگذار جامعه شناسی جنایی است، معتقد است که هر فعل یا ترک فعلی که ارتکاب می‌یابد و نمود بیرونی و خارجی آن این است که واکنشی به نام مجازات را بر می‌انگیزد، جرم تلقی می‌شود. ایشان هر عمل دارای مجازات را جرم می‌داند. حقوق جزا هم، هر عملی که در قانون مجازات برای آن پیش‌بینی شده باشد را جرم تلقی می‌کند.

در جرم‌شناسی هم همین دیدگاه وجود دارد: وجود یک نوع ممنوعیت، وجود یک منع یا ممنوعیت قانونی و وجود یک ضمانت اجرای کیفری برای آن نقض.

وجود این ممنوعیت و وجود مجازات یا ضمانت اجرای کیفری مبین پویا بودن و دینامیک بودن جرم‌انگاری است و حکایت از آن دارد که هر فعل یا ترک فعلی که جرم تلقی می‌شود یک پروسه و یک زمانی را طی کرده یعنی یک فعل یا ترک فعل دفعتاً و به طور ناگهانی جرم تلقی نمی‌شود و در قانون جرم‌انگاری نمی‌شود یا برعکس یک فعل یا ترک فعل مجرمانه نیز به طور ناگهانی مشمول جرم زدایی واقع نمی‌شود. بلکه ایجاد جرم در قانون یک تشریفات، پروسه یا فرایند را طی می‌کند.

۱. در این خصوص مراجعه کنید به قانون حمورابی و قانون هیتیا. برای مطالعه در مورد قانون حمورابی مراجعه شود به کتاب مجموعه مقالات دکتر آشوری، عدالت کیفری و در مورد هیتیا نیز ۲۰۰ ماده از آن در مجله حقوقی دادگستری چاپ شده است. در آنجا می‌توان مصادیق جرائم را در چهار هزار سال پیش را دید و بررسی کرد که آیا آن اعمال هنوز جرم است یا نه. و بنابراین بررسی کردن موضوع مطلق بودن یا نسبی بودن جرم موضوع خوبی برای پایان نامه است. همچنین ر.ک. آغاز قانونگذاری، به کوشش حسین بادامچی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۸۲؛ تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین، ترجمه علی‌حسین نجفی‌ابرنادآبادی و حسین بادامچی، انتشارات سمت، چاپ نخست، ۱۳۸۳.

جرم‌شناسی ۶۰۹

مثال - داشتن تجهیزات ماهواره‌ای بعد از حدود هشت سال استفاده مردم از این تجهیزات جرم تلقی شد. جرم قاچاق ارز، خرید و فروش و معاملات ارزی خارج از کانالهای بانکی بطور ناگهانی جرم تلقی نشد. بلکه بعد از مدتها که اقتصاد ما قویاً تحت تاثیر مشکلات اقتصادی و در معرض خطر بود، این عمل جرم دانسته شد و برای سالهای آینده با توجه به بهبود اوضاع به نظر می‌آید که بلافاصله از آن جرم زدایی بکنند. زمانی که نرخ ارز در بانک و در خیابان یکی شد احتمالاً قانونگذار آنها را جرم زدایی می‌کند.

با ذکر دو مثال می‌خواستیم نشان بدهیم که ایجاد جرم و لغو و حذف جرم فرایندی را طی می‌کند و نیازمند زمان است که در این زمان ارکان و عناصر و عوامل مختلفی مداخله می‌کنند. به عنوان مثال ابتدا به صورت طرح یا لایحه تقدیم مجلس می‌شود. عده‌ای از نمایندگان جمع می‌شوند طرح می‌دهند مثل مورد ماهواره، یا خود دولت، یک وزارتخانه یک لایحه و پیش‌نویس تهیه می‌کند که در آن پیش‌نویس یا طرح از مجلس تقاضا می‌کند که فلان عمل را جرم بداند. پس اولین اقدام تهیه لایحه یا طرح است. خود تهیه لایحه یا طرح نیز پروسه‌ای را طی می‌کند یعنی بعد از مشاوره و تحقیق است.

بعد مجلس رایزنی و تصویب می‌کند و تصویب آن همراه با احتیاطاتی است که همان رعایت قانون اساسی می‌باشد. همچنین این‌که اگر این عمل تصویب بشود با قانون ما مغایرت نداشته باشد (جرم بودن این عمل) و یا با شرع مغایرت نداشته باشد (که این نکته خاص کشور ماست).

معیاری که قوه مقننه اعم از مجلس یا شورای نگهبان لحاظ می‌کند، رعایت موازین بین‌المللی است. به عبارت دیگر امروزه در جرم‌انگاری یا جرم زدایی علاوه بر ملاحظات داخلی و قانون اساسی تا اندازه‌ای باید ملاحظات بین‌المللی مد نظر قرار گیرد. با این توضیح که امروزه دولتها در چارچوب تعهدات بین‌المللی خود و در

۶۱۰ مباحثی در علوم جنایی

چارچوب عضویت در کنوانسیونها و در چارچوب امضاء و تصویب کنوانسیونهای بین‌المللی، خود را در صحنه بین‌المللی متعهد می‌کنند. بدین ترتیب متون و کنوانسیونها جزء منابع فراملی در حقوق داخلی کشور می‌شود و لذا قانونگذاری کیفری، جرم زدایی و جرم‌انگاری، ضمن توجه به منابع داخلی باید به منابع فراملی آن حقوق نیز توجه داشته باشد.

برای مثال فلان کشور عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است. برای این‌که به اتهام نقض آن میثاق محکوم نشود، مکلف است که مجازات اعدام را در نظام کیفری‌اش لغو بکند. یا فرض کنید جرائم مربوط به روابط خصوصی افراد را جرم زدایی بکند. این یک تکلیف و یک الزام بین‌المللی است که به الزامات داخلی ناشی از قانون اساسی در هنگام جرم‌انگاری افزوده می‌شود.

بدین ترتیب پروسه جرم‌انگاری، دیگر جنبه ملی ندارد. رعایت مسائل بین‌المللی آنگاه که جنبه الزام‌آور دارد نیز ضروری است و از همین جا یک نتیجه‌گیری دیگر حاصل می‌شود و آن این است که حاکمیت ملی دولتها نیز تحت تاثیر این تعهدات بین‌المللی از حالت مطلق خارج گردیده و تا حدودی محدود و نسبی شده است و لذا دولتها نمی‌توانند همانند گذشته و قبل از تاسیس سازمان ملل متحد، هر کاری را که می‌خواهند بکنند.

مرحله بعدی در جرم‌انگاری، مرحله دادگاه یا مرجع صیانت قانون اساسی است. در کشورهایی که برای حفظ قانون اساسی یک مرجع دارند، شهروندان می‌توانند نسبت به مغایرت یک قانون با قانون اساسی در آن مرجع شکایت کنند و در واقع علیه قانونگذار شکایت کنند. ولی برای قانونگذار مجازاتی متصور نشده لیکن دادگاه صیانت قانون اساسی می‌تواند قانونگذار را مکلف کند که آن قانون را اصلاح یا آن مجازات را لغو کند، همچنین فلان مجازات را لغو و فلان جرم را جرم زدایی کند.

جرم‌شناسی ۶۱۱

در مرحله بعد، وقتی جرمی به وجود آمد و قانونی تصویب شد آن قانون لازم‌الاجرا می‌شود و باید این قانون به اجرا در بیاید. یعنی شهروندان و قضات، آن قانون را بپذیرند و از آن استقبال کنند، به عبارت دیگر آن قانون جزو قوانین متروک محسوب نشود. بنابراین به منظور ایجاد یک جرم واقعی، کافی نیست که آن جرم فقط در قانون ایجاد شود، بلکه لازم است که آن جرم در قضاوت عمومی، در انتظارات عمومی، در مقیاس ارزیابی و ارزش‌گذاری قاضی نیز واقعاً جرم تلقی شود و دارای قبح اجتماعی و اخلاقی باشد. پس اگر قانونگذار با لحاظ ملاحظات داخلی و بین‌المللی عملی را جرم دانست اما آن قانون هرگز به اجرا در نیامد و قضات به آن قانون استناد نکردند، شهروندان نیز حتی اگر بزه دیده آن عمل واقع شدند علیه مرتکب، نزد دولت شکایت نکردند در آن صورت نمی‌توانیم بگوییم که آن جرم واقعاً وجود دارد. جرم واقعی زمانی وجود دارد که هم قانونگذار آن را پیش‌بینی بکند و هم مردم و شهروندان آن را جرم بدانند و بنابراین این قانون مناسبت اجرای عملی را داشته باشد.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که فرایند یا روند جرم‌انگاری و جرم‌زدایی در یک جامعه قانونمند و در یک دولت مبتنی بر قانون، به قانونگذاری، آرای مردم، استقبال و دریافت و الحاق مردم و نیز دستگاه قضایی به آن قانون بستگی دارد. بدیهی است که چنین فرایند یا روندی به طور رسمی و عملی به ایجاد جرم کمک می‌کند.

اما، نمود بیرونی جرم چیست؟ آن واکنشی است که به دنبال دارد و آن مجازات است. با رؤیت صحنه اعدام، زندان، دستبند، اجرای شلاق، متوجه می‌شویم که یک جرم اتفاق افتاده است. پس نمود بیرونی و علامت بیرونی جرم، واکنشی کیفری است که به دنبال دارد، اما این واکنش یا مجازات جنبه بیرونی جرم را مشخص می‌کند و جرم از نظر درونی مشخص نمی‌شود. لذا براساس این عامل و وجه مشخصه بیرونی،

۶۱۲ مباحثی در علوم جنایی

گفته‌اند که آنچه که مجازات می‌شود جرم است و آنچه که جرم است مجازات می‌شود. بنابراین جرم و مجازات دو روی یک سکه هستند و بدین ترتیب جرم از سایر تخلفات و از سایر انحرافات جدا می‌شود.

اما جرم را عده دیگری در ضدیت اجتماعی آن دیده‌اند. به اصطلاح در جامعه ستیز بودن عمل مجرمانه زیرا مثلاً بتام که طرفدار نظریه حسابگری جزایی بود، معتقد است که جرم اقدامی است که خوشبختی یا رفاه یا سعادت کل افراد جامعه را، یا افرادی که یک جامعه را تشکیل می‌دهند کاهش می‌دهد یا خدشه‌دار می‌کند و معتقد است که خساراتی را که جرم ایجاد می‌کند یا جامعه ستیزی آن، باید جنبه عمومی و گسترده داشته باشد پس اعمالی که خسارتی محدود یا نامطلوب و محدود ایجاد کنند نباید جرم تلقی شوند.

در فرانسه با رعایت معیارهای چندی قانونگذار جرم را ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر ایجاد جرم باید تابع معیارهای مشخصی باشد. همانطور که در قانون اساسی ما آمده است که جرم را باید قانون تعیین کند و مجازات جرم باید از پیش تعیین شده باشد و ...، ایجاد جرم یعنی چه عملی را جرم بدانیم و چه عملی را جرم ندانیم هم باید مشمول یک سلسله معیارهایی باشد. به قول بتنام، مثلاً در حقوق فرانسه این جرم‌انگاری بایستی از یک سری متون قانونی تبعیت و کند. به عنوان مثال با توجه به این‌که دولت فرانسه یا دولت ما، اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ را پذیرفته‌اند بنابراین مکلفند که در هنگام جرم‌انگاری، معیارهای آن اعلامیه را رعایت بکنند، مثلاً به موجب ماده ۴ این اعلامیه، آزادی مشتمل است بر توانایی یک فرد به انجام کلیه اعمالی که به دیگری ضرری وارد نمی‌کند. پس مادام که عمل فرد ضرر و خسارتی به دیگری وارد نمی‌کند، جرم نیست. پس اگر خودش را کشت، جرمی مرتکب نشده است.

ماده ۵ این اعلامیه می‌گوید: قانون فقط اعمال مضر به جامعه را ممنوع اعلام می‌کند. پس جامعه را به صورت کل می‌بیند، نه گروه‌های تشکیل دهنده جامعه.

ماده ۸ نیز که در مورد مجازات‌هاست می‌گوید: قانون باید مجازات‌هایی را مقرر بدارد که واقعاً ضروری و لازم بوده و ضرورت و وجاهت آن مشخص باشد. بنابراین این ماده، مبین اصل تناسب بین جرم و مجازات است.

با ذکر مثال‌هایی در مورد حقوق فرانسه، می‌توان گفت که جرم انگاری یا ایجاد کیفر باید تابع یک سلسله قواعد کلی باشد. در نتیجه، اعمالی باید جرم تلقی بشوند که جنبه‌های اساسی نظم اجتماعی را خدشه‌دار کرده و زیر سؤال می‌برند. بنابراین به همین جهت است که عده‌ای از نویسندگان جرم را دارای دو معیار دانسته‌اند: یکی دارا بودن مجازات و دیگری ایجاد ضرر و خسارت اجتماعی.

ممکن است این ضرر و خسارت اجتماعی اشکال مختلفی به خود بگیرد. اما عده‌ای معتقدند که جرم بایستی به اندازه کافی خطرناک، وخیم یا شدید باشد. عنصر شدت و وخامت را در آن وارد می‌کنند و بدین ترتیب وجه مشخصه جرم را، نه مجازات، بلکه شدت و خشونت ناشی از آن می‌دانند که باید در ارزیابی آثار زیان‌بار مورد توجه قرار گیرد.

۴- معیارهای وخامت و شدت واقعی جرم

اما سؤال این است که آیا می‌توان این وخامت و شدت را اندازه‌گیری و درجه‌بندی کرد؟ آیا این درجه‌بندی بیشتر اعتباری است یا واقعی؟ همانطور که می‌دانیم در تاریخ حقوق کیفری عمدتاً جرائم را براساس مجازات‌ها طبقه‌بندی کرده‌اند و دو خصیصه برای آنها قائل شده‌اند، یکی جنبه تریهیبی و دیگری جنبه تردیلی.

تریهیبی^۱ بودن مجازات یعنی رنج و مشقت بدنی که به مجرم وارد می‌شود، که بیشتر مجازات‌های بدنی را شامل می‌گردد.

مجازات‌های تردیلی^۲، جنبه خوارکننده، رسوا کننده و تحقیرآمیز دارد. لذا براساس این معیار، برای نمونه قبل از انقلاب، جرائم برحسب شدت و ضعف مجازات آنها به سه دسته تقسیم می‌شود. مثلاً مجازات حبس جنایی درجه یک، درجه دو و غیره. از آن طریق می‌توانید به تریهیبی بودن یا تردیلی بودن مجازات پی ببرید و میزان وخامت آن جرم را از طریق این معیار اعتباری تقنینی تشخیص دهید.

در حقوق امروزی، جنبه و جنایت را براساس همین طبقه‌بندی که گفته شد، یعنی جنبه را با مجازات‌های تأدیبی و جنایت را با مجازات‌های تریهیبی یا تردیلی و جرائم خفیف‌تر را با مجازات‌های خلافی که خفیف‌ترین نوع جرم است، مشخص می‌کنند.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا هر جرمی که مجازات آن شدیدتر بود، هر جرمی که مجازات آن تریهیبی و تردیلی بود، خیلی جنایی است و خیلی مجرمانه است و می‌توانیم بگوییم که واقعاً از نظر درونی خیلی مجرمانه است؟ به عبارت دیگر، آیا معیار قانونگذار در تعیین مجازات با وخامت و شدت واقعی جرم انطباق دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر مثلاً وقتی قانونگذار در کشور ما می‌گوید

1. Afflictif
2. Infamant

جرم‌شناسی ۶۱۵

مجازات فلان عمل بین یک سال تا ده سال است. این معیار درستی است؟ یا وقتی قانونگذار ما برای یک جرم، چهار یا پنج مجازات درست می‌کند آیا این معیاری برای قضاوت درباره وخامت آن عمل است؟ مثلاً در باب ارتشاء چهار نوع مجازات وجود دارد: حبس، جزای نقدی، شلاق و انفصال از خدمت و ضبط مال.

مجازات‌ها، معیاری دقیق برای وخامت جرم محسوب نمی‌شوند. چون در این مجازات‌ها ما نمی‌دانیم کدام مجازات، اصلی و کدام مجازات، تکمیلی است و کدام مجازات مد نظر بوده است. آیا اینها در طول هم هستند یا در عرض هم قرار دارند. پس با توجه با این مثال، معیار مجازات یا تعرفه‌بندی مجازات‌ها، نظر ما را تامین نمی‌کند.

عده‌ای دیگر معتقدند که شدت و وخامت جرم، آن احساسی است که جامعه یا مجنی علیه از عمل دارد. وخامت و شدت در جرم بستگی به جایگاهی دارد که جامعه و افراد به آن می‌دهند و بنابراین وخامت و شدت را بایستی در تاریخ حقوق جزا، در ارزش‌گذاری و ارزش‌بندی جامعه مورد توجه قرار داد.

حال اگر در طول تاریخ حقوق کیفری این بحث مد نظر قرار گیرد متوجه خواهیم شد که مثلاً در بسیاری از نظامهای کیفری دوره باستانی، جادوگری شدیدترین مجازات را داشته و بنابراین در طبقه‌بندی جرائم، جزو جرائم شدید محسوب می‌شده است. اما در دوره‌ای دیگر، جرائم براساس آلت مجرمانه، نوع بزه دیده، و اوضاع و احوال ناظر بر ارتکاب جرم، طبقه‌بندی شده‌اند. مثلاً در جرائم علیه اشخاص، قتل به صورت فجیع و بی‌رحمانه، یا به طریق مسموم کردن یا ناشی از یک زد و خورد و کتک‌کاری به طور جداگانه طبقه‌بندی می‌شود که وخامت و شدت آنها متفاوت است. بکاریا جرائم را براساس خسارت اجتماعی به سه دسته تقسیم کرده است که گویای تعرفه‌بندی و ارزش‌گذاری زمان خود یعنی دویست و پنجاه سال پیش می‌باشد. شدیدترین و وخیم‌ترین جرائم، توهین به مقام سلطنت یا امپراطوری بوده.

۶۱۶ مباحثی در علوم جنایی

چون کل جامعه و نظام را در معرض خطر قرار می‌داده است. پس از آن جرائمی که علیه امنیت و آزادی افراد اتفاق می‌افتاده قرار داشته است؛ مثل سرقت و بالاخره جرائمی که آسایش عمومی را مختل می‌کرده است؛ مثل مزاحمت‌های شبانه، سر و صدا و مسائلی از این قبیل.

صد سال بعد از بکاریا، دکتر لمبروزو وخامت، یک جرم را در عمل ارتكابی نهفته نمی‌داند. به نظر او عمل ارتكابی خیلی مهم نیست، بلکه مقیاس اندازه‌گیری وخامت متوجه شخص مجرم می‌شود و بنابراین بحث خطرناکی مجرم و حالت خطرناک مطرح می‌شود. بنابراین از عمل مجرمانه، فاصله گرفته و برای اندازه‌گیری وخامت به شخصیت مجرم توجه می‌شود.

در دوران معاصر، یعنی از حدود سی سال پیش، بار دیگر برای وخامت عمل و اندازه‌گیری وخامت یک جرم، خود عمل ارتكابی معیار قرار می‌گیرد. یعنی عمل مجرمانه، محور قیاس می‌باشد و باز به جرم‌مداری و عمل‌مداری رجعت شده است و از این زاویه میزان خسارات و ضرر ناشی از آن عمل ارزیابی می‌شود. براساس این معیار و براساس این خسارات، اعمال را به سه دسته تقسیم می‌کنند؛ وخیم‌ترین عمل مجرمانه عملی است که مجنی علیه یا بزه دیده را از وسایل و امکانات خوشبختی زندگی محروم می‌کند، مثل مضروب کردن و نقص عضو، که استفاده مطلوب از زندگی را از بین می‌برد. نوع حاد آن قتل است یعنی گرفتن حیات از دیگری یا سرقت اموال طرف که او را از خوشبختی محروم می‌کند.

دومین درجه و معیار، کیفیت زندگی افراد را کاهش می‌دهد و خدشه‌دار می‌کند و آن احساس ناامنی بالقوه‌ای است که در جامعه به وجود می‌آید. احساس بزه دیدگی در مقابل سرقت، مثلاً احساس این‌که خودرویی که در خیابان گذاشته شده دزدیده شود. این امر، کیفیت زندگی افراد را خدشه‌دار می‌کند مثل یک دغدغه مزمن و همیشگی، همراه فرد است. این وخامت نوع درجه دوم است.

جرم‌شناسی ۶۱۷

و بالاخره وخامت نوع سوم، مربوط به جرائمی است که آثارش در زندگی بزه دیده زیاد تأثیری ندارد مثل سرقت اموالی که قابل جایگزین شدن است یا سرقت اموالی که مالباختگان به آن نیاز ضروری ندارند.

اما این خسارت یا وخامت به ترتیبی که ملاحظه فرمودید در قانون و در تاریخ حقوق جزا یک حکم دارد، اما در افکار عمومی و در قضاوت‌های مردمی، خارج از قضاوت‌های رسمی، پلیسی و قضایی، حکم دیگری دارد. به عبارت دیگر ارزیابی وخامت و شدت یک عمل مجرمانه، خارج از قانون، خارج از مکاتب و خارج از تاریخ حقوق جزا، در تعرفه‌گذاری شهروندان مشمول حکم خاصی می‌شود. یعنی شاخص وخامت و شدت جرائم یا یک جرم، از منظر افکار عمومی و مردم در نظرسنجی‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. در این جا است که مشخص می‌شود تا چه اندازه قانونگذار در پروسه تعرفه‌گذاری و در پروسه جرم‌انگاری از قضاوت عمومی تبعیت می‌کند و قوانینی منطبق با انتظارات عمومی و قضاوت‌های مردم تصویب می‌کند و تا چه اندازه، قانونگذار در برج عاج و به صورت یک جنبه و در محدوده خود به جرم‌انگاری و معیار گذاری و تعرفه‌گذاری می‌پردازد. چون تبعات این دو حالت در عمل متفاوت است، هرگاه اقدام قانونگذار کیفی منطبق با این ارزیابی‌ها و نظرات شهروندان باشد بی‌تردید توفیق استقرار و اجرای واقعی آن قانون بیشتر خواهد بود و هر قدر یک قانون کیفری، به دور از افکار عمومی و انتظارات عمومی وضع بشود احتمال متروکه شدن و اصطلاحاً احتمال مرده متولد شدن آن جرم و آن قانون وجود دارد.

اصولاً شدت یا وخامت جرم، آنطور که قانونگذار به تصویر کشیده همواره با تصور و تصویری که مردم، قربانیان بالقوه جرم، از شدت و وخامت دارند، منطبق و یکی نیست. لذا بعضی از جرم‌شناسان پیشنهاد کردند که مقوله قانونی را کنار گذاشته (یعنی معیار کلی و اعتباری قانونگذار را در مورد شدت و خفت جرائم را کنار

۶۱۸ مباحثی در علوم جنایی

گذاشته) و از طریق پرسش‌نامه و نظرسنجی، بازنمایی وخامت جرم را نزد مردم اندازه‌گیری کنیم. زیرا مثلاً اصطلاح سرقت یا Larceny هم شامل سرقت یک ساعت می‌شود و هم شامل سرقت مبلغ زیادی پول یا یک خودرو. ولی وخامت موقت یک میلیون دلار از سرقت ده‌هزار دلار بیشتر است. یا مثلاً در قتل، قتل عمد انواع مختلفی دارد؛ قتل عمد با سبق تصمیم، قتل عمد ناشی از سرقت منزل، قتل برای ربودن مال دیگری و قتل ناگهانی و اتفاقی. همه اینها عنوان قتل دارند، اما از نظر وخامت، برداشت عمومی و مردم از آنها یکی نیست. البته در قانون فرانسه به عنوان مثال، قتل عمد عادی را از قتل عمد با سبق تصمیم تفکیک کرده‌اند، یعنی Assassiant قتل با سبق تصمیم است و homicide قتل عادی است. بنابراین تا اندازه‌ای قانونگذاران بعضی از کشورها، نمود وخامت را در دنیای واقعیت پذیرفته و وارد قانون کرده‌اند و احکام متفاوتی برای آنها پیش‌بینی نموده‌اند. اما چگونه این نظرسنجی و اندازه‌گیری وخامت نزد مردم محقق شده است؟

دو جامعه‌شناس معروف امریکایی به نام دی‌سلین و ولف گانگ در سال ۱۹۷۷ تصمیم گرفتند که معیارهای قانونی شدت و ضعف جرائم را کنار گذاشته و براساس معیارهای جدیدی، شدت و ضعف جرائم را در افکار عمومی برآورد و اندازه‌گیری بکنند و لذا با توجه به گزارشهای پلیس و صورت جلسه‌های موجود در کلانتریها و شکایات مردم حدود صد فیش راجع به جرائم تهیه کردند که در آنها حالت‌های مختلف وخامت و شدت از نظر پلیس و مردم گردآوری شده است. مثلاً شخصی به صورت عادی ۱۰ دلار از جیب دیگری سرقت کرده، یا دیگری همراه با تهدید با اسلحه، ده دلار از جیب دیگری را ربوده بود. بدیهی است که از نظر شاکیان و پلیس بین این دو سرقت تفاوت وجود دارد. لذا این صد فیش، برآیندی از برداشتها و قضاوت پلیس و شاکیان راجع به آنچه که اتفاق افتاده، بوده است.

جرم‌شناسی ۶۱۹

آنان در ادامه صد فیش را به ۲۰۴ توصیف یا وصف مجرمانه تقسیم کردند که لزوماً منطبق با وصف مجرمانه قانونی نبود؛ یعنی ۲۰۴ توصیف یا وصف مجرمانه را براساس نگرشهای پلیس و ذهنیتهای مردم راجع به این جرائم، ابداع کردند.

سپس حدود پنجاه هزار شهروند امریکایی را به عنوان نمونه جامعه امریکایی نمونه برداری کردند:

پنجاه هزار شهروند اعم از دانشجو، قضات، شهروندان عادی، پلیس، جوان و زن که حداقل سن آنها ۱۸ سال به بالا بود. بنابراین در این نمونه برداری کلیه معیارهای جمعیت‌شناختی از نظر سن، جنسیت، قشر اجتماعی، شغل، نژاد رعایت شده است. چون برآیند قضاوت این پنجاه هزار نفر برآیند قضاوت مردم امریکا راجع به شدت و وخامت جرائم، خارج از آن معیار قانونی، است.

در این ۲۰۴ توصیف که به صورت تستی در اختیارشان گذاشته شده بود، از آنها خواسته شد که لاقبل به ۲۵ مورد آن جواب بدهند و جواب به هر کدام از توصیف‌های ۲۵ گانه، باید در قالب نمره باشد؛ از نمره یک تا نمره بیست. نمره بیست شدیدترین وخامت و شدت است و نمره یک خفیف‌ترین شدت است. بنابراین نمره دادن مردم به هر کدام از این اوصاف دلالت بر میزان شدت آنها دارد.

به طور خلاصه این نظرسنجی نزد پنجاه هزار شهروند امریکایی با رعایت کلیه ملاحظات آماری و تحقیقاتی نشان داد که عوامل وخامت یک جرم یا پارامترها یا معیارهای شدت و سنگینی یک جرم لاقبل هفت خصیصه را از نظر طبقه‌بندی می‌تواند داشته باشد.

اولین متغیر، این است که هر قدر عمل مجرمانه خسارات فیزیکی و صدمات جسمانی وسیع‌تری داشته باشد، آن عمل شدیدتر است.

۶۲۰ مباحثی در علوم جنایی

دوم خطرات بالقوه، یعنی عملی که بالقوه آثار وخیمی دارد، از نظر مردم شدیدترین جرم تلقی می‌شود. مثل بمب گذاری در یک ساختمان که در صورت انفجار، تمام آن ساختمان را نابود می‌کند و ساکنین آن را از بین می‌برد.

در مرتبه سوم از نظر شدت، سرقت یا از دست دادن پول قرار دارد، یعنی خسارت مالی چه از طریق سرقت یا کلاهبرداری و چه به طرق دیگر.

چهارمین معیار، خشن بودن آلات و ادوات مورد استفاده در جرم است. هر چقدر آن آلات خشن تر و شدیدتر باشد وخامت عمل در قضاوت مردم بالاتر می‌رود.

پنجم، آسیب پذیری بزه دیده، یا مجنی‌علیه خود معیار دیگر شدت و ضعف جرم است. زنان و کودکان، آماج آسیب پذیر جرائم محسوب می‌شوند.

ششم، جرائم مواد مخدر است به لحاظ آثار خسارت‌باری که برای جامعه دارد. هفتم، انگیزه مجرمانه است که در قانون جایگاهی ندارد و به جای آن در قانون عنصر معنوی مطرح است؛ حال آنکه در جرم‌شناسی انگیزه مجرمانه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. پس ملاحظه می‌شود خشونت یا وخامت لاقبل سه برداشت را در ذهن پرسش شونده‌گان ایجاد می‌کند:

یک، اجبار دیگری با استفاده از ارعاب یا زور به انجام عملی.

دوم، ایراد لطمه و صدمه جسمانی به دیگری مثل کشتن و مضروب کردن.

سوم، خطرات بالقوه مثل بمب گذاری در یک محل.

نتیجه‌گیری تحقیق این بود که شدیدترین جرم در افکار عمومی که نمره ۷۲/۱ را به خود اختصاص داد. توصیفی بود از شخصی که بمبی را در یک ساختمان مسکونی یا اداری قرار داده بود که در صورت انفجار، صد نفر را می‌کشت و خفیف‌ترین جرم که نمره ۲ را گرفت غیبت تحصیلی یعنی فرار از مدرسه به عنوان یک تخلف بود. در موارد دیگر، سرقت خودرویی که درهای آن باز بوده است از نظر قضاوت مردم نمره ۱۰/۸ گرفته است.

جرم‌شناسی ۶۲۱

پس ملاحظه می‌شود که در این قضاوت مردمی راجع به وخامت، جرائم اقتصادی یا جرائم مالی اصطلاحاً کمرنگ هستند، مثلاً پر کردن یک اظهارنامه مالیاتی تقلبی را نمره ۴/۶ داده‌اند و حال آنکه از نظر تبعات اجتماعی و حتی ملی، فرار از مالیات، خسارتش خیلی بیشتر است ولی از نظر قضاوت مردمی نمره خیلی پایینی را کسب کرده است. پس جرائم اقتصادی یا مالی به شکلی که گفته شد از اهمیت بسیار کمتری برخوردار است و حال آنکه از نظر معیار حقوق جزا جرائم اقتصادی مثل اختلاس و ارتشاء از جرائمی هستند که روی هم رفته مجازات آنها نسبتاً بالا است و جزء جرائم جنائی هستند و در حقوق عرفی و در حقوق ما هم از جرائم شدید تعزیری می‌باشند. ایرادی که به این تحقیق گرفته شده این است که سلین و ولف گانگ تحقیق را بر اساس این فرض انجام دادند که مجنی علیه در ارتکاب و وقوع جرم نقشی نداشته، به عبارت دیگر بیگناهی و عدم تقصیر مجنی علیه مرتکب جرم فرض بوده است. بدیهی است که تصور یا تخلف مجنی علیه و نقش او در وقوع جرم بحثی است که بیشتر جنبه جرم‌شناختی دارد. چون در حقوق جزا فرض بر این است که مجرم مقصر و مجنی علیه بی‌گناه می‌باشد. اما واقعیت این است که در پاره‌ای از جرائم، بزه دیده فردی منفعل و بی‌گناه نیست. چه بسا وقوع و ارتکاب جرم را مجنی علیه جرم به مباشر الهام ببخشد. در ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، یکی از حالاتی که قانونگذار برای تخفیف مجازات مجرم فرض کرده، گفتار و رفتار تحریک آمیز مجنی علیه است. بنابراین در ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، قانونگذار این واقعیت جرم‌شناختی را پذیرفته که مجنی علیه هم می‌تواند در ارتکاب جرم تقصیر داشته باشد. قانونگذار در مقام مجازات چنین مجرمی، از طریق تخفیف مجازات مجرم، یعنی از طریق کاهش حمایت کیفری از مجنی علیه، نشان داده که همه مجنی‌علیه‌ها یا بزه دیدگان منفعل و بی‌گناه نیستند و لذا قاضی وقتی شاکی و متهم، را مقابل خود دارد باید ورای این نقش‌های قانونی، واقعیت‌های جرم‌شناختی را بررسی کند. بنابراین باید جستجو

۶۲۲ مباحثی در علوم جنایی

کند که از نظر جرم‌شناختی و واقعیت، آیا این بزه‌کار و مجنی‌علیه نقش اصلی را اعمال می‌کنند یا تصادفاً چنین نقش‌هایی را گرفته‌اند و چه بسا در واقعیت باید نقش‌هایشان را با هم معاوضه کنند.

به عبارت دیگر، در بعضی از جرائم مجنی علیه جرم را به وجود آورده است که اصطلاحاً به آن *Victim precipitated offences*، گفته می‌شود، یعنی جرائمی که بزه دیده آنها را خلق کرده و به وجود آورده، یا بزه دیده منبع و منشأ آن بوده است. با این توضیحات، ایرادی که به تحقیقات ولف گانگ و سلین گرفته‌اند این است که در فرضیه‌های آنان بزه دیده کاری نکرده، بنابراین مجرم، مقصر اصلی است. حال آنکه در عمل قتل‌ها و ضرب و جرح‌هایی اتفاق می‌افتند که مسوق به یک رابطه همجواری، و اختلاف هستند، ضارب و مقتول یا مضروب در آستانه ارتکاب عمل یکدیگر را می‌شناختند و بنابراین همه جرائم با فرض بزه‌دیده منفعل، اتفاق نمی‌افتند و خیلی از جرائم را می‌توانیم نام ببریم که جنبه انتقام‌جویانه دارد و حاکی از اعمال عدالت خصوصی و تنبیه شخص به وسیله مجرم است.

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی راجع به زنی است که با مرد بیگانه است. اگر بپذیریم که این جرم درست است، که این هم جای بحث دارد، از نظر توجیه جرم‌شناختی مبتنی بر قصور مجنی علیه است، (ماده ۶۳۰ بیان می‌دارد که اگر مردی، همسر خود را با مرد بیگانه‌ای در حال ارتکاب جرم زنا ببیند می‌تواند هر دوی آنها را به قتل برساند و) چون زن با رفتارش باعث تحریک مرد (قاتل) شده است و لذا در چنین حالت‌هایی مقصر مجنی علیه بوده است. در ادامه باید گفت که وخامت و شدت، تا اندازه‌ای، با توجه به درجه ناعادلانه بودن آن، اندازه‌گیری می‌شود. یعنی وقتی ما راجع به عادلانه بودن یا عدالت در قراردادهای صحبت می‌کنیم فرض را بر این می‌گذاریم که دو طرف برابر هستند، دو طرف با طیب خاطر کار را انجام می‌دهند. (ارسطو معتقد است که در جرائم و انحرافات، بی‌عدالتی از اینجا ناشی می‌شود که

جرم‌شناسی ۶۲۳

لااقل یک طرف راضی به آن عمل نبوده است). چون در جرم برابری و مساوات بین دو طرف رعایت نشده است، فی الواقع در یک زد و خورد، شخصی علیرغم زدن سیلی، ضرباتی را متحمل می‌شود. این وضع، درجه ناعادلانه بودن را بالا می‌برد. اگر شخصی که ضرباتی را متحمل می‌شود خود در شروع عمل نقش داشته اما در جریان زد و خورد، زورش به طرف مقابل نرسیده، متحمل صدماتی می‌شود. هر چقدر این نابرابری بین طرفین جرم بیشتر باشد، درجه ناعادلانه بودن یعنی وخامت آن عمل در ذهنیت آنها بیشتر می‌شود.

مثلاً سرقت خودرو، زمانیکه صاحب آن کلیه احتیاطات لازم را انجام داده باشد، از نظر مردم بسیار ناعادلانه تلقی می‌شود. چون یک جانبه است و سارق بدون تراضی با طرف مقابل اصل دو جانبه بودن روابط را نقض کرده و به قول ارسطو، این دو جانبه بودن روابط بین انسانهاست که سبب حیات جامعه می‌شود و جامعه را استمرار می‌بخشد.

هر چقدر بزه دیده در این روابط نقش و تقصیر داشته و فعال عمل کرده باشد، عمل ارتكابی کمتر ناعادلانه تلقی می‌شود چون این عمل دو جانبه بوده است. بنابراین آن عمل در قضاوت عمومی، وخیم‌تر و شدیدتر تلقی می‌شود. ولی در مورد وخامت و شدت، نکته دیگر این است که شدت و وخامت یک بحث اجماعی نیست یعنی بر اساس خاستگاه طبقاتی افراد، برداشت مردم از وخامت یا بازنمایی اجتماعی وخامت، متفاوت است. یک جرم ممکن است برای یک فرد ثروتمند خیلی پیش پا افتاده باشد ولی همان جرم برای یک فرد فقیر خیلی وخیم تلقی بشود، مثلاً ممکن است در بین ملتها گذشت مردم امریکا در مورد بعضی از جرائم خیلی بیشتر از گذشت مردم آسیا باشد. پس در خصوص شدت و وخامت جرائم یک اجماع وجود ندارد و خاستگاه طبقاتی مردم، جنسیت و سن نیز مؤثر است.

۶۲۴ مباحثی در علوم جنایی

پس در خصوص طبقه بندی وخامت و شدت جرائم برحسب پارامترهای تعلق طبقاتی، جنسیت و سن، قطعاً قضاوتها متفاوت است. ولی در کل، وقتی این پارامترها را کنار گذاشته و شدت و وخامت را در جمع، اندازه‌گیری کنیم در آن صورت می‌توان یک برداشت کلی در مورد وخامت در جامعه داشت.

در نتیجه‌گیری از بحث وخامت و شدت می‌توان گفت که جرم و تعریفی که قانونگذار از جرم به دست داده، یک ابزار اندازه‌گیری شدت و وخامت جرم است که جنبه اعتباری دارد. اما در قانون و جاهت و فلسفه جرم انگاری را قانونگذار مشخص نمی‌کند و این که چرا بعضی از اعمال شدید تلقی می‌شوند و چرا مجازات می‌شوند. پس فلسفه جرم انگاری مفقود است.

از سوی دیگر بر اساس مطالعات انجام شده، هر چقدر خسارت وارده از جرم نسبت به دیگری زیاد باشد (خسارت جسمانی و بعد خسارت مالی)، آن جرم شدیدتر است. هر چقدر آلات مورد استفاده و وسایل مورد استفاده در ارتكاب جرم شدیدتر و خارق العاده‌تر باشد آن جرم وخیم‌تر است. هر قدر مجنی علیه و سبیل جرم، آسیب پذیرتر باشد باز آن جرم شدیدتر است و بالاخره هر قدر جرم با آگاهی بیشتر و با محاسبه اتفاق بیافتد، آن جرم شدیدتر است.

این معیارها را تا اندازه‌ای قانونگذاران هم رعایت کرده‌اند، یعنی آن دسته از قانونگذارانی که قبل از تصویب یک طرح یا لایحه، اقدام به انجام مطالعات جامعه شناختی و جرم شناختی می‌کنند، این پارامترها را هم مورد توجه قرار می‌دهند. به عنوان مثال، وقتی در قانون مجازات عمومی، مجنی علیه جرمی زن یا صغیر باشد، اولاً قانونگذار برای آن جرم یک وصف مستقلی انتخاب می‌کند و در ثانی مجازات مباشرین آن جرم را تشدید می‌نماید. مثلاً در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، که شاید قانونگذار هم به این نکته توجه نداشته، ایراد الفاظ رکیک و توهین و مزاحمت زنان و اطفال در معابر عمومی جرم‌انگاری شده است. جرم مزاحمت یک جرم عام

جرم‌شناسی ۶۲۵

است ولی قانونگذار در ماده خاصی، آنگاه که مجنی علیه این جرم یک زن یا یک صغیر است، جرم انگاری مستقل کرده و مجازات مستقل را برقرار نموده است. قانونگذار ما، آگاهانه یا ناآگاهانه، به این نکته توجه داشته باشد که چون سیل جرم آسیب پذیر بوده‌اند لذا، آن را از مزاحمت عمومی خارج کرده و برای آن وصف خاصی را پیش‌بینی کرده است.

در مورد آلات و ادوات جرم نیز در بعضی از جرائم مثلاً وجود اسلحه، در رکن مادی وصف جرم را عوض می‌کند. در بعضی از حالات وجود اسلحه یا شرایط خاص آن جرم را مشمول کیفیات مشدده می‌کند یا در بعضی از جرائم مثل قتل با سبق تصمیم وقتی جرم مسبوق به مطالعه و برنامه ریزی و نقشه‌چینی و طرح‌ریزی باشد، مجازات آن جرم شدیدتر است و حتی قانونگذاران وصف آن جرم را از جرم عمومی تفکیک می‌کنند.

امروزه، قانونگذاران پویا و آگاه به هنگام جرم انگاری و به هنگام تعیین مجازات و برای رعایت تناسب بین جرم و مجازات غالباً دست به مطالعات جامعه‌شناختی و جرم‌شناختی می‌زنند تا مقیاس قضاوت قانونگذار در مورد شدت و وخامت، تقریباً با معیار قضاوت جامعه و مردم راجع به آن اعمال منطبق باشد. با این هدف که آن قانون با استقبال عمومی همراه بشود.

همانطور که قبلاً گفته شد وضع قانون کافی نیست، بلکه مادام که قانونی اعمال نشود جرم واقعاً به وجود نیامده است بنابراین دو نوع قانونگذاری وجود دارد یکی قانونگذاری به اصطلاح برج عاجی است که در آن، قانونگذار در برج عاج بدون پنجره به جامعه، مبادرت به قانونگذاری می‌کند و در دیگری قانونگذار با رفتن به جامعه و نظرسنجی از جامعه و آگاهانه قانونگذاری می‌نماید.

بدیهی است در شکل دوم قانونگذاری، از قوانین متروک و مطرود اجتماعی کاسته می‌شود و شانس توفیق آن قوانین بیشتر است.

۶۲۶ مباحثی در علوم جنایی

مثال بارزی که می‌توانیم در حقوق بزینم قانون منع استفاده از تجهیزات دریافت از ماهواره است که این قانون به صورت برج عاجی تصویب شد و قانونگذار ما به واقعیت اجتماعی توجه نداشته است لذا این قانون قانونی است که نه تنها مطرود است بلکه متروک هم هست و اجرای آن مقطعی و موردی است.

نتیجه نهایی بحث این‌که، چنانچه بین قضاوت و برداشت عمومی یعنی مردم و قانونگذار در مورد جرائم انطباق و همسویی وجود داشته باشد، کارآیی نظام کیفری و قانون جزا بالا می‌رود.

تقییح جرائم از نظر وخامت چند رسالت دارد؛ یکی این‌که حمایت و حفاظت از تمامیت شخص انسان را بالا می‌برد. وقتی یک قانون مردمی و همراه با الحاق عمومی باشد، آن عملی را که تقییح می‌کند، آن عمل در نهایت هدفی را دنبال می‌کند که آن حمایت از یک ارزش است، حمایت از یک مصلحت است. هر ماده‌ای که در قانون از یک ارزش و از یک پدیده اجتماعی و از یک مصلحت اجتماعی - اقتصادی حمایت می‌کند، آن حمایت و حفاظت بالا می‌رود.

فایده دوم این تقییح جرائم از نظر جامعه و قانونگذار، بالا رفتن میزان، امنیت داخلی و اعتماد متقابل می‌باشد. امنیت داخلی و اعتماد متقابل یعنی امید به آینده و امید به خوب زیستن. پس می‌بینیم که قانون جزا در نشاط بخشیدن به جامعه از طریق تأمین امنیت و تأمین احساس امنیت می‌تواند بسیار مؤثر باشد.

سوم این‌که، مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها را تقویت می‌کند. احساس بی‌عدالتی ناشی از بزه دیدگی است. فردی که بزه دیده یک سرقت یا یک تعرض جسمانی قرار می‌گیرد، فی الواقع خودش را قربانی بی‌عدالتی می‌بیند و خود را مستحق این کار نمی‌داند.

تقییح وخامت جرائم به صورت مردمی و قانونی این احساس بی‌عدالتی را کم می‌کند، و مبارزه علیه آن را بیشتر می‌نماید.

جرم‌شناسی ۶۲۷

آخرین رسالت تقبیح جرائم ارتقاء یا پیشبرد رعایت قاعده دو جانبه بودن در روابط است یعنی در زندگی آنچه را که می‌گویند عمل می‌کنیم، نتیجه آن را درو می‌کنیم فی الواقع در مسائل جرم‌شناسی هم در مورد وخامت و شدت تا اندازه‌ای این به هم خوردن تعادل در روابط بین دو طرف منجر به قضاوت مبنی بر شدید و وخیم بودن آن عمل می‌شود یعنی زمانی که بزه دیده بی‌گناه است یا زمانی که یک مقدار مقصر است یا کاملاً مقصر است.

پس نتیجه می‌گیریم که در پاره‌ای از جرائم، و خشونت‌ها، بویژه از جرائم جسمانی که به آن جرائم خونین هم می‌گویند، بزه دیده، آماج جرم یا مجنی علیه مقصر بوده است چه بسا این جرم ارتكابی ناشی از نوعی تعارض در منافع یا تعارض در روابط بین مجنی علیه و بزه‌کار است. و بدین ترتیب بحث جدید را تحت عنوان خشونت تعارض‌آمیز آغاز می‌کنیم.

۵- جرایم علیه اشخاص (جرم‌شناسی قتل و ضرب و جرح)

۱-۵- خشونت تعارض‌آمیز

برداشت قالبی و کلیشه‌ای که از جرم قتل داریم این است که قاتل یک انسان منحرف، و یک بیمار روانی است و بنابراین مقصر می‌باشد. اما واقعیت این است که بر اساس آمار، در خیلی از قتلها و ضرب و جرح‌ها مباشرین در این تصویر کلیشه‌ای و قالبی نمی‌گنجد، مثلاً در کانادا در سال ۱۹۹۴ مشاهده شده است که در ۸۰ درصد پرونده‌های تعیین تکلیف شده در پلیس، مقتول یعنی بزه دیده، مجرم را قبلاً می‌شناخته و با او ارتباط داشته است.

یا در سال ۱۹۹۴ در کانادا ۸۶ درصد از قتل‌هایی که در پلیس و دادگاه روشن شده است قاتل و مقتول همدیگر را می‌شناخته‌اند. در این ۸۶ درصد، چهل درصد قتلها،

۶۲۸ مباحثی در علوم جنایی

قاتل و بزه دیده آن از اعضای یک خانواده بوده‌اند، حالا سببی یا نسبی بودن آن مهم نیست، بلکه آنها در یک خانواده بوده‌اند. در ۶۶ درصد آنها علت آشنایی وجود رابطه دوستی، رابطه همسایگی، هم‌جواری و رابطه همکاری بوده است. بنابراین قاتل نسبت به مقتول بیگانه نبوده است، بنابراین مشاهده می‌شود که خشونت منجر به قتل بر اساس این مطالعه و مطالعاتی که انجام شده یک خشونت تصادفی و اتفاقی نیست و یک خشونت بیمارگونه و یا یک خشونت مبتنی بر ملاحظات مالی نیست بلکه منبع خشونت عادی است، در ایران هم این بحث صادق است.

پس با توجه به این آمار می‌توانیم بگوییم که بخش عمده‌ای از قتل‌ها و ضرب و جرح‌ها ناگهانی و اتفاقی نیست بلکه مسبوق به یک رابطه است (مسبوق به رابطه‌ای است که در یک نقطه بحرانی و دچار تعارض شده است). بنابراین بخش عمده‌ای از خشونت‌ها جنبه تعارض‌آمیز دارند که به آنها **Conflictual Violence** یا **Conflicting Violence** می‌گوییم. خشونت‌های تعارض‌آمیز که سه چهارم خشونت‌ها را شامل می‌شود در مقابل خشونت‌های ناگهانی یا خشونت‌های تجاوزگرانه یا خشونت‌های ناشی از زور و تجاوز قرار می‌گیرد که به این خشونت‌های یک سویه **predatory violence** گفته می‌شود که درست نقطه مقابل **Conflicting Violence** است. پس منظور از **Conflicting** یا **Conflictual**، تعارض و اختلاف و عدم توافق بین دو طرف است که منجر به تبادل و مبادله خصومت می‌شود و وجه دیگر مبادله، خصومت و دشمنی و بحران در روابط است. در روابط زناشویی، بحران بین دو مرد نسبت به یک زن می‌باشد. بحران در روابط دو برادر به خاطر ارث، بحران در روابط دو رئیس و مرئوس به خاطر پست و مقام و ارتقاء اداری (فی الواقع خشونت در روابط بین انسانها، روی منفی یا بعد منفی روابط انسانی است). اما همانطور که گفتیم، خشونت ممکن است ناگهانی باشد یعنی بین ضارب و مضروب

جرم‌شناسی ۶۲۹

به این صورت که بین قاتل و مقتول هیچ گونه شناخت متقابل و رابطه قبلی وجود نداشته باشد.

مثال - شما با ماشین جدید خود رانندگی می‌کنید و یکی با اتومبیل خود به اتومبیل شما می‌زند، پیاده می‌شوید و جر و بحث می‌کنید. ناگهان ضربه‌ای به طرف مقابل می‌زنید و او می‌میرد یا مثلاً بازوی او می‌شکند. بین شما و آن راننده تا آن لحظه تصادف رابطه‌ای نبوده است لیکن در آن مقطع به لحاظ آن تصادف زور شما بر طرف غالب شده و او را از بین برده‌اید که این را می‌گوییم قتل‌های ناگهانی یا ضرب و جرح‌هایی که ناشی از زور شما بوده است. حالا اگر در همان مشاجره زور شما کمتر باشد، شما مقتول یا مضروب واقع می‌شوید که این را می‌گویند predatory که به معنای تجاوز و زور است. (در حیوانات شیر را predator گویند چون قویترین حیوان جنگل است).

حال در خشونت‌های predatory هم کسی ضارب یا قاتل واقع می‌شود که زورش بیشتر است. پس دو نوع خشونت، داریم: خشونت تعارض‌آمیز یا متعارض و خشونت ناگهانی.

در خشونت ناگهانی، تعارض وجود ندارد، تبادل خصومت وجود ندارد بلکه یک نوع پرخاشگری است، یک رابطه یک طرفه است و بین ضارب و مضروب هیچ رابطه دو جانبه‌ای وجود ندارد. پس در قتلها یا ضرب و جرح‌های تجاوزکارانه رابطه یک سویه است و ناگهانی است و بنابراین در چنین جنایتی، سوء قصد و یا نیت وجود دارد و در این تردیدی نیست. اما این نیت ناگهانی در ذهن خطور می‌کند و ریشه‌ای در رابطه ندارد. معمولاً یک سلسله عوامل در وقوع این خشونت‌های تعارض‌آمیز نقش عمده را دارند.

نتیجه: اولاً خشونت‌های تعارض‌آمیز که در قالب قتل و یا ضرب و جرح اتفاق می‌افتد، قابل پیشگیری هستند یعنی از نظر جرم‌شناسی می‌توان راه‌حلهایی ارائه نمود

۶۳۰ مباحثی در علوم جنایی

که چنین خشونت‌هایی اتفاق نیافتد. ولی در مورد خشونت‌های تجاوزگرانه و یک سویه یعنی predatory violence، تقریباً انجام اقدامات مستقیم پیشگیرانه امکان‌پذیر نیست.

ثانیاً بر خلاف باور عمومی و بر خلاف باور قضایی، قاتل همواره یک آدم ظالم، خشن و دارای یک تیپ قالبی و کلیشه‌ای نیست و قضاوت کلیشه‌ای در مورد قاتل و ضارب درست نمی‌باشد.

ثالثاً وقتی که یک پرونده ضرب و جرح یا یک پرونده قتل نزد قاضی آمد او باید ورای ظاهر قضایی پرونده کیفری مفتوح و مورد نظر، به دنبال شناسایی علل اصلی و بنابراین به دنبال نوع رابطه یا فقدان رابطه بین دو طرف جرم باشند. و بدین ترتیب (هدف نهایی این است که قاضی حکم عادلانه صادر بکند نه حکم ماشینی) حکم عادلانه آن حکمی نیست که صرفاً منطبق با قانون صادر شده باشد، بلکه حکم عادلانه آن است که قاضی کیفری به خودش زحمت بدهد و یک مقدار آن ظاهر پرونده را صیقل بدهد و دیدگاه‌های جامعه شناختی و جرم شناختی را لحاظ کند تا حکم صادره، مناسب‌ترین حکم باشد و بدین ترتیب اصل تناسب جرم و مجازات را، رعایت نماید. پس هدف این است که یک سلسله باورهای کلیشه‌ای و یک سلسله مفروضات ذهنی و قضایی کنار برود و توجه شود که در اکثر قریب به اتفاق جرائم خشونت‌آمیز یک رابطه وجود داشته و چه بسا یک رابطه مثلاً دوستی یا زناشویی بسیار طولانی که در یک نقطه بحرانی شده است و این بحرانی شدن رابطه را باید علت یابی و کالبد شکافی کرد و با توجه به جمیع جهات راجع به آن تصمیم گرفت و در نهایت برای پیشگیری از وقوع این اعمال تلاش کرد.

پس در خشونت‌های تعارض‌آمیز معمولاً دو طرف با هم رابطه دارند و همدیگر را می‌شناسند و رابطه آنها در یک نقطه ناگهانی بحرانی می‌شود و چه بسا بزه دیده در

جرم‌شناسی ۶۳۱

این خشونت‌ها منتظر آن واقعه نیست و از طرف دیگر در ابتدای امر و بحران، تفکیک قاتل و مقتول امری بسیار دشوار است.

در انتها یعنی پس از وقوع جرم تفکیک بزه دیده واقعی از ضارب یا مجرم واقعی کار ساده‌ای نیست. چه بسا در این رابطه بحرانی کسی که جرم را شروع کرده و مجرم واقعی است به لحاظ ضعف جسمانی و یا یک اتفاق در فرایند جرم به بزه دیده تبدیل شده است، یعنی جایش عوض شده است. پس ملاحظه می‌شود که تفکیک این دو، امری بسیار مشکل است.

خصیصه دیگر این‌که، نزدیک بودن یا مجاورت فیزیکی، اجتماعی، خانوادگی و یا کاری معمولاً پیش شرطی برای این نوع خشونت است. مثلاً رابطه میان دو دوست که در یک محل بازی می‌کنند یا دو همسر که زیر یک سقف زندگی می‌کنند یا دو همسایه و غیره که در نقطه‌ای تبدیل به اصطکاک می‌شود.

پس از این مقدمه سه مطلب را باید در خصوص خشونت‌های تعارض‌آمیز مورد اشاره قرار داد:

۱. همسرکشی یا قتل‌هایی که در چارچوب روابط زناشویی اتفاق می‌افتد.
 ۲. دلایل یا علل این قتل‌ها و خشونت‌های تعارض‌آمیز.
 ۳. اوضاع و احوال ناظر به خشونت‌های تعارض‌آمیز یا خشونت‌های بین اشخاص.
- بنابراین ابتدا قتل‌های ناشی از روابط زناشویی که در بین قتل‌های عمده یا قتل‌های ناشی از خشونت‌های تعارض‌آمیز، رقم بالایی را به خود اختصاص می‌دهد و سپس دلایل اینگونه قتل‌ها یعنی قتل‌های شهوانی که قتل زناشویی یک شکل آن است و بالاخره اوضاع و احوال یا شرایط اینگونه قتل‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ازدواج یا رابطه زناشویی رابطه‌ای است مقدس که هم در ادیان الهی و در مکاتب فکری متافیزیک جایگاه خاص خودش را دارد و هم در حقوق مورد توجه می‌باشد. یعنی حول ازدواج و حول روابط زن و مرد، هم قوانین مدنی و هم قوانین جزایی

۶۳۲ مباحثی در علوم جنایی

وجود دارد. قوانین جزایی فی الواقع بازوی حمایتی آن نهادها و تأسیسات حقوق مدنی، حقوق تجارت و حقوق کار هستند. از این منظر، حقوق جزای فنی^۱ ایجاد شده است، در حقوق ایران مثلاً خارج از ۷۲۶ ماده قانون مجازات اسلامی، قوانین کیفری پراکنده‌ای وجود دارد که از نظر اهمیت و از نظر کمیت یعنی تعداد مواد خیلی بیشتر از خود قانون مجازات اسلامی که قانون اصلی ما است، می‌باشد، اما این قوانین پراکنده‌اند.

به همین جهت است که خارج از حقوق جزای عمومی و کلاسیک، امروزه ما به اقتضای این ارزش‌های جدید، جرم‌انگاری‌های جدید، مثل حقوق جزای بازرگانی، حقوق جزای خانواده، حقوق جزای کامپیوتر، حقوق جزای محیط زیست و حقوق جزای پزشکی داریم. چون این ارزش‌های جدید هر کدام از یک تکنیک یا فن یا تخصص برخوردارند و لذا چه از نظر ادله اثبات دعوا و چه از نظر تخصص محاکم صالح برای رسیدگی به این جرائم و چه از نظر مجازات‌ها و بعضاً نوع مجازات‌ها، چه از نظر تفکیک جرم‌انگاری حقوق جزای فنی، امروزه از حقوق جزای کلاسیک یا متعارف جدا می‌شود و قلمرو خاصی را به خود می‌گیرد. یکی از این رشته‌های فنی حقوق جزا، حقوق جزای خانواده است. در کتاب حدود و در کتاب تعزیرات از قانون مجازات اسلامی، چندین ماده به روابط بین زن و مرد خارج از علقه زوجیت اختصاص دارد. از نظر قانون ما با توجه به منشأ اسلامی آن نهاد ازدواج یا خانواده تا آنجا اهمیت دارد که اگر زن و مردی خارج از این علقه، روابطی با هم داشته باشند، آن رابطه از هر نوعی که باشد جرم است. در حقوق ما، قرارداد ازدواج منحصر به ازدواج سنتی و متعارف نمی‌شود و ازدواج موقت نیز داریم ولی آنچه که مهم است

۱. حقوق کیفری فنی آن دسته از قوانین و مقررات کیفری که در مقام حفظ ارزش‌های خاص دینی، اقتصادی، زیست محیطی؛ زیست-فناورانه هستند و غالباً خارج از متن قانون یا کد مجازات عمومی پیش بینی می‌شوند.

جرم‌شناسی ۶۳۳

این است که داشتن روابط خارج از علقه زوجیت جرم کیفری است حال اسم آن زنا باشد یا رابطه نامشروع دون زنا، تقبیل یا مضاجعه باشد و مسائلی از این قبیل. (بنابراین حقوق جزای خانواده ما مثلاً نسبت به حقوق جزای خانواده در فرانسه، بسیار وسیع‌تر و شدیدتر و گسترده‌تر است). مثلاً در حقوق فرانسه روابط زن و مرد خارج از علقه زوجیت مادام که عنف بین طرفین حاکم نباشد و مادام که این روابط علیه صغار یا مجانین اتفاق نیافتد، جرم نیست ولی در حقوق ما، به ویژه در بعد از انقلاب تمام این موارد زیر مقوله حقوق جزا وارد می‌شود. بنابراین حقوق جزا اینجا یک بازوی قهریه می‌شود برای حفظ نهاد ازدواج یا خانواده که به آن حقوق جزای خانواده می‌گوییم. این خیلی مهم است چون عین این حقوق را مثلاً در فرانسه نداریم چون در حقوق فرانسه روابط بین زن و مرد مگر در صورت عنف و با محارم و با صغار، آزاد است و قانونگذار راجع به این رابطه ممنوعیتی قائل نشده است. اما در خصوص خود روابط بین زن و مرد و جرائمی که ممکن است بین آنها اتفاق بیافتد، حقوق جزای ما ویژگی خاصی برای این قبیل جرائم قائل نیست مثلاً اگر مردی زنش را بکشد یک قتل عادی محسوب می‌شود یا اگر زنی مال شوهرش را بدزدد علی‌الاصول یک سرقت عادی است و مشمول قوانین و مقررات افتراقی و متفاوتی نمی‌شود.

اما در جرم‌شناسی، جرائمی که در چارچوب خانواده به ویژه در روابط بین زوجین اتفاق می‌افتد مشمول تحلیل و تفسیر خاصی قرار می‌گیرد و معنا دار است. زد و خورد زن و شوهر، قتل زن به وسیله شوهر، در جرم‌شناسی با قتل‌های عادی فرق می‌کند. بنابراین در جرم‌شناسی یک فصل مجزا و مفصلی تحت عنوان خشونت خانگی (domestic violence) یا خشونت‌های زناشویی یا خشونت‌های ناشی از زناشویی وجود دارد. تحقیقاتی در جرم‌شناسی در این خصوص صورت گرفته است، مثلاً در کانادا آماری گرفته شده که تعداد قابل توجهی از قتل‌های ارتكابی یا

۶۳۴ مباحثی در علوم جنایی

خشونت‌های ارتكابی بین انسانها، میان زن و شوهر بوده یا میان زن و مردی بوده که در حکم زن و شوهر بوده و با هم زندگی می‌کرده‌اند. با هم علقه دوستی و عاطفی داشته‌اند هر چند که ازدواج رسمی هم نکرده بودند و بنابراین قتلی که در این چارچوب اتفاق می‌افتد ناشی از یک احساس بوده است و آن احساس تملک احساس مالک یک زن بودن، انحصاری بودن زن برای مرد یا مرد برای زن بوده است. و نکته دیگر این‌که در این روابط، مسأله حسادت نقش عمده را ایفاء می‌کند و لذا مثلاً در قتل‌هایی که در مونترال کانادا اتفاق افتاده ۵۵ درصد از قتل‌های زناشویی به خاطر حسادت ناشی از علاقه و احساس تملکی است که مرد نسبت به همسرش می‌کرده است. هر چه این روابط بحرانی‌تر بشود و مثلاً در آستانه جدایی و طلاق قرار بگیرد، این خشونت کیفیتش بیشتر می‌شود بنابراین جدایی و انقطاع خود بحران زاست و زمینه‌ای است برای ارتكاب جرم بین زن و شوهر.

در قتل‌های زناشویی وقتی فرایند (یا روند) ارتكاب این نوع جرم را بررسی کردند، علائمی در این فرایند، که در زمان طول کشیده، مشاهده شده است. یعنی این‌که فرایند جرم در اکثر موارد روندی را طی می‌کند و ایستا و فی‌البداهه نیست و دارای نوعی پویایی است. نوع ایستا و فی‌البداهه را قتل‌ها یا خشونت‌های تجاوزگرانه می‌نامند. ولی در قتل‌های تعارض آمیز و علی‌الاصول جرائم تعارض آمیز، زمانی وجود دارد که جرم در این مدت تکوین پیدا می‌کند که آن را دوران تکوین جرم و شکل‌گیری جرم می‌گویند. قتل‌های زناشویی این دوران دارای علائمی است و هر فاز آن مشخصاتی دارد که پی بردن به این علائم دارای اهمیت می‌باشد. اهمیت آن بدین جهت است که بتوان از وقوع این قبیل قتل‌ها پیشگیری کرد. پس فایده این بحث این است که بتوانیم از قتل‌های زناشویی پیشگیری کنیم، و به همین جهت است که روی این قتل تأکید می‌کنیم. با توجه به این‌که بخش نسبتاً قابل توجهی از قتل‌های ارتكابی ناشی از روابط زناشویی است، پس در نهایت می‌خواهیم اهمیت پیشگیری از این جرم را مورد اشاره

جرم‌شناسی ۶۳۵

قرار بدهیم. مطالعات میدانی انجام شده در خصوص فرایند ارتکاب قتل زناشویی نشان می‌دهد که اولین علامت، پیدا شدن وسواس یک طرف به طرف دیگر است. وسواسی که ناشی از احساس تسلط و سلطه یکی بر دیگری است. این رفتار مالکانه یا انحصار گرایانه یک نفر نسبت به دیگری در ویژگی دوم یا فاز دوم منجر به ایجاد محدودیت برای دیگری می‌شود، بنابراین به فعل در می‌آید و آن اندیشه مالکانه به منصفه ظهور می‌رسد و بصورت ایجاد محدودیت در استقلال و رفت و آمد طرف مقابل ظاهر می‌شود. در فاز سوم این که ایجاد محدودیت با مقاومت طرف مقابل که معمولاً زن است برای کسب آزادی و فرار از چارچوب محدودیت همراه می‌شود و در فاز چهارم، این جدال بین محدودیت با آزادی یا مانور زن ابتدا به زد و خورد یا خشونت لفظی و سپس خشونت فیزیکی منجر می‌شود.

این روابط که منجر به خشونت و ضرب و جرح یا قتل می‌شود، تحت شرایطی تشدید می‌گردد:

الف: هر قدر زن و مرد یعنی زوجین جوان‌تر باشند زمان بروز خشونت سریع‌تر است.

ب: مطالعاتی که در کانادا انجام شده نشان می‌دهد که هر چقدر علقه زوجیت یا همبستگی یا زندگی مشترک زن و شوهر (و نگوئیم زوجیت) نامطمئن‌تر باشد یعنی زن و شوهر (دختر و پسر) آزادانه با هم زندگی بکنند یا به تعبیر ما ازدواج موقت با هم کرده باشند (آنها ازدواج موقت ندارند ولی ما این طور تعبیر بکنیم) و به صورت موقت با هم زندگی بکنند، بروز خشونت به اصطلاح سریع‌تر صورت می‌گیرد و میزان خشونت شدیدتر خواهد بود و مفهوم مخالف این مطلب این است که چنانچه دختر و پسر (زن و مرد) در علقه زوجیت کلاسیک و متعارف باشند خشونت دیرتر محقق می‌شود و عکس آن این که چنانچه زن و شوهر خارج از علقه زوجیت با هم زندگی بکنند یعنی روابط آزاد یا روابط موقت (یا ازدواج موقت) با هم داشته باشند،

۶۳۶ مباحثی در علوم جنایی

خشونت زودتر اتفاق می‌افتد و به صورت شدیدتر جلوه می‌کند. از اینجا نتیجه گرفتند که زوجهایی که در چارچوب ازدواج رسمی با هم زندگی نمی‌کنند شکننده‌تر هستند و آسیب پذیرترند و از امنیت زناشویی کمتری برخوردار هستند و بیشتر در معرض زد و خورد و خشونت قرار دارند. پس رابطه ازدواج سنتی بین زن و مرد، اصطلاحاً ضربه‌گیر است و طرفین را به گذشت و به تحمل دعوت می‌کند. در ایران آستانه تحمل بیشتر از خارج است، چون در کشور ما، که یک کشور سنتی است، والدین، خویشان و دوستان از حامیان و پشتیبانان زوجین هستند و چنانچه اختلافی بین آنها پیش بیاید، مداخله می‌کنند. ولی در کشورهای غربی چون فردیت وجود دارد همان نهاد خانواده است که خودش را حفظ می‌کند والا جامعه، به لحاظ این که هر کس برای خودش است، مداخله‌ای ندارد.

بنابراین در زوجهایی که خارج از علقه زوجیت زندگی می‌کنند، اولاً رابطه موقت است؛ دوم این که طرفین به ویژه زن، احساس امنیت نمی‌کند و سوم این که مرد و زن نسبت به یکدیگر تعهد عاطفی و خصوصاً قانونی ندارند. لذا فقدان عنصر تعهد در زمان نسبت به یکدیگر، آن زوج را در معرض آسیب پذیری و شکنندگی بیشتری قرار می‌دهد و روابط آنها را انفجارآمیزتر می‌کند. لازم به ذکر است خشونت زناشویی، فقط به معنای ازدواج رسمی نیست. ازدواج موقت هم یک رابطه زناشویی است و ممکن است یکسال یا ده سال باشد یا دو ساعت دوام داشته باشد. در خارج، دختر و پسر خارج از ازدواج هم می‌توانند با هم زندگی کنند و حتی بچه داشته باشند. قانون تأسیسی شبیه ازدواج موقت ما درست کرده است. اما این که برای طرفین امنیت ایجاد نمی‌کند و طرفین روابطشان بیشتر در معرض بحرانی شدن و ارتکاب جرم نسبت به یکدیگر است یک بحثی است که با مطالعات میدانی احراز شده است. در کانادا، طبق تحقیقی که انجام داده‌اند، در قتل‌های زناشویی که طرفین قانوناً با هم ازدواج نکرده بودند، کسانی که از ضرب و جرح نجات یافته‌اند، اظهار داشته‌اند که چون ما نسبت

جرم‌شناسی ۶۳۷

به آینده‌مان مطمئن نبودیم، مثلاً می‌دیدیم که طرف مقابل، شبها دیر به خانه می‌آید یا دو روز خانه نمی‌آمد یا در فلان مجلس به دیگری نگاه می‌کند، آن را علامتی بر این‌که ممکن است مرد، زن را ترک بکند تلقی می‌کردیم. بنابراین هر حرکتی مشکوک بوده است. لذا نهاد ازدواج مانعی است در مقابل خشونت‌ها و مقداری طرفین را به ادامه مسیر دعوت می‌کند و آستانه تحمل آنها را زیاد می‌نماید.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که یک قتل زناشویی، یعنی قتلی که بین یک زن و شوهر یا زن و مردی که در حکم زن و شوهر هستند اتفاق می‌افتد، اوج یک بحران است یعنی نقطه انتهایی فرایندی است که به تدریج بحرانی شده است. فرایند مذکور در چند فاز اتفاق می‌افتد:

فاز اول، مردی زنی را دوست دارد. حال با هم ازدواج کرده‌اند و زندگی می‌کنند یا بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند.

فاز دوم، این دوست داشتن اغلب بصورت ازدواج نیست. یعنی ازدواج رسمی و دائمی، بلکه روابط متلاطم است و مطمئن نیست.

فاز سوم، این‌که در زوجیهایی که با هم زندگی زناشویی رسمی دارند یک بی‌ثباتی وجود دارد.

فاز چهارم این بی‌ثباتی احساس عدم امنیت را افزایش می‌دهد.

فاز پنجم، بدبینی ایجاد می‌کند.

فاز ششم، این‌که احساس حسادت نسبت به دیگری ایجاد می‌کند و این حسادت در مرحله هفتم منجر به مراقبت و وسواس یکی نسبت به دیگری می‌شود.

فاز هفتم، ایجاد محدودیت.

فاز نهم، مقاومت طرف مقابل و بالاخره ضرب و شتم و اتفاقاتی که شکل جرم به خود می‌گیرد و از حالت مشاجره متعارف بین زن و شوهر خارج می‌شود.

۶۳۸ مباحثی در علوم جنایی

۲-۵- قتل‌های احساسی و علل آن

می‌خواهیم ببینیم که اصولاً قتل‌های شهوانی و احساسی چرا اتفاق می‌افتد و دلایل آن چیست. قتل‌های شهوانی یا قتل‌های ناشی از روابط تعارض‌آمیز بین دو نفر ممکن است علاوه بر قتل زناشویی قتل بین دوستان، همکاران، خویشان، خواهر و برادر یا عمو و غیره باشد.

حال می‌خواهیم ببینیم که ورای انگیزه‌هایی مثل حسادت، رقابت جنسی یا طلبکاری و ... چه دلایل اصلی دیگری در قتل‌های شهوانی قابل استخراج و پیش‌بینی است تا بتوانیم در پیشگیری آن تلاش بکنیم. این دلایل معمولاً سه گونه هستند:

یک: قتل‌های شهوانی معمولاً در مقام احقاق حق و در مقام اعاده حیثیت (البته نه به معنای جزایی) رخ می‌دهند.

دوم: برای دفاع از حیثیت و شرافت رخ می‌دهند.

سوم: برای نجات زندگی (دیگری) رخ می‌دهند.

این سه دلیل معمولاً در ذهنیت قاتل یا ضارب شهوانی سه اندیشه ایجاد می‌کند.

اول: فرایند عدالت است. وقتی کسی می‌خواهد احقاق حق بکند، قصد دارد عدالت خواهی بکند. بنابراین در ذهنیتش ارتکاب قتل دیگری مساوی است با عدالت یعنی خودش مبادرت به اعمال عدالت می‌کند (مثل ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی).

دوم: فرایند تحقیر است؛ یعنی اگر کسی مرتکب قتل شهوانی دیگری می‌شود برای این است که احساس حقارت می‌کند، یعنی حقیر شده، لذا می‌خواهد اعاده حیثیت از خود بکند و این خفت را پاسخ بدهد.

سوم: سومین فرایند یا روندی که در ذهن قاتل به وجود می‌آید، فرایند وحشت یا ترس از عمل یا رفتار دیگری است که برای رفع این وحشت و ترس، قاتل یا ضارب مرتکب ضرب و شتم یا قتل دیگری می‌شود. در اینجا شخص دفاع می‌کند یعنی دفاع انفعالی می‌کند.

الف- عدالت‌جویی

اصولاً مطالعاتی که روی قاتلین صورت گرفته نشان می‌دهد که قاتلها، به ویژه در جرائم شهوانی عمل خود را برای برقراری عدالت و مقابله با بی‌لطفی روزگار توجیه کنند و خود را منجی عدالت می‌دانند. بنابراین به عمل مجرمانه‌ای که انجام داده‌اند رنگ اخلاقی می‌دهند و قضاوت اخلاقی می‌کنند. مثلاً تحقیق مذکور نشان می‌دهد که در دو سوم کتک‌کاری‌ها و مشاجره‌ها علت اصلی یک تخطی ساده بوده است.

بنابراین در دو سوم این مشاجرات و کتک‌کاری‌ها، ضارب خود مبادرت به پاسخگویی کرده است. پاسخگویی به یک وضعیت که در ذهن او برقراری و احیاء عدالت نسبت به خودش است (که این عدالت را تعبیر کرده‌اند به عدالت سزادهنده و یا پاداش دهنده. یعنی خود شخص نسبت به آن عمل پاسخ می‌دهد.

به همین جهت است که عامل تحریک در بزه‌دیده‌شناسی یا نقش مجنی‌علیه در آنچه که به عنوان جرم اتفاق می‌افتد بسیار مهم است. در ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی یکی از مواردی که به موجب آن قاضی می‌تواند مجازات را تخفیف بدهد یا مجازات را تبدیل بکند، رفتار و کردار تحریک‌آمیز مجنی‌علیه است که از نظر جرم‌شناسی خود مجنی‌علیه در به وجود آمدن مسأله عدالت و برقراری عدالت نقش عمده داشته است.

زمانی که دو طرف علی‌الاصول (مثل تز ارسطو) با طیب خاطر عملی را انجام می‌دهند، عدالت برقرار است ولی به محض این‌که یکی علیه میل دیگری مرتکب عملی می‌شود بی‌عدالتی به وجود می‌آید. طرفی که متحمل این نابرابری شده، می‌خواهد این نابرابری را تعدیل و رفع بکند.

ب- تحقیر

فرایند تحقیر که در ذهن ضارب یا قاتل به وجود می‌آید و در چارچوب آن، مرتکب آن عمل مجرمانه می‌شود، فرایند تحقیر شدن و به دنبال آن تلاش برای کسب مجدد

۶۴۰ مباحثی در علوم جنایی

حیثیت و شرافت است. اعمال و رفتاری وجود دارد که بیشتر نزاکت و ادب عمومی را نقض می‌کند؛ مثلاً نگاههای تحقیرآمیز، کلمات خاص، حرکات و رفتاری که رنگ توهین و تحریک دارد، یا نحوه خندیدن. همین رفتارها ممکن است در ذهن طرف مقابل احساس حقارت و کوچکی ایجاد کند و فرایند تحقیر شدن در ذهنش پدید آید هر چقدر این رفتارها عمومی باشد و در بین عموم صورت بگیرد، امکان وقوع قتل بیشتر، و امکان پاسخگویی سریع‌تر و شدیدتر می‌باشد. به عبارت دیگر، معابر عمومی و انظار عمومی در فرایند تحقیر شدن نقش عمده‌ای دارد. یعنی اگر در یک چهار دیواری اعمال تحقیرآمیز را نسبت به کسی انجام بدهند، واکنش او ضعیف است ولی اگر همین عمل را نسبت به شخص در یک سالن یا یک محل تردد انجام بدهد، اتفاق دیگری می‌افتد. به همین جهت است که مثلاً در قانون مجازات اسلامی در بخش تعزیرات (که این دیگر بحث عملی موضوع است) ماده‌ای وجود دارد که مطابق آن چنانچه شخصی در انظار عمومی و معابر عمومی حرکات و الفاظ رکیک یا اعمال موهن را نسبت به زن یا صغیری انجام بدهد، عمل مجازات خواهد شد (م. ۶۱۹). این ماده دقیقاً برای رکن مادی مطرح شده است و در رکن مادی این بحث انظار یا علن بسیار نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند. چرا قانونگذار این عمل را مستقلاً جرم می‌داند؟ چرا قانونگذار صغار و زنان را در مقابل این جرم مورد حمایت خاص قرار می‌دهد؟ چرا نمی‌گوید مزاحمت عمومی جرم است و چرا فقط زن و صغیر را می‌آورد؟

چون جنسیت مونث و صغر سن بر اساس تحقیقات جرم‌شناختی از موارد آسیب‌پذیرکننده است و قانونگذار خواسته از این دو قشر حمایت بیشتری بکند. در واقع پیام ماده ۶۱۹ حمایت از صغر سن و جنسیت مونث در معابر عمومی می‌باشد. قانونگذار حال ناآگاهانه یا آگاهانه این ماده را تصویب کرده است، ما می‌توانیم این ماده را تفسیر جرم‌شناختی کرده و بگوییم که قانونگذار توهین در ملا عام را موجب به حرکت درآمدن روند یا فرایند تحقیر شدن دانسته و چون عصر، عصر عدالت

جرم‌شناسی ۶۴۱

کیفری عمومی است و دولت انحصار اعمال خشونت به نام مجازات را دارد، لذا به موجب ماده ۶۱۹ قانونگذار خواسته است صغیر یا زنی که تحقیر می‌شود، خود اقدام به پاسخ‌گویی نکند و اطمینان داشته باشد که پاسخ دولتی، یعنی مجازاتی که دستگاه قضایی اعمال می‌کند، به مرتکب داده خواهد شد. بنابراین این ماده (۶۱۹) می‌تواند مصداقی از فرایند تحقیر شدن باشد.

ج- ترس و وحشت

مثلاً شما صدای یک انفجار شدید را در نزدیکی محل سکونت خود می‌شنوید، در ذهن شما یک فرایند وحشت و ترس ایجاد می‌شود، از خود می‌پرسید چه اتفاقی افتاده؟ آیا بمب بود؟ آیا حمله می‌کنند؟ و سئوالاتی از این قبیل. این را فرایند وحشت و ترس^۱ می‌نامند. ناگهان ما وحشت‌زده می‌شویم. این وحشت‌زدگی (یا فرایند وحشت‌زدگی) ممکن است به حق یا ناشی از توهمات باشد. مثلاً وقتی شما در منزل هستید ناگهان صدایی می‌آید و شما که انسان محافظه‌کاری هستید و در منزل تفنگ دارید، فکر می‌کنید که کسی دارد وارد منزل می‌شود، لذا شلیک می‌کنید و حال آنکه همسر شما یا کسی از افراد خانواده شما است، تیر به او می‌خورد و زخمی می‌شود. این عمل شما ناشی از وحشت‌زدگی است.

برخی قتل‌های شهوانی، را یک نوع دفاع تحت تأثیر ترس و وحشت تلقی کرده‌اند و آن را دفاع از خود در مقابل ترس و وحشتی که بسیار شدید و قوی می‌نموده است دانسته‌اند و بنابراین چون بزه دیده آینده، شخصی که در لحظاتی بعد بزه دیده واقع می‌شود، آنچنان تهدید کننده و خطرناک می‌نموده که شخص مقابل، وی را زخمی کرده یا به قتل رسانده است و این قتلها را اصطلاحاً *victim precipitated homicide* یا قتل‌های مسبوق و مبتنی بر رفتار بزه دیده می‌گویند، یعنی بزه آگاهانه یا ناآگاهانه طرف مقابل را مجبور به واکنش کرده است، و

۶۴۲ مباحثی در علوم جنایی

قتل واکنشی است در مقابل کنش قبلی که از نظر جرم‌شناسی یک امر دفاعی است. تمام این فرایندها در تعیین مجازات یا نحوه برخورد با قاتل نقش دارد. یعنی این تحلیل‌ها از نظر جرم‌شناختی بی‌تردید برای یک قاضی کیفری که می‌خواهد حکم عادلانه بدهد بسیار مهم است. بحثی که مطرح می‌شود این است که آیا حکم کیفری و حکم عادلانه، در مقابل هم قرار دارند یا این که مکمل هم هستند و آیا بحث‌های ما ایستادن مقابل قانون است یا نگرشی به درون قانون. یک حکم عادلانه همیشه حکم قانونی است یعنی قانونی بودن در این حکم مستتر است. یکی از ارکان حکم عادلانه کیفری، قانونی بودن است چون یک قاضی نمی‌تواند خارج از قانون کار بکند، لیکن قانون به وی این امکان را داده که ضمن انطباق پرونده مطروحه با قانون و ماده مربوط، حکمش را تلطیف ببخشد. یعنی حکمش را به جای این که نزدیک به قانون کند، نزدیک به واقعیت کند. زمانی حکم عادلانه کیفری محقق می‌شود که قاضی از حالت انسان مکانیکی و کارخانه صدور رای خارج بشود. و وقت و حوصله تفکر و تامل داشته باشد و روز آمد شود. بنابراین حکم عادلانه کیفری یعنی حکم قانونی انسانی. حکم حقوقی - جرم‌شناختی، حکم حقوقی - جامعه‌شناختی، حکم حقوقی، روان‌شناختی، یعنی حکمی که جمیع جهات را در بر بگیرد. قاضی باید عدالت را به معنای واقعی کلمه، محقق کند نه به معنا و عنوان تخصصی.

پس در فرایند وحشت، یک نوع مساله جرم‌مبتنی بر رفتار بزه دیده مطرح می‌شود که در اینجا قاضی باید پشت قضیه را ببیند. چه بسا اگر شاکی زورش می‌رسید پرونده طور دیگری می‌شد و چه بسا متهم واقعی او باشد ولی زورش به طرف مقابل نرسیده است. در یک دعوا، کسی می‌خواهد دیگری را بزند و در واقع دعوا را او شروع می‌کند ولی چون زورش به طرف مقابل نمی‌رسد طرف مقابل او را می‌زند، در اینجا این شخص (شاکی فعلی) فرایندی که منجر به جرم شده است را آغاز کرده است و قاضی باید به همه آنها توجه داشته باشد.

جرم‌شناسی ۶۴۳

آیا در مجازات‌ها و جرائم حدی هم می‌توان حکم را به شیوه عادلانه‌ای که در بالا توضیح داده شد صادر کرد؟ در باب حدود هم ما می‌توانیم عدالت را جاری بکنیم و آن از طریق پدیده‌ای است به نام جنحه‌ای کردن قضایی جنایات. البته در سابق که سیستم قضایی ما جنایت و جنحه و خلاف بود، جنحه، چه از نظر آیین دادرسی و چه از نظر مجازات‌ها مشمول مقررات خفیف‌تر و سبک‌تری بود. مثلاً در حقوق فرانسه تشکیل پرونده شخصیت که پرونده‌ای غیر از پرونده حقوقی است، برای جرائم از نوع جنایت در مرحله بازپرسی اجباری است و وقتی پرونده از دادسرا به دادگاه جنایی می‌رود یک پرونده شخصیت هم در کنارش هست، وقتی قاضی جنایی متوجه می‌شود که از نظر شکلی، جنایت محقق است ولیکن عدالت اقتضا می‌کند که در رسیدگی، این جنایت جنحه تلقی شود، بنابراین قرار عدم صلاحیت برای دادگاه جنحه صادر کنند. یعنی کافی است که قاضی یکی از اجزاء عنصر مادی را نادیده بگیرد یا مخدوش اعلام بکند. لذا از پرونده وصف‌زدایی می‌شود، یعنی قاضی با توجه به اختیاراتی که قانونگذار به وی داده است جنایت را تبدیل به جنحه می‌کند. برای مثال در حقوق اموال، پرونده‌ای نزد قاضی مطرح است که شکل و شمایل سرقت حدی را دارد، وجدان قضایی قاضی آزارش می‌دهد که انگشت این شخص را ببرد. او احساس می‌کند که بریدن انگشتان او منصفانه و عادلانه نیست. لذا در این پرونده، عنصری را که مربوط به رکن مادی است، نادیده می‌گیرد یا مخدوش می‌داند مثلاً مشخص نیست که مال در حرز بوده است یا نه. یا با استدلال می‌گوید که این محل را نمی‌توان در عرف محل حرز تلقی کرد در نتیجه سرقت حدی تبدیل به سرقت تعزیری می‌شود که این را جنحه‌ای کردن جنایت می‌نامند.

بنابراین در بحث مربوط به جرائم مسبوق به رفتار و کردار مجنی علیه می‌توان بحث دیگری را مطرح بکنیم و آن دفاع مشروع است. در دفاع مشروع یک نوع فرایند تحقیق شدن وجود دارد و به همین جهت قانونگذار با توجه به این عنصر جرم

۶۴۴ مباحثی در علوم جنایی

شناختی، دفاع مشروع^۱ را تحت شرایطی پذیرفته است. پس تاسیس دفاع مشروع برگرفته از تفکر فرایند تحقیق شدن فردی است که تبدیل به مجرم می‌شود. چون ابتدا قرار بوده این شخص بزه دیده واقع بشود، ولی زورش به طرف مقابل (بزهکار) می‌رسد و بزهکار می‌شود یعنی جایشان عوض می‌شود.

در مساله دفاع مشروع هر سه فرایند (تحقیق، ترس و ...) باهم وجود دارد. در بحث دفاع مشروع، وحشت‌زدگی و غافلگیری عناصری هستند که در اقدام به دفاع مشروع خلاصه می‌شوند. بحثی که کردیم، مصداق‌ها و نمودهایش در حقوق جزا وجود دارد و در قالب جرم انگاری خاص و تاسیس خاصی مثل دفاع مشروع و در قالب اختیاری برای قاضی مثل، تبدیل مجازات و تخفیف مجازات، یا در تشکیل پرونده شخصیت و صدور احکام کیفری عادلانه مطرح می‌شود.

مصداق وحشت در قانون ما بحث دفاع مشروع است. برای قانونگذار وحشت آنی ناشی از حمله در شرف وقوع متصور شده و لذا برای فردی که مورد حمله است حقوقی قائل شده است. حال بحثی که مهم است، این است که ما یک تاسیس حقوقی دفاع مشروع (self defence) داریم که از علل موجهه جرم است. بعد یک تاسیس جرم شناختی دفاع شخصی از خود داریم (personal defence) که در مقابل self defence قرار می‌گیرد. Self defence یک تاسیس حقوقی است ولی personal defence تأسیسی بیشتر جرم‌شناختی و جامعه شناختی است و چه بسا از نظر قانون جرم باشد.

دفاع شخصی از خود، ممکن است دو شکل داشته باشد یک شکل انفعالی و یک شکل فعال. شکل انفعالی مثل این که کسی دور خانه‌اش را سیم خاردار می‌کشد یا چراغ یا نرده می‌کشد و به این وسیله دفاع از خانه‌اش را تقویت می‌کند. اما گاهی اگر مثلاً شما ببینید که کسی روی دیوار خانه شماست بدون این که بفهمید منظور و غرض

جرم‌شناسی ۶۴۵

او چیست، به او تیراندازی می‌کنید. مرتکب جرم شده‌اید و نمی‌توانید دفاع مشروع را مطرح کنید. دفاع مشروع مشمول احکام خاصی است. راجع به دفاع شخصی باید بگوییم که به موازات ناامن شدن جوامع و به موازات تشدید احساس ناامنی بین شهروندان، گرایش به توسل به دفاع شخصی از خود بیشتر می‌شود. مثال بارز آن این‌که الان خودرویی دیده نمی‌شود که دزدگیر نداشته باشد که این یک نوع دفاع شخصی انفعالی است یا اغلب خانه‌ها زده‌های بلند دارد و یا این‌که اخیراً خیلی از منازل برای دفاع شخصی از سگ استفاده می‌کنند.

پس به موازات بروز و تشدید احساس عدم امنیت، دفاع شخصی انفعالی (منفعل) و فعال زیاد می‌شود. مثلاً دیوار باغ را سیم خاردار کشیده و از ساعت معینی یعنی ده شب به این سیم‌ها برق وصل می‌کنیم که اگر یکی به این سیم‌ها دست بزند، کشته می‌شود، که این دفاع مشروع نیست و دفاع شخصی است. پس این دو تاسیس در واقع مرتبط با فرایند وحشت زدگی است و قابل بحث است.

۶- شرایط و اوضاع و احوال ناظر به قتل شهوانی

اصولاً در خشونت از جمله قتل لازم است که سه شرط محقق شود:

شرط نخست افزایش تدریجی میزان خشونت است؛ یعنی به موازات ادامه روند اختلاف بین دو نفر، خشونت بین آنها افزایش پیدا بکند، خشونت لفظی و خشونت فیزیکی.

شرط دوم این است که در آن روند تعارض و اختلاف، عامل ثالثی یا مانع ثالثی به نام میانجی‌گر وجود نداشته باشد، یعنی فقدان یک عامل بازدارنده مانند دوست و آشنا که بتواند این فرایند منجر به اختلاف و خشونت را متوقف بکند.

شرط سوم در این گونه قتلها، وجود آلت قتاله است یعنی اسلحه اعم از سرد یا گرم. زیرا وجود این آلت قتاله یا وسیله جرم است که وضعیت قدرت را در این روند

۶۴۶ مباحثی در علوم جنایی

اختلاف به نفع دارنده آلت قتاله یا اسلحه، تغییر می‌دهد و نیرو و قدرت یکی را بر دیگری ارجحیت می‌دهد و عوض می‌کند.

۱-۶- افزایش تدریجی خشونت

مطالعاتی که روی قتل‌های واقع شده در امریکا یا کانادا شده نشان می‌دهد که از زمان بروز اختلاف تا زمان ارتکاب قتل پروسه و روندی طی می‌شود که از چهار مقطع تشکیل می‌شود:

مرحله اول این است که شخصی به صورت لفظی یا فیزیکی مرتکب خطا یا توهینی می‌شود؛ به این معنا که یک قاعده اخلاقی یا یک قاعده عرفی، را نقض می‌کند؛ مثل عدم تبعیت از دستور مافوق، عدم تبعیت از صحبت پدر، عدم تبعیت از رهنمود مادر یا شوهر یا مثلاً مزاحم کسی می‌شود و متلک می‌گوید یا به دیگری دشنام می‌دهد یا از پرداخت دین یا ایفای تعهد خودداری می‌کند اینها یک سلسله نقض تعهدات و تکالیف اخلاقی - اجتماعی و حقوقی است که مرحله اول این روند را تشکیل می‌دهد.

مرحله دوم شامل هشدار طرف مقابل است. یعنی هشدار طرفی که به او توهین شده، یا دستورش نقض شده یا هشدار طلبکار. بنابراین کسی که از آن خطا متضرر شده، هشدار می‌دهد و اعتراض می‌کند و شخص را مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهد و احتمالاً وی را تحقیر می‌کند. از شخص خطاکار می‌خواهد که عذرخواهی و خطای اولی را جبران بکند، خسارت را بدهد و بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که خطای ارتكابی با واکنشی روبرو می‌شود که در مرحله دوم جنبه اعتراض‌آمیز و انتقادی و سرزنش‌آمیز دارد.

در مرحله سوم از فرایند ارتکاب قتل، شخص اول یعنی شخص خطاکار، کماکان بر عمل خود اصرار می‌ورزد. توهین خود را ادامه می‌دهد و از عذرخواهی خودداری

جرم‌شناسی ۶۴۷

می‌کند و رفتار خودش را تکرار می‌کند. بدین ترتیب این روند اختلاف تشدید می‌شود و متوقف نمی‌شود.

مرحله چهارم زمانی است که طرف مقابل یعنی طرفی که به او توهین شده یا طلبکار یا کسی که دستورش نقض شده با طرف خلافکار وارد مشاجره لفظی و این بار فیزیکی می‌شوند و به اصطلاح گلاویز و دست به یقه می‌شوند. و بدین ترتیب آن تبادل انتقاد و توهین تبدیل به انجام کارهای فیزیکی و بدنی می‌شود.

بنابراین در این روند چهار مرحله‌ای ما شاهد یک نوع Escalation (Scala) هستیم. پدیده Escalation در قتل یعنی افزایش تدریجی اختلافی که منجر به اقدامات فیزیکی شدید و خشونت می‌شود. پس ملاحظه می‌کنیم که گذار از تعرض به قتل، دو جانبه است و در یک فرایند دو جانبه و در چارچوب یک فرایند تقابل یا مقابله منفی صورت می‌گیرد. هر چقدر طرف مقابل یعنی طرفی که به او توهین شده یا طرف طلبکار، اعتراض و انتقادش قوی‌تر بشود به همان میزان شدت خشونت افزایش پیدا می‌کند. مشاهده شده است که در افزایش خشونت، کسانی که قربانی این فرایند واقع می‌شوند (مقتولین) پرخاشگری و اعتراضشان نسبت به فرد مقابل خیلی بیشتر و شدیدتر بوده است.

قربانی یا کسانی بیشتر در این فرایند کشته شده که به طرف مقابل یعنی قاتل بیشتر دشنام داده و بیشتر سرزنش کرده‌اند. کسانی مقتول واقع شده‌اند که به طرف مقابل (قاتل آینده) بیشتر توهین و تهدید کرده‌اند، اسلحه کشیده‌اند و غیره.

پس نتیجه می‌گیریم که در فرایند قتل‌های احساسی و شهوانی افزایش خشونت حاصل یک مسئولیت مشترک بین دو نفر است. به عبارت دیگر مقتول در قتل ارتكابی نقش داشته بازیگر صحنه بوده و منفعل نبوده است. چون طرف مقابل را مورد سرزنش و انتقاد قرار داده و بدین ترتیب افزایش خشونت در چارچوب اختلاف و یک دعوای غالباً با مسئولیت مشترک و متقابل است. در اینجا جرم شناسان، افزایش

۶۴۸ مباحثی در علوم جنایی

تدریجی خشونت و رسیدن به نقطه قتل را به افزایش میزان خشونت و کشت و کشتار در جریان یک جنگ تشبیه کرده‌اند. کلاویستویک معتقد است در جریان یک جنگ هرچه طرف مقابل، یعنی طرفی که مورد تعارض واقع شده است، اسلحه و ادوات و نیروی بیشتری وارد کارزار کند به همان میزان به میزان خشونت و کشت و کشتار دامن زده است و سبب شده است که طرف مقابل هم، به همان میزان ادوات و آلات جنگ و نیرو وارد کارزار کند و به عبارت دیگر مقاومتش را افزایش بدهد. افزایش نیرو و ادوات جنگی سپس موجب افزایش مقاومت و خشونت طرف مقابل می‌شود بدین ترتیب در جنگ هیچ محدودیت و حصر و حدی بر خشونت، بار نیست چون طرفین در یک نوع Escalation یا بالا رفتن از نردبان خشونت سعی می‌کنند که از یکدیگر پیشی بگیرند و این پیشی گرفتن و دامن زدن به خشونت ناشی از اقدام متقابل دو طرف است. منتها یک نوع اقدام منفی است چون کشتار و قتل یک اقدام منفی است اما در جهت دفاع از خودش و مقاومت در مقابل دیگری سبب می‌شود که خشونت افزایش پیدا بکند. بنابراین در قتل‌های احساسی و شهوانی که ریشه در تعارض شناخت متقابل دو طرف دارد، از نظر جرم‌شناسی قتل ارتكابی ناشی از یک نوع مسئولیت مشترک است و مقتول در افزایش خشونت نقش داشته است؛ حال آنکه در قتل‌های ناگهانی و تجاوزگرانه که فی‌البداهه و بدون آشنایی قبلی اتفاق می‌افتد، پدیده Escalation یا صعود، افزایش و تشدید تدریجی خشونت وجود ندارد زیرا اوج‌گیری و شدت‌گیری خشونت و پرخاشگری به اراده یک طرف بستگی دارد و حال آنکه در قتل‌های تعارض‌آمیز، فی‌الواقع اوج‌گیری خشونت بستگی به اراده دو طرف دارد. در خشونت‌های تعارض‌آمیز اگر یکی از دو طرف کوتاه بیاید این پدیده Escalation یا بالا رفتن خشونت متوقف می‌شود ولی وقتی طرف مقابل در پاسخ دادن اصرار بکند حالت تقابل منفی صورت می‌گیرد و این تقابل منجر به جرم می‌شود در حالی که در قتل‌های ناگهانی و تجاوزگرانه کسی که مقتول واقع می‌شود قاتل را

نمی‌شناسد و برعکس. بنابراین موقعیت یا فرصتی برای مقاومت نیست و خیلی سریع اتفاق می‌افتد؛ حال آنکه در قتل‌های زناشویی یا قتل‌های احساسی این رابطه و پروسه اختلاف و خشونت مبتنی بر رابطه قبلی است.

۲-۶- فقدان میانجی

دومین شرطی که در قتل‌های تعارض‌آمیز به آن اشاره شده است، فقدان یک فرد میانجی‌گر و فقدان فرد صلح دهنده یا فقدان مانع است یا فقدان عاملی که بتواند جلوی اوج‌گیری خشونت را بگیرد. مفهوم مخالف این است که وجود تسهیلات و امکاناتی برای جلوگیری از خشونت لازم است. اما عکس آن هم ممکن است یعنی فرد واسطه یا میانجی‌گر بین دو نفری که در حال تقابل منفی هستند مسبب تشدید اختلاف شود. یعنی به جای این‌که صلح دهنده باشد فتنه‌گر باشد، دو طرف را به صورت فعال یا انفعالی، تشویق و ترغیب کند و بنابراین آنها را در ادامه مسیر صعود خشونت کمک کند. عامل میانجی‌گر یا Peace maker در واقع کسی است که مثل آبی بر آتش است و حال آنکه فتنه‌گر مثل بادی است بر آتش و به اصطلاح خشونت را دامن می‌زند (trouble maker) پس peace maker میانجی مثبت است که حضورش جلوی Escalation را می‌گیرد و trouble maker برعکس فتنه‌انداز است و این مشاجر را تقویت و تشویق می‌کند. به عنوان مثال، حضور پلیس یک نوع صلح دهنده و عامل مانع است. والدین در اختلافات زناشویی فرزندان‌شان نقش صلح دهنده دارد، اما حضور یک طرف غریبه نسبت به دو طرف جرم ممکن است حالت فتنه‌انداز و آشوب‌گر داشته باشد.

۳-۶- وجود آلت جرم

عامل یا شرط سوم حضور یا وجود یک اسلحه یا آلت جرم است که سبب نابرابر شدن نیروهای درگیر در فرایند اختلاف و خشونت است. فی‌الواقع وجود آلت جرم یا

۶۵۰ مباحثی در علوم جنایی

اسلحه ضمن این‌که شدت خشونت و شدت آثار خشونت را بالا می‌برد، همزمان سبب می‌شود که در آن پروسه و مقطع خاص، نیروی یک طرف نسبت به طرف دیگر افزایش پیدا بکند و بنابراین نابرابری قدرت و نیرو در طی این پروسه، خودش تسهیل‌کننده افزایش خشونت است.

آیا در باب قتل یا خشونت‌های تعارض‌آمیز می‌توانیم از پیشگیری صحبت کنیم. آیا اصولاً قتل قابل پیشگیری است. در مورد سرقت پاسخ ما مثبت است و با اقدامات پیشگیرانه می‌توانیم ارتکاب سرقت را کاهش بدهیم. اما در مورد قتل که ارتباط مستقیم با روان‌شناسی دو طرف و بستگی به پیچیدگی شخصیت انسانها دارد، آیا می‌توانیم برای هر نوع قتلی یک راه‌حل پیشگیرانه‌ای پیش‌بینی بکنیم؟

واقعیت این است که در مورد قتل‌های تجاوزکارانه یا ناگهانی چون پدیده Esclation یا صعود خشونت یا افزایش تدریجی خشونت وجود ندارد و فرایند قتل نقطه آغاز و پایانش یکی است، ما از نظر سیاست جنایی روی هم رفته به جز یک سری اقدامات بسیار کلی و عمومی کاری بکنیم. اما در قتل‌های اصطلاحاً شهوانی یا احساسی که می‌توانیم تا اندازه‌ای پیشگیری بکنیم، ولی به چه ترتیب؟

همانطور که گفتیم خشونت یا قتل تعارض‌آمیز چهار مرحله دارد، مرحله چهارم آن ضرب و شتم و قتل است، مراحل اول و دوم و سوم ممکن است مصداق هیچ نوع جرمی نباشد و فقط یک اختلاف ساده و ابتدایی باشد. کافی است که در این مراحل چهارگانه پلیس، قضات، خانواده‌ها، همکاران، همسایگان، علائم اختلاف و تعارض را تشخیص بدهند و با تشخیص این نشانه‌های بحران در رابطه بین دو همسایه، دو دوست، یک زوج جوان، جلوی Esclation یا افزایش را بگیرند تا مرحله چهارمی به وجود نیاید.

بنابراین بحث پیشگیری در خصوص قتل‌های تعارض‌آمیز و خشونت‌های ناشی از تعارض قابل تصور است، چند مثال و نمونه را برای نشان دادن امکان پیشگیری بیان

می‌کنیم. تصور کنید زوج جوانی که بعد از شش ماه، اختلاف پیدا می‌کنند، زن دیر به خانه می‌آید یا صبح‌ها که شوهرش زنگ می‌زند، خانه نیست. بنابراین یک تردید ایجاد می‌شود. مرحله دوم بازخواست و سؤال و جواب است. این بحران سر و صدایش خانواده را هم در بر می‌گیرد. ممکن است مشاجره و کتک‌کاری بشود و آثار آن روی بدن زن مشهود باشد و بنابراین والدین یا همسایگان و دوستانش متوجه شوند. این بلافاصله می‌تواند نشانه بحرانی باشد که نهایتش ممکن است ضرب و جرح شدیدتر یا قتل باشد. کافی است در اینجا، خانواده، قاضی و پلیس مداخله بکند و جلوی فرایند افزایش خشونت را بگیرد.

بنابراین پیشگیری از قتل‌های شهوانی، ضرب و جرح‌های تعارض‌آمیز تا اندازه‌ای قابل تصور است و می‌توانیم در چارچوب تشکیل پرونده شخصیت و در چارچوب نهادهای میانجیگری که ممکن است در داخل کالنتریها ایجاد شود، از این گونه اقدامات پیشگیری استفاده کنیم. بنابراین بحث پیشگیری در خصوص این نوع خشونت‌ها، قابل تصور و عملی است.

مثال دیگر این‌که فرزند یک خانواده با صدای بلند موسیقی می‌گذارد و همسایه مکرر به او تذکر می‌دهد که صدای موسیقی را کم کند ولی او گوش نمی‌کند. همین ممکن است باعث ایجاد اختلاف بین دو خانواده بشود، این فرایند ساده (اختلاف ساده) ممکن است منجر به اختلافات عمیق بشود که قابل پیشگیری است. بنابراین پیشگیری که ما بحث می‌کنیم قبل از وقوع جرم است چون یک نوع پیشگیری از تکرار جرم است. چون جرمی اتفاق افتاده است، حالا می‌خواهیم پیشگیری بکنیم که این فرد مجدداً مرتکب جرم نشود، در اینجا اصطلاحاً در مورد جرایم علیه اشخاص بحث از پیشگیری اولیه می‌کنیم.

۴-۶- بررسی جرم‌شناختی ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی

اگر قتلی طبق این ماده اتفاق بیافتد از نظر جرم‌شناسی چه نوع قتلی است. این یک قتل خاص است، حال ممکن است دو قتل اتفاق بیافتد: یکی قتل زن و یکی قتل مرد اجنبی. قتل همسر چون مسبوق به رابطه زوجیت و مربوطه به رابطه عشق و علاقه و عاطفه بوده است؛ لذا این قتل، احساسی و زناشویی است، زیرا اگر این مرد (شوهر) زن دیگری را در این وضعیت می‌دید مرتکب قتل نمی‌شد و اگر هم می‌شد قتل، دیگر احساسی و عاطفی نبود. اما مرتکب قتل مرد اجنبی هم می‌شود که این قتل، قتل آنی و تجاوزگرانه است و قتلی است که مسبوق به رابطه نیست و بنابراین هر مردی X یا Y در آن وضعیت با همسر این شخص باشد فرقی ندارد. اما در مورد زن حتماً باید همسر این مرد (قاتل) باشد.

بدیهی است که از نظر جرم‌شناسی هم، چون علقه زوجیت وجود دارد، و احساس تملک و مالکیت در علقه زوجیت در زن و شوهر نسبت به یکدیگر ایجاد می‌شود و یک نوع قرارداد عشقی و عاطفی بین آنها وجود دارد، لذا این قرارداد نقض شده و به این قرارداد تجاوز شده است. بنابراین پاسخ این نقض و تجاوز قتلی بوده است که اتفاق افتاده است.

آیا این قتل علائم قبلی داشته (در مورد قتل همسر)؟ در این مورد معمولاً مسبوق به یک رابطه بحرانی بین این زن با شوهرش بوده است. لذا ما می‌توانیم در چنین مواقعی بین زن و شوهر حالت‌های پیشگیری متصور بشویم، یعنی اگر مردی آمد و از همسرش در دادگاه یا نزد پلیس شکایت کرد، چه بسا تشخیص بدهد که یکی را تبرئه کند یا یکی را محکوم به چند ضربه شلاق یا جریمه نماید. این در فرایند تشدید خشونت و صعود خشونت قرار خواهد گرفت. باید ورای راه‌حل قانونی و این که یکی محکوم‌علیه و دیگری محکوم‌له می‌باشد، راه حل دیگری پیدا کند که منجر به این نشود که زن به همسرش خیانت کند. مثلاً اگر بین اینها توافق وجود ندارد سعی

جرم‌شناسی ۶۵۳

کنند که طلاق جاری بشود، یا اینها را آشتی بدهند. چون استمرار آن رابطه منجر به این می‌شود که زن خیانت بکند. هر قدر میزان آگاهی و استقلال زن بیشتر شود، به همان میزان احساس وابستگی‌اش به مرد کمتر می‌شود. پس نکته‌ای که در مورد این ماده هست این‌که قتل زن نقطه اوج خشونت است، پس سه مرحله قبل وجود داشته است. این سه مرحله قبل را خانواده، همسایه، دادگاه یا کلانتری می‌توانست تشخیص دهد و اگر به موقع اینها را تشخیص می‌دادند این مرحله چهارم اتفاق نمی‌افتاد و خیانت صورت نمی‌گرفت.

مثال دیگر این‌که الان دادگاههای ما اکراه دارند که اجازه طلاق را صادر بکنند و پرونده را طولانی می‌کنند و سیاست دادگاهها این است که حتی المقدور زن و شوهر آشتی بکنند ولی در اکثر موارد دیده می‌شود که این گذشت زمان اختلافات را بیشتر می‌کند؛ به ویژه اگر زن استقلال مادی و سواد داشته باشد. بنابراین در مورد طلاق، قاضی دادگاه خانواده باید ورای مسائل و اختلافاتی که منجر به طلاق شده است به این نکته توجه بکند که آیا این دو نفر مجبور به طلاق هستند و رابطه‌شان بحرانی است یا راه بازگشتی وجود دارد. همه تلاشها برای این‌که این مرحله چهارم اتفاق نیافتد صورت می‌گیرد.

ولی ماده ۶۳۰ در خصوص قتل مرد اجنبی، امری است محتوم و می‌توان گفت که هیچ راه حلی نیست و نمی‌توان پیشگیری کرد چون در آن وضعیت، هر مردی که باشد به قتل می‌رسد.

سؤال دیگر این‌که آیا این ماده با اصول عدالت کیفری عمومی، از نظر دادگستری عمومی که مرحله عالی و تکامل انتقام‌جویی و حل و فصل اختلافات ناشی از جرم است، منطبق است و سنخیت دارد؟ آیا این چنین ماده‌ای الان در جامعه ما قابل پذیرش است؟ جواب این سؤال منفی است چون این ماده یک نوع عدالت خصوصی است و سبب هرج و مرج می‌شود. به اصطلاح در کنار عدالت عمومی که قاضی

۶۵۴ مباحثی در علوم جنایی

دادگاه تعیین تکلیف می‌کند در این ماده آمده و گفته «شوهر می‌تواند...» یعنی شوهر می‌تواند همانجا قضاوت کند، احراز جرم کند، و همانجا حکم صادر کند و همانجا حکم را اجرا بکند. این امر سبب می‌شود ماده مذکور خودش جرم‌زا باشد. این ماده از موارد جرم‌زای قانون مجازات اسلامی ما می‌باشد.

حال آنکه در گذشته، ماده ۱۷۹ می‌گفت اگر مردی همسرش را با مرد اجنبی در یک فراش ببیند و آنها را بکشد، مجازاتش مثلاً از دو سال تا هشت سال حبس است. یعنی شوهر مشمول کیفیات مخفیه واقع می‌شد، یک نوع قتل عمد بود که در شرایط عادی مجازاتش اعدام است. ولی در چنین موردی مجازاتش به حبس تبدیل می‌شود. در ماده ۱۷۹ قانون تعزیرات گفته بود «اگر شوهر این کار را بکند» ولی در ماده ۶۳۰ گفته «می‌تواند» یعنی اختیار در دست او می‌باشد.

در مورد ماده ۶۳۰ بحث عمده این است که این ماده یک طرف رابطه را در نظر گرفته است؛ یعنی عکس رابطه را تجویز نکرده است. یعنی اگر شوهر رابطه نامشروع داشته باشد مشمول این ماده نیست. این ماده از نظر شرعی و از نظر فقهی در بین اقوال علما، تقریباً وجاهتی خیلی قوی ندارد و در سال ۱۳۰۴ از طریق قانون فرانسه وارد قانون مجازات عمومی ما می‌شود و سپس موضوع ماده ۱۷۹ و بعد در سال ۷۵ وارد قانون تعزیرات می‌شود؛ یعنی بعد از پانزده سال از انقلاب اسلامی، این ماده برقرار شده است. در مورد این رابطه که یک نوع زنا محصنه است ما موضوع زنا محصنه را در حدود داریم. بنابراین مجازات قبلاً برای این عمل پیش‌بینی شده بود، منتها این جرم چون احساسی است و آن حالت تحریک‌آمیز است، قانونگذار می‌توانسته به ویژه برای کشوری مثل کشور ما همانند ماده ۱۷۹، یک نوع کیفیت مخفیه را در نظر بگیرد و نمی‌گفت «می‌تواند» به جای این عبارت و می‌گفت «اگر فلانی این کار را کرد به جای این‌که مجازاتش قصاص باشد، مجازات او حبس از این مقدار تا این مقدار باشد» یعنی مجازات قصاص را تبدیل به مجازات تعزیری می‌کرد.

جرم‌شناسی ۶۵۵

در هر حال از نظر جرم‌شناسی این ماده قابل بحث است و در هر حال چند ویژگی قتل‌های اختلاف‌آمیز تعارضی را دارد. یکی مسبوق به رابطه‌ای بودن که وجود رابطه عاطفی می‌باشد و البته ممکن است آن مراحل چهار گانه‌ای را که گفتیم دقیقاً طی نکرده باشد. ولی در هر حال علائم آن روابط بحرانی را دارد. نوعاً روابط زناشویی از یک مقطعی که بحرانی و منجر به طلاق می‌شود، یک مدتی طول می‌کشد. به ویژه در کشور ما که خانواده‌ها تلاش می‌کنند آن سیاست بسوز و بساز را به دختر و پسرهایشان توصیه نکنند. نتیجتاً این رابطه مذکور در ماده ۶۳۰ که یک رابطه جنسی با یک مرد غریبه است، نمود نهایی رابطه بحرانی زن و شوهر است که البته ممکن است نمودهای دیگری هم داشته باشد.

این نوع جرائم قابل پیشگیری هستند، چون علائم و سمپتوم‌هایی دارد که به مناسبت، والدین یا پلیس، همسایه‌ها، یا دوستان قبل از این که به رابطه نامشروع یا قتل یا ضرب و جرح منجر شود متوجه می‌شوند. بنابراین می‌توان اینها را پیش‌بینی کرد برخلاف آن قتل آنی و ناگهانی که ما از نظر پیشگیری خلع سلاح هستیم.

نمود بیرونی ماده ۶۳۰ رابطه نامشروعی است که قطعاً نمودهای دیگری هم داشته است و یک پروسه را طی کرده است تا رابطه نامشروع در ذهنیت آن زن یا آن مرد، پیش پا افتاده تلقی بشود. در بحث پیشگیری از جرم، اصولاً دو عامل نقش عمده را دارد؛ یکی عوامل بیرونی یا خارجی مثل پلیس، دادگاه، مجازات و قانون؛ یعنی این عوامل بازدارنده‌اند صرف وجود دادگستری، مجازات و رؤیت مجازات، افراد را از ارتکاب جرم یا وسوسه‌های مجرمانه در عمل باز می‌دارد. پس عامل خارجی آن پروسه یا فرایند گذار از اندیشه را متوقف می‌کند. اما این کافی نیست. علاوه بر عامل خارجی یک عامل درونی داریم؛ که در اصطلاح عامیانه به آن پلیس وجدان یا اخلاق گفته می‌شود که همان آن باورها و اعتقادات ما است که در جمع، ما را از رفتن به یک سمت باز می‌دارد یا بالعکس، سوق می‌دهد.

۶۵۶ مباحثی در علوم جنایی

بحث این است که در جرائم خشونت‌آمیز مسبوق به رابطه، قبل از این‌که عامل بیرونی نقش خودش را ایفا کند، مسائل درونی، روابط، عاطفه و دوستی، نقش بازی می‌کند. وقتی که این رابطه زائل شد، نوبت به کارایی عامل پلیس و دستگیری و مجازات می‌رسد. در عامل درونی برای بازدارندگی از جرم، بی‌تردید دین یا اعتقادات معنوی، دینی یا اخلاقی نقش عمده‌ای دارد.

حال سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است در کشوری مثل ایران که فضا سراسر دینی است، رادیو و تلویزیون از دین می‌گویند که گرد جرم نرویم و فساد نکنیم و غیره، سؤال این است که چرا علیرغم این دینی و معنوی شدن، علی‌الاصول جامعه ما، میزان جرائم بالاست یا این‌که اصلاً جرم وجود دارد یا بعضی از جرائم شیوع پیدا کرده است؟ چرا این عامل درونی شده، و وجدان که مذهب و معنویات و اخلاق دینی در آن رکن اصلی است، در مانع شدن از بعضی جرائم موفق نشده است؟ جهت طرح سؤال این است که می‌بینیم در رادیو و تلویزیون مأمورین و افسران پلیس از طریق هشدارهای ایمنی و امنیتی به مردم هشدار می‌دهد که مثلاً حتی موقعی که می‌خواهید ماشین خود را پارک نکنید، در آن فاصله یک دقیقه‌ای که در پارکینگ را باز می‌کنید و ماشین را می‌خواهید پارک نکنید، در ماشین را ببندید و هشدارهای دیگری از این قبیل می‌دهند. حال سؤال این است که چرا در جامعه ما بعد از بیست سال حکومت دینی، به اینجا رسیده‌ایم که این چنین هشدارهای ایمنی را می‌دهیم؟ چرا در جامعه ما عده‌ای از موقعیت استفاده می‌کنند و مرتکب جرم می‌شوند؟ در مقایسه با زمان قبل از این بیست سال، میزان جرائم الان زیاد شده است. علت این افزایش جرائم این است که در ایران برخلاف کشورهای غربی، دین و فرمانها و تعلیمات دینی علی‌الاصول براساس اصل ۴ قانون اساسی و براساس اصول دیگر این قانون، وارد حقوق ما شده است. یعنی فقه اسلامی و حقوق اسلام و اخلاق اسلامی، جنبه موضوعی و قانونی پیدا کرده است، لذا دین از آن اعتقاد و باور شخصی و

بی‌طرف خارج شده و در قالب حقوق جزا موضع گرفته است. یعنی رکن حقوق موضوعه و عامل بیرونی شده است و چون عامل بیرونی شده است، تابعان حقوق جزا براساس این قضاوت معتقدند که تمام دین در قانون است و بنابراین مجازاتش هم در همان قانون است و چنانچه من مرتکب فلان عمل شوم مجازاتش را هم می‌بینم. لذا دین آن نقش درونی و آن کارآیی درونی‌اش را از دست داده است. دین در قالب ورود به حقوق جزا، دنیوی شده و چون در مسائل کیفری دنیوی شده، لذا آن بازدارندگی و کارایی درونی را از دست داده است؛ حال آنکه در کشورهای غربی وقتی نویسندگان و مؤلفین تأکید می‌کنند به این‌که یکی از علل افزایش جرائم در غرب، کم رنگ شدن معنویات و تعلیمات دینی و اخلاقی است بدین جهت است که دین جزو مقوله حریم شخصی افراد است. یعنی دین در قانون جزا و حقوق جزا جایگاهی ندارد. لذا این مؤلفین مثل آقای گسن به جامعه هشدار می‌دهند که غرب تمام امید خودش را در حقوق جزا قرار داده یعنی در کارایی آن عوامل بیرونی و لذا از عوامل درونی غفلت کرده و حال آنکه ما باید از طریق تعلیم و تربیت آن درونیات و آن ترمز اخلاق را قوی کنیم. بنابراین نتیجه می‌گیریم که در سیستم ما آن باورها وارد حقوق جزا شده و آن عوامل درونی هم در حقوق جزا هست. ما از طریق حقوق جزا عمدتاً می‌خواهیم جلوی ارتکاب جرم را بگیریم. ما فقه را همینطور که بوده، درست وارد حقوق جزا کرده‌ایم و نیامده‌ایم به اقتضای روز و طبیعت زندگی امروزی و نیازهای امروزی آن دسته از فقه را که لازم است وارد حقوق جزا بکنیم و یک قسمتش را اجازه بدهیم در باورهای شخص و آن حریم شخصی افراد باقی بماند لذا وقتی که ما کل فقه را آورده‌ایم در حقوق جزا، فقه را از بابت مانع درونی تضعیف کرده‌ایم.

بحث عمده‌ای که وجود دارد این است که آیا ما باید همه محرمات اسلامی را وارد حقوق جزا بکنیم و از طریق حقوق جزا جلوی ارتکاب محرمات را بگیریم؟ آیا

باید جلو بی‌حجابی یا داشتن تجهیزات ماهواره‌ای را از طریق مجازات بگیریم یا همین‌طور اعمال دیگری که به موجب ماده ۶۳۸ و از قبیل آن جرم‌انگاری شده است؟ آیا این مواد مثل ماده ۶۳۰ مشکل‌زا نیستند؟ آیا بهتر نیست مقداری هم به مردم مسئولیت بدهیم و نخواهیم که قانون از همه چیز حمایت بکند؟

اگر بررسی کنیم می‌بینیم که میزان جرائم بعد از انقلاب، از قبل از انقلاب بیشتر شده است که دلایل این افزایش میزان جرائم به شرح زیر است:

۱. تعداد جرائم یعنی تعداد اعمالی که جرم‌انگاری شده، نسبت به قبل از انقلاب بیشتر است، چون مقنن انقلاب اسلامی خواسته است از طریق جرم‌انگاری و حربه کیفر اخلاقیات را حاکم کند. پس سیاهه جرائم بیشتر شده است. مثلاً مشکلات اقتصادی داریم، فوراً قانونگذار می‌آید و چتر حقوق جزا را روی اقتصاد باز می‌کند؛ مثل قانون تعزیرات حکومتی که انواع جرم را پیش‌بینی کرده است. خرید و فروش یعنی معاملات ارزی خارج از کانال بانکی و انواع دیگر را جرم اعلام کرده است. بنابراین، چه در مقوله فرهنگی، چه در مقوله اقتصادی و چه در مقوله اجتماعی، قانونگذار به لحاظ مشکلاتی که داشته، آن موارد را در قالب حقوق جزا مطرح کرده است. پس سیاهه جرائم بیشتر شده است. چون ماهیت نظام، اسلامی و اخلاقی و دینی است لذا اخلاقیات وارد حقوق جزا شده است.

۲. قانونگذار ما در یک اقدام حساب نشده و احساسی صرف، سن مسئولیت کیفری را کاهش داده است، بنابراین تابعان حقوق جزا نسبت به قبل از انقلاب که سن مسئولیت ۱۸ سال بود خیلی بیشتر شده است، بنابراین پایین آوردن سن مسئولیت کیفری مساوی است با تعداد بالقوه بیشتر مجرمین.

۳. برخلاف حقوق سابق ما که قانونگذار ادوار طفولیت را به ۱۲-۶ و ۱۵-۱۲ و ۱۸-۱۵ سال تقسیم کرده بود و مسئولیت این ادوار را به صورت تدریجی تشدید می‌کرد و در دوره سنی ۱۸-۱۵ سال برای جنایت فقط مسئولیت کیفری نقصان یافته

جرم‌شناسی ۶۵۹

و تخفیف یافته را پذیرفته بود، قانونگذار انقلاب اسلامی بدون ادواربندی سنین طفولیت، یک دختر را به محض این‌که نه ساله شد، یک پسر را همین‌که ۱۵ ساله شد بلافاصله مسئول می‌داند؛ بدون این‌که در سنین قبل، آنها را حتی مشمول مسئولیت کیفری نقصان یافته بکند و در واقع هشدار به آنها بدهد. بنابراین خود این پیش‌بینی مسئولیت کیفری، به صورت ناگهانی، خود عامل سومی است برای بالا رفتن تعداد جرائم. پس لااقل این سه عامل در افزایش میزان جرائم موثر بوده است.

۴. یک عامل دیگری البته قوی نیست زیاد بودن جمعیت جوان ما است. این را البته باید از طریق آماری بررسی کنیم. لااقل سه دلیلی که اول بیان شد عامل بالا رفتن تعداد جرائم بوده است.

ایرادی که به قانونگذار می‌توان گرفت این است که آیا از نظر اصول روان‌شناسی، پایین آوردن سن مسئولیت به ۹ و ۱۵ سال می‌تواند، بازدارندگی داشته باشد؟ آیا مسئول تلقی کردن افراد در این سنین می‌تواند نقش بازدارندگی داشته باشد؟ آیا در این سنین افراد قبح اخلاقی و به تبع قبح کیفری اعمال را تشخیص می‌دهند؟ بنابراین ایراد بزرگی که می‌توان به قانونگذار وارد کرد این است که بدون توجه به واقعیات روان‌شناختی و رشد فکری، فرض کرده است که چنانچه در این سنین افراد را مسئول بداند، جامعه ما اخلاقی و منزه می‌شود که واقعیت این را نشان نداده است.

دوم این‌که، آیا افزایش سیاهه جرائم یعنی جرم‌انگاری منجر به تحقق آن ارزشهایی شده که قانونگذار در مقام حمایتش در حقوق جزا بوده است؟ آیا پیش‌بینی کردن مجازات برای نقض ارزشهای جدید منجر به تحقق این ارزشها شده است؟ آیا کیفری کردن نقض همه ارزشها، منجر به یک جامعه آرمانی و مطلوب شده است؟ به عبارت دیگر آیا حقوق جزا به تنهایی می‌تواند ارزش‌سازی بکند؟ آیا حقوق جزا به تنهایی می‌تواند جلوی نقض ارزشهای موجود را بگیرد؟ آیا حقوق جزا به تنهایی می‌تواند جلوی تهاجم فرهنگی را بگیرد؟ بنابراین ما از نظر جرم‌شناسی به این دو

۶۶۰ مباحثی در علوم جنایی

اقدام قانونگذار ایراد داریم. به نظر می‌رسد قانونگذار ما با پایین آوردن سن مسئولیت کیفری، با جرم‌انگاری زیاد، بدون دست‌یابی به آن نتیجه مورد نظرش، عده مجرمین را زیاد کرده است و در سیاست جنایی ایجاد بحران کرده است. جمعیت زندان بالا رفته و وظایف پلیس دستگاه قضایی زیاد شده است و لذا آزادی حقوق مردم که در قانون اساسی محترم شمرده شده محدود گردیده است، چون هر جرم‌انگاری به معنای محدود کردن مقداری از آزادی (تابعان حقوق جزا است). بنابراین جرم‌انگاری زیاد برابر می‌شود با توسعه فضای کنترل شده رفتار و کردار افراد. هر چه فضای مانور افراد یعنی اعمال و کردار آنها، بیشتر مشمول کنترل حقوق جزا باشد، بدیهی است حقوق و آزادیهای اساسی و قانونی افراد محدود شده است. متأسفانه در ایران یک دادگاه یا شورای قضایی قانون اساسی وجود ندارد تا از قانونگذار شکایت شود که این عمل که جرم دانسته شده خلاف مقتضای قانون اساسی است. در کشورهای دیگر برای حمایت از قانون اساسی یک دادگاه دارند که شهروندان هم می‌توانند در آن از قانونگذار شکایت بکنند.

این مطالب از این جهت گفته شد که بحث پیشگیری در یک رویکرد کلان، به فقر و طلاق و غیره خلاصه نمی‌شود. بلکه بحث پیشگیری از جرم در یک رویکرد کلان، خود رفتار نظام سیاسی و خود تفکری که حاکم بر قانونگذاری و تصمیمات قانونگذاری و از همه مهمتر، تفکری که حاکم بر انتخابها و گزینش‌های قانونگذاری می‌باشد را شامل می‌شود.

پس پیشگیری از بزهکاری خلاصه در تربیت و مبارزه با طلاق و ترویج ازدواج و اینها نیست و در بحث کلان باید همه مواردی که ذکر شد را لحاظ کنیم.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که خود حقوق جزا هم می‌تواند جرم‌زا باشد؛ یعنی خود واکنش جامعه علیه جرم و مجازات، خود رفتار تقنینی، قضایی، و پلیسی که علی‌الاصول مانع و در مقابل جرم و موج بزهکاری رادع هستند ممکن است خود

جرم‌شناسی ۶۶۱

سبب دامن زدن به بعضی از جرائم بشوند. و سبب برچسب زدن و انگ مجرمانه زدن، به عده‌ای از افراد بشود. برای همین در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، دوربین مطالعاتی ما به جای این‌که روی فرد مجرم و افرادش متمرکز بشود، برای علت شناسی جرم، رفتار تقنینی، کارکرد قضایی و کارکرد مجازاتها مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس وقتی می‌گوییم قوانین جرم‌زا، این امر ریشه در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی^۱ دارد.

انواع جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی چند نوع است:

۱. جرم‌شناسی برچسب زنی (تعامل‌گرایی)
۲. جرم‌شناسی انقلابی (رادیکال)
۳. مهندسی جرم و مجازات (جرم‌شناسی سازمانی)
۴. بزه دیده شناسی

سؤال دیگر این است که ماده‌ای در قانون مجازات اسلامی (ماده ۶۸۵) داریم که به موجب آن قطع اصله خرما مجازات دارد. حال سؤال این است که غرض قانونگذار از خلق این جرم چه بوده است؟ در همین قانون در ماده ۶۸۴ و نیز با توجه به قانون مجازات قطع اشجار که به طور کلی، قطع درختان و تخریب محیط زیست را جرم دانسته بود چرا قانونگذار ما بلافاصله در ماده ۶۸۵ و اختصاصاً، قطع اصله خرما را جرم دانسته است. به ویژه این‌که در ماده ۶۸۶ همین قانون مقرر شده است که هر کس درختان موضوع ماده یک قانون گسترش فضای سبز را عالمماً و عامداً و برخلاف قانون مذکور، قطع یا موجبات از بین رفتن آنها را فراهم آورد علاوه بر جبران خسارت وارده، به ... محکوم می‌شود. سؤال این است که حکمت جرم انگاری قطع اصله نخل خرما چیست و حال آنکه موادی داشته‌ایم که طی آنها قطع

۶۶۲ مباحثی در علوم جنایی

درختان به طور کلی قابل مجازات بوده است. تحلیل این ماده از نظر جرم‌شناسی چیست؟

واقعیت این است که درخت خرما در حقوق اسلام و در سنت اسلامی و سنت امامان و پیامبر و یا حتی در شبه جزیره عرب از جایگاه والایی برخوردار بوده است. چون در شبه جزیره عرب از همه اجزای درخت خرما؛ یعنی از هسته، برگ، پوست، میوه و غیره استفاده می‌کردند، یک درخت از هر نظر مفید بوده است. پس در مورد این ماده یک دلیل شرعی برای جرم انگاری آن وجود دارد.

هدف از طرح این سؤال این است که می‌خواهیم بدانیم قانونگذار در مقام حمایت از چه ارزشهایی است؛ چون وظیفه قانون جزا، حمایت از ارزشها است. می‌خواهیم بدانیم که در ماده ۶۸۵ قانونگذار در سال ۷۵ یعنی ۱۷ سال بعد از انقلاب چرا یک دفعه درخت خرما را حمایت می‌کند و علت ارزش گذاری‌اش برای این حمایت چیست؟

علاوه بر آن دلیل شرعی که شرح دادیم یک دلیل دیگر این است که درخت خرما در عرفان ما و در تصوف از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. درخت خرما را خیلی به انسان تشبیه می‌کنند. در ادبیات می‌گویند که قطع درخت خرما را به روابط عاطفی زن و مرد تشبیه کرده‌اند. بنابراین در ادبیات عرفانی ما درخت خرما از جایگاه خاصی برخوردار است. شاید این برگردد به این‌که در دوره امام علی (ع) نیز درخت خرما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

این ماده از نظر جرم‌شناسی قابل بحث است و الاً منطبق دیگری ندارد و این جرم جدیدی است که در سال ۷۵ ایجاد شده است و حال آنکه علی‌الاصول قانونگذار نیازی به وضع این ماده نداشت. از طرق دیگر مثل تخریب نخلستان می‌شد، قطع درخت خرما را قابل مجازات دانست. ولی قانونگذار آمده اختصاصاً یک ماده را در ارتباط با نخل خرما پیش‌بینی کرده که این خودش قابل بحث است.

جرم‌شناسی ۶۶۳

پس نتیجه می‌گیریم که قانون مجازات اسلامی و لاقفل بخش تعزیرات آن، از نظر جرم‌شناسی قابل بحث است یعنی از نظر وضع مواد، وجه تسمیه آنها، مناسبت وضعشان در آن تاریخ، قابل بحث هستند.

نتیجه این که بهتر بود ماده ۶۳۰ بنابر دلایلی که گفتیم و نیز به دلیل اعتماد به دادگستری عمومی و قائل نبودن به دادگستری خصوصی در عصر حاضر به صورت ماده ۱۷۹ سابق آورده می‌شد.

۷- جرائم علیه اموال (جرم‌شناسی سرقت)

۷-۱- ویژگی‌های جرم سرقت

می‌دانیم که سرقت در آمار جنایی از رایج‌ترین جرائم علیه اموال و از جرائم کلیدی است. سارق یا مجرم، نیازی به شناخت بزه دیده یا اصطلاحاً مالباخته ندارد. سارق به صورت پنهان و مخفی و نامرئی عملش را انجام می‌دهد؛ حال آنکه در جرائم علیه اشخاص به ویژه در جرائم خشونت‌های تعارض‌آمیز (قتل تعارض‌آمیز) اتفاقاً قاتل و مقتول همدیگر را می‌شناسند و عمد هم دارند که در زمان ارتکاب جرم اشتباه نکنند و یکی را به جای دیگری مورد اصابت قرار ندهند و قاتل با آگاهی و شناخت متقابل مرتکب قتل طرف می‌شود. چون از قاتل هدفی را می‌خواهد به دست بیاورد، انتقام‌گیری بکند، آبروی رفته‌ای را اعاده بکند، انتقامی را بگیرد که نمونه‌اش هم قتل موضوع ماده ۶۳۰ است. حال آنکه در سرقت هدف تملک مال دیگری است و کاری ندارد که مال، متعلق به کیست، مال X است یا Y یا هرکس دیگری که باشد. در موارد زیادی سارق، مالک را می‌شناسد مثلاً ممکن است مستخدم آن خانه باشد، ممکن است کارگر فروشگاه باشد یا به محیط محل سرقت اشراف دارد. خیلی از اوقات سارقین با آگاهی از آنچه که داخل مغازه یا خانه هست و با آگاهی از ساعات رفت و آمد ساکنان خانه خاص، مرتکب سرقت می‌شوند. اما چه زمانی سرقت می‌کنند؟

۶۶۴ مباحثی در علوم جنایی

زمانی که مالک در خانه نیست یا زمانی که همه در خواب هستند. علت این‌که سرقتها در شب صورت می‌گیرد و علت این‌که سرقت در شب از موارد کیفیات مشدده محسوب می‌شود، به این جهت است که ارتکاب سرقت را تسهیل می‌کند، مالکین را غافلگیر می‌کند چون مالک خلع سلاح است و نمی‌تواند در مقام دفاع باشد. بنابراین سارق اگر هم مالباخته یا بزه دیده آتی را بشناسد، اصرار دارد که در زمان غیبت او، و به طور مخفیانه مال او را ببرد، که این از ویژگی‌های سرقت است.

البته سرقت‌هایی وجود دارد که ممکن است جنبه سیاسی پیدا بکند، سرقت‌هایی وجود دارد که ممکن است حاکی از جنون سارق باشد و سرقت‌هایی وجود دارد که ممکن است ناشی از استیصال و گرسنگی و واقعاً به بن‌بست رسیدن یک فرد باشد؛ برای مثال دیده شده است که در یک فروشگاه بزرگ یک انسان متشخص، یک خانم متشخص چند جوراب را در کیفش گذاشته و در نهایت دستگیر شده است. یا دیده شده است که یک معلم، و حتی یک دکتر مرتکب سرقت خودرو شده است که این یک نوع جنون سرقت است.

هم‌چنین در سرقت‌های سیاسی دیده شده است که در جوامع سرمایه‌داری، عده‌ای از فروشگاه‌های بزرگ مرتکب سرقت می‌شوند با این انگیزه که به سرمایه‌داری صدمه بزنند و جامعه طبقاتی را نابود کنند. این سرقتها به خاطر پول و مال نبوده بلکه به خاطر صدمه زدن به جامعه سرمایه‌داری بوده است. قبل از انقلاب در ایران تعدادی از گروه‌های انسانی مرتکب بانک‌زنی و سرقت پول می‌شدند، برای این‌که فعالیت سیاسی و عملیاتی خودشان را تغذیه بکنند، که این نوع سرقت با انگیزه سیاسی بوده است، یعنی سرقت وسیله‌ای برای انجام عملیات دیگر و جرائم دیگر بوده است.

حال اگر این استثنائات را کنار بگذاریم، سرقت از یک روند خاصی تبعیت می‌کند که طی آن مجرم (سارق) در غیبت بزه دیده این کار را انجام می‌دهد.

ویژگی دیگر سرقت این است که نیازی به تخصص و اطلاعات خاص ندارد. لذا ارتکاب سرقت در دسترس همه قرار دارد. یک بچه ۱۵ ساله می‌تواند مرتکب سرقت بشود و یک انسان دانشمند هم می‌تواند مرتکب سرقت بشود. بنابراین سرقت به اعتبار این‌که نیاز به تخصص و کارآمدی ندارد و به اعتبار این‌که همگان می‌توانند مرتکب سرقت بشوند بالاترین رقم را در بین جرائم به خودش اختصاص می‌دهد.

ویژگی دیگر این‌که سرقت از جمله جرائمی است که ارتکابش بلافاصله احساس می‌شود، یعنی مالباخته کمبود و نبود مال از دست رفته را، احساس می‌کند. بنابراین با این‌که رقم سیاه سرقت، بخش نامکشوف سرقت و به ویژه رقم خاکستری سرقت بالاست، با این حال تعداد شکایت‌های مربوط به سرقت زیاد است و به همین جهت آمار سرقت در آمار جنایی از جایگاه خاصی برخوردار است. به طوری که در میان جرائم علیه اموال، سرقت حدود ۷۰ تا ۷۵٪ از این جرائم را شامل می‌شود.

حال چه سرقت ساده، چه سرقت مشدده، چه سرقت تعزیری، چه سرقت حدی، چه سرقت ساده و چه سرقت مقرون به اذیت و آزار و انواعش، در هر حال از جایگاه مهمی در آمار جنایی برخوردار است. به همین جهت است که در مطالعات جرم‌شناسی نیز سرقت از اهمیت بالایی برخوردار است و مطالعاتی که راجع به سارقین شده، روی هم رفته زیاد است.^۱

۱ - بزهکاری قانونی یا قضایی بزهکاری است که به رؤیت پلیس و مقام قضایی رسیده است. بزهکاری ظاهری آن جرائمی است مورد شناخت و اطلاع پلیس واقع شده است. بزهکاری قضایی یا قانونی آن جرائمی است که در محاکم به محکومیت رسیده است. بدیهی است که همه جرائمی که نزد پلیس مطرح می‌شود همه به دادگاه ارسال نمی‌شود چون یک تعدادی از آن جرائم نزد پلیس منجر به صلح و آشتی می‌شود و همه پرونده‌هایی که به دادگاه می‌رود نیز منجر به محکومیت نمی‌شود. و بعد، همه جرائم به یک میزان به پلیس و دادگستری اطلاع داده نمی‌شوند. پس رقم سیاه تابع نوع جرم است مثل جرائم ناموسی که طرف مجنی علیه و حتی خود مجرم (طرفین) به نفعشان است که جرم به دادگستری منعکس نشود مثل جرائم بدون مجنی علیه (مثل

۲-۷- انواع سرقت و شایع‌ترین آنها

سرقت در همه کشورها بالاترین رقم را به خودش اختصاص می‌دهد و دیگر این‌که سرقت یک سلسله جرائم مرتبط با خود را دارد، پس سرقت جرم منفرد و واحد و منزوی نیست. بلکه همراه سرقت شبکه‌ای از جرائم اتفاق می‌افتد، پس سرقت، تعداد دیگری از جرائم را هم به حرکت در می‌آورد، مثل ورود غیر مجاز به منزل غیر، تخریب اموال و مهم‌تر فروش و خرید مال مسروقه و جرائمی از این قبیل (مثل ضرب و جرح و حتی قتل). بنابراین سرقت یک جرم منزوی نیست. قبل از ارتکاب سرقت و بعد از سرقت، جرائمی اتفاق می‌افتد. قبل از سرقت، جرم ورود غیر مجاز یا شکستن در یا خراب کردن دیوار (تخریب). بعد از سرقت هم مثلاً جرم خرید و فروش مال مسروقه یا اختفاء مال مسروقه ارتکاب می‌یابد. پس ملاحظه می‌شود که سرقت جرمی است که یک سلسله جرائم مرتبط با خود دارد و از این جهت مورد مطالعات جرم‌شناسی قرار گرفته است.

زنا، مضاجعه و ... که البته اینجا مجنی علیه وجود دارد که مجنی علیه خانواده و جامعه است با وجود این در زنا و ... دو طرف مجرم هستند لذا رقم سیاه این جرم بالاست مثل ارتشاء و ربا و موارد دیگری هم که در قانون هست).

رقم سیاه عبارت است از عمل تفریق بین بزهکاری ظاهری و بزهکاری واقعی

رقم سیاه = بزهکاری ظاهری - بزهکاری واقعی

به عبارت دیگر \Leftarrow بزهکاری واقعی = رقم سیاه + بزهکاری ظاهری (پلیسی)

رقم سیاه تعدادش در همه جرائم یکسان نیست و دیگر این‌که در کنار رقم سیاه، رقم خاکستری وجود دارد. (رقم خاکستری آن دسته از جرائمی هستند که کشف شده‌اند لیکن مباشرین آنها ناشناخته باقی مانده‌اند. مثلاً در قتلها، تعدادی از قتلها را داریم که مرگ مجرمانه جسد مکشوفه مشخص است اما قاتل دستگیر نمی‌شود مثل قتل‌های زنجیره‌ای. پس رقم خاکستری یعنی جرائمی که مباشرین آن نامشخص است).

جرم‌شناسی ۶۶۷

در سال ۱۹۹۵ در فرانسه از نظر بزهکاری ظاهری، ۳۶۶۵۳۲۰ فقره جرم احصاء شده است که از این رقم ۲۴۰۰۰۰۰۰ فقره آن سرقت و خرید و فروش اموال مسروقه بوده است. در کانادا در سال ۱۹۹۵، ۲۶۰۰۰۰۰۰ فقره جرم احصاء شده است که ۱۵۰۰۰۰۰۰ فقره آن سرقت و خرید و فروش اموال مسروقه بوده است.

سرقت انواعی دارد، که قانونگذار ما در سال ۱۳۷۵ در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی سرقتها را تقسیم‌بندی کرده است و برای اولین بار به شکل و شمایل ارتکاب سرقت وصف قانونی داده است مثل جیب‌بری یا کیف‌زنی، سرقت از بانک و غیره. یعنی سرقتها را براساس شیوه ارتکابش عنوان سازی یعنی جرم انگاری کرده است، یعنی یک عنوان عمومی سرقت را به کار نبرده است. بنابراین زیر عنوان سرقت، ما انواع مختلفی را داریم که در حقوق ما، در یک تقسیم‌بندی کلی به سرقت حدی و سرقت تعزیری تقسیم می‌شود. که سرقت حدی ممکن است عنوان سیاسی به خودش بگیرد مثل فساد فی الارض و محاربه با خدا که این یک بحث دیگری را می‌طلبد.

در میان سرقتها ساده یا تعزیری، پنج یا شش نوع سرقت را پیش‌بینی کرده‌اند، حتی در قانون جدید موردی را قانونگذار پیش‌بینی کرده است که عمل، ربودن است اما عنوان سرقت را نمی‌توان به آن داد که این یک شکل جدیدی از سرقت می‌باشد چون تحت خانواده سرقت است به هر حال ما می‌خواهیم ببینیم که در میان این انواع سرقت، کدام نوع رقم بیشتری را به خودش اختصاص می‌دهد. اکنون آمار فرانسه را بررسی می‌کنیم در سال ۱۹۹۵، سرقتها ساده ۶۴۰۲۵۹ فقره بوده، سرقت داخل خودرو و سرقت خود خودرو ۷۴۵۲۴۰ فقره، سرقت از منازل ۴۳۳۳۲۰ فقره.

پس ملاحظه می‌شود که بالاترین رقم مربوط به سرقت خودرو و یا وسایل داخل یا خارج خودرو بوده است. مثل قالباق، یا آینه یا شماره ماشین، ضبط ماشین و یا وسایل دیگر داخل خودرو.

۶۶۸ مباحثی در علوم جنایی

در کشور ما هم همینطور است بیشتر سرقتها که به پلیس و مراجع قضایی گزارش می‌شود مربوط به سرقت خودرو و وسایل آن است. و رقم خاکستری این سرقت نیز بالاست چون اعلام سرقت می‌شود ولی سارق آن مشخص نمی‌شود و اعلام سرقت هم معمولاً به خاطر استفاده از بیمه و سایر تسهیلات قانونی است.

سرقت از جهت نحوه ارتکاب هم تقسیم می‌شود به سرقت عادی و سرقت مسلحانه که در بعضی از کشورها از موارد کیفیات مشدده محسوب می‌شود و در بعضی از کشورهای دیگر، سرقت مسلحانه یک عنوان و جرم مستقل است.

به عنوان مثال، در قانون مبارزه با مواد مخدر ۱۳۷۶ گفته شده است که خرید و فروش، واردات، صادرات، اختفاء و حمل مواد مخدر اگر جنبه مسلحانه پیدا بکند مجازاتش اعدام است. در اینجا قانونگذار مسلحانه بودن را از علل مشدده قرار داده و استفاده از اسلحه را جرم مستقل ندانسته است.

ولی در مورد سرقت، بعضی از سرقتها همراه با اسلحه، وجود اسلحه، حال سرد یا گرم از ارکان جرم است و به اصطلاح سرقت مستقلی محسوب می‌شود و چون سرقت مستقلی است لذا وجود اسلحه یا نبودنش وصف سرقت را تغییر می‌دهد نه کیفیات سرقت را.

در فرانسه در سال ۱۹۹۵، هفتاد هزار سرقت جنبه مسلحانه داشته و بقیه‌اش بدون توسل به اسلحه بوده است، بنابراین بیشتر سرقتها ساده بوده است و بدون خشونت فیزیکی بوده است. از جهت دیگر کثرت تعداد سرقت سبب نوعی بدبینی و ترس و وحشت و احساس ناامنی بین مردم می‌شود.

مطلب دیگر این‌که براساس مطالعات انجام شده، ارتکاب سرقت همواره از سرقت ساده و کوچک شروع می‌شود (جیب‌زنی و کیف‌زنی) و در نهایت تبدیل به سرقت همراه با خشونت می‌شود. به طوری که اغلب بزهکارانی که مرتکب جرائم خشونت‌آمیز می‌شوند در حیات مجرمانه خودشان مرتکب سرقت ساده هم شده‌اند،

جرم‌شناسی ۶۶۹

یعنی سرقت ساده یک نوع آشنایی و دست گرمی است برای جرائمی که از نظر آثار شدیدترند. بدیهی است که جرم سرقت ارتباط با حیات مجرمانه جرائم دیگر از جمله قاچاق مواد مخدر و جرائم علیه اشخاص دارد.

اما بحثی که می‌خواهیم بکنیم این‌که به هر حال تعداد سرقت‌های ساده و افزایش سرقت‌های سازمان یافته در سده بیستم از ویژگی‌های آمار جرائم بوده است و کثرت سرقت، مخصوصاً سرقت ساده را به عللی که جنبه اقتصادی، جمعیت‌شناسی، سیاسی و جنبه پلیسی ممکن است داشته باشد، توجیه کرده‌اند.

یک سلسله سرقتها عنوان سرقت‌های تعزیری و برخی از سرقت‌ها نیز عنوان سرقت حدی را دارند. یک نوع سرقت نیز وجود دارد که بینابین سرقت حدی و تعزیری است. فی‌الواقع از نظر حقوق جزای ما سه نوع سرقت وجود دارد که البته بعضی از سرقتها به لحاظ شرایط و اوضاع و احوال ارتکاب، عنوان شدید افساد فی‌الارض یا محاربه با خدا را پیدا می‌کنند که در هر حال، یک عنوان شرعی است. و می‌دانیم که قانونگذار ما در سال ۷۵، سرقت‌های تعزیری را عنوان سازی کرده و وصف‌های جدیدی را در قانون تعزیرات وارد نموده است. مثل جیب‌زنی، کیف‌زنی، قاپ‌زنی و اصطلاحاتی پلیسی را وصف مجرمانه داده است.

و بالاخره این‌که قانونگذار ما در سال ۷۵ یک چیزی بین سرقت و ربودن را جرم تلقی کرده است. یعنی عملی که ربودن است ولی اطلاق وصف مجرمانه سرقت در خصوص آن ممکن نیست (اطلاق وصف سرقت) را جرم دانسته است (م ۶۶۵). البته در خصوص این نوع جرم، درباره این که آن را سرقت تمتع بدانیم یا سرقت موقت، بحث است. جالب است که قانونگذار از نظر فلسفه جرم‌انگاری، این عمل را در حکم سرقت یعنی زیر عنوان سرقت آورده است. مصادیق این ماده قابل بحث است.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که سرقت مستقیم یا غیر مستقیم، در حقوق ما جرم تلقی شده است. از سوی دیگر، گفتیم که سرقت از خانواده جرائمی است مثل خیانت

۶۷۰ مباحثی در علوم جنایی

در امانت، کلاهبرداری. زیرا همه این جرائم، غایتش سودجویی و کسب پول است. اما سرقت با خیانت در امانت یا کلاهبرداری، استعداد برابر و شخصیت برابر را نمی‌طلبد، مباحثین هر یک از این جرائم، به ویژه سرقت و کلاهبرداری و خیانت در امانت با هم متفاوت هستند.

جرم سرقت چون برای همه امکان‌پذیر است به تعداد افرادی که از نظر کیفی مسئول هستند و مشمول حقوق جزا واقع می‌شوند، می‌توانیم سارق داشته باشیم، لیکن در خصوص کلاهبرداری، ما نیاز به یک استعداد و یک ذکاوت و هوش داریم. و بنابراین تعداد کلاهبرداری از نظر جرم‌شناسی و آماری از سرقت کمتر است.

از طرف دیگر، سرقت به لحاظ رقم بالایی که در آمار جنایی به خودش اختصاص می‌دهد، همواره در مطالعات جرم‌شناسی و در خصوص جرائم علیه اموال در رأس جرائم قرار دارد.

بنا به این دلایل و دلایلی که در جلسات قبل گفته شد، ما راجع به سرقت به عنوان یک جرم در جرم‌شناسی اختصاصی بحث می‌کنیم.

می‌دانیم که سرقت و رشد سرقت، بعد از جنگ دوم جهانی، بنا به دلایلی، در همه جای دنیا افزایش چشمگیری داشته است، سرقت به لحاظ تغییرات ساختاری جوامع از سرقت‌هایی که ریشه کشاورزی داشته، به سرقت‌های تکنولوژیکی و سرقت‌های مدرن تبدیل شده. سرقت‌های ساده الان به سرقت از بانکها و سرقت از موسسات اعتباری تبدیل شده است. پس تغییر ماهیت سرقت به لحاظ اموال قابل سرقت و محل‌های سرقت است. و بدین ترتیب، سرقت تا اندازه زیادی، تحولات جامعه شناختی را در تحولات خودش مورد توجه قرار داده است.

جرم‌شناسی ۶۷۱

اما سرقت مهم، از نظر جرم‌شناسی، سرقت‌های پیش پا افتاده است. بالاترین رقم در آمار جنایی، سرقت‌های پیش پا افتاده و ساده است. سرقت‌های ساده و پیش پا افتاده یعنی سرقت‌های سازمان نیافته.

سرقت‌های سازمان نیافته، سه خصیصه دارند:

یک - ساده هستند. یعنی همگان می‌توانند مرتکب آن بشوند، مثل کیف‌زنی، سرقت از فروشگاه‌ها، سرقت از منازل، که نیاز به دانستن یک فن و تکنیک ظریف ندارد.

دوم - کوتاه بودن زمان سرقت. یعنی در سرقت‌های ساده، سارق نیاز به زمان کمی برای توفیق دارد. این نوع سرقتها ممکن است یک دقیقه یا حداکثر چند دقیقه طول بکشند و در موارد زیادی، مجنی علیه (صاحب مال) متوجه سرقت نمی‌شود.

سرقت از منازل در کل بین ۳۰ تا ۳۲ دقیقه طول می‌کشد، بنا بر مطالعاتی که در ایالت «کبک» کانادا در خصوص سرقت انجام داده‌اند، به طور میانگین، سارق دو دقیقه وقت لازم دارد برای این‌که به خانه وارد بشود و برای جمع کردن اموال مورد نظرش و سرقت آنها بین پنج تا سی دقیقه در محل باقی می‌ماند. پس من حیث المجموع، به زمان اندکی نیاز دارد و زمان زیادی را نیاز ندارد. و همین کم بودن زمان ارتکاب جرم، سبب می‌شود که احتمال فرار از دست پلیس بیشتر بشود و بنابراین مداخله شخص ثالث، ورود صاحبخانه، ورود افراد دیگری یا اطلاع پلیس، دیرتر صورت می‌گیرد و در این فاصله، سارق کارش را انجام می‌دهد.

سوم - ارتکاب سرقت‌های ساده چون زمان کمی را نیاز دارد و چون تکنیک و فن خاصی را نیاز ندارد، لذا سود حاصله از سرقت برای سارق خیلی اندک است. به همین جهت است که سارقان معمولاً با رعایت ملاحظات کمی، پایین بودن سود را جبران می‌کنند. یعنی به جای ارتکاب یک سرقت، پنج سرقت را انجام می‌دهند. و

۶۷۲ مباحثی در علوم جنایی

بدین ترتیب درآمد و پولشان را بابت سرقت بالا می‌آورند. به این دلایلی که گفته شد می‌توان دو دلیل دیگر را هم اضافه کرد:

یکی فراوانی اموال منقول است (اموال قابل سرقت) یعنی اموالی که به طور عمده تولید می‌شوند. فرض کنید رادیو در مقیاس چند میلیون تولید می‌شود. پس اموال منقول یعنی اموال قابل سرقت زیاد است.

دوم این‌که سرقت سبب شده که کنترل جرم یعنی مبارزه با سرقت چه در بخش دولتی، چه از طریق ایجاد شرکت‌های خصوصی نگهداری و حفاظت از منازل، افزایش یافته و به تبع آن سارقان راه‌ها و روش‌های جدیدی را برای ارتکاب جرم اتخاذ کنند. به عبارت دیگر، نتیجه گسترش کنترل جرم در بخش دولتی یا خصوصی، سبب شده که سارقین راه‌های جدیدی را انتخاب کنند.

اما قبل از این که راجع به این دو موضوع صحبت بکنیم، یک نمونه سرقت بسیار شایع را مورد بحث قرار می‌دهیم که سرقت خودرو است. این سرقت، روی هم رفته سرقتی است ساده، مال مورد سرقت فراوان و در دسترس و سرقت امکان پذیر است، تولید خودرو هم در سطح انبوه صورت می‌گیرد. یعنی داشتن خودرو امروزه یک امر لوکس و استثنایی نیست. بلکه خودرو در دسترس همه قرار دارد و روی هم رفته می‌تواند ماشین داشته باشند، یعنی مثل پنجاه سال پیش نیست، که خودرو جنبه لوکس داشته باشد بلکه همه می‌توانند این مال را داشته باشند. همین جا نتیجه می‌گیریم که بین تحولات تکنولوژیکی و فن‌آورانه و بزهکاری ارتباط وجود دارد. پس هر چه میزان تولیدات بالاتر برود مثل تولید اموال منقول، موضوع جدیدی برای مجرمین و سارقین به وجود می‌آید.

سرقت خودرو به عنوان یک تیپ سرقت قابل بررسی در جرم‌شناسی مورد توجه ما قرار می‌گیرد. خودرو از سه جهت ممکن است در سرقت مورد توجه باشد.

اول - سرقت خودِ خودرو با هدف فروش آن.

دوم - سرقت خودرو با هدف استفاده موقت از آن. (تا اندازه‌ای مانند موضوع ماده ۶۶۵ است) که به آن Joy ride گفته می‌شود. یعنی سارق خودرو را برای یک ساعت می‌رباید و سر یک ساعت بعد از انجام و رفع نیازش، خودرو را بر می‌گرداند که بعضی آن را به عنوان سرقت تمتع ترجمه کرده‌اند یعنی سرقت و استفاده از آن ماشین برای مثلاً دو ساعت. فرض کنید سارق می‌خواهد گردش برود یا می‌خواهد خانواده‌اش را به دکتر ببرد و غیره. ولی بعد از رفع نیاز، خودرو را سر جایش می‌گذارد. پس سرقت با هدف استفاده موقت از آن است. که شاید این نوع سرقتها، مشمول ماده ۶۶۵ باشد.

سوم - سرقت اموال یا قطعات داخل خودرو یا بیرون خودرو. مثل ضبط - آئینه - قالیاق و غیره.

بیشترین رقم این نوع سرقت اختصاص دارد به سرقت‌های وسایل داخل خودرو و سرقت‌های قطعات بیرون خودرو. مثل ضبط و غیره یا مثل اموالی که رانندگان در ماشین می‌گذارند و یادشان می‌رود بردارند مثل تلفن و غیره.

در خصوص سرقت خودِ خودرو و بازار می‌توان گفت سرقت‌های خودِ خودرو منجر به فروش آن می‌شود. که سرقت تابعی است از (سرقت با هدف فروش خودرو) بازار - (این سرقتها تابع سفارشی است که به اصطلاح مال‌خرها می‌دهند). مثلاً در کشور ما، پیکان خودرویی است که برای سارقین مطلوب است. چون تفکیک و شناخت آن دشوار است. و نیز وسایل و قطعاتش زیاد است و روی آن شناخت است. و بنابراین سرقت نوع خودرو و مدل خودرو تابع بازار فروش است و تابع سفارش بازار است.

در خصوص سرقت خودرو به منظور استفاده موقت از آن، این سرقت یا تفریحی است یا برای شوخی یا برای یک استفاده مفید است.

مطالعات آماری در «کبک» نشان می‌دهد، مواردی دیده شده که افراد برای جابه‌جایی فرزندشان یا خانواده‌شان که بیمار بوده‌اند، ماشین را به سرقت برده‌اند و بعد از دو ساعت یا سه ساعت ماشین را سر جایش گذاشته‌اند. بنابراین سرقت حالت موقت داشته است. یا سرقت‌های موقت خودرو در آخر هفته به لحاظ تعطیلات، جوانها این ماشین‌ها را برای نیازهای تفریحی آخر هفته استفاده کرده‌اند و بعد در خیابان‌ها ساخته و رفته‌اند. اما باز مطالعات آماری نشان می‌دهد که سرقت‌های موقت در کبک در سالهای اخیر (در دو دهه اخیر) به دو دلیل کاهش پیدا کرده است.

اول - این که تعداد جوانان ۱۹-۱۵ سال که تیپ سارقین خودرو به طور موقت بوده‌اند، کاهش پیدا کرده است به لحاظ پایین بودن نرخ زاد و ولد، تعداد سارقین این

جرم‌شناسی ۶۷۵

نوع سرقتها کاهش پیدا کرده است و بنابراین از نظر آماری چون مرتکبین کاهش پیدا کرده، تعداد سرقتها هم کاهش پیدا کرده است.

دوم - این‌که زوجهای بیشتری موفق به خرید ماشین شده‌اند و بنابراین فرزندان‌شان عنداللزوم از ماشین والدینشان استفاده می‌کنند و نیازی به سرقت موقت خودرو ندارند و متمایل به سرقت خودروهای همسایه‌هایشان نیستند.

سوم - در کاهش این نوع سرقتها وجود تجهیزات الکترونیک (دزدگیر) مصون سازی خودروها است که سبب شده است آسیب پذیری خودروها کاهش پیدا بکنند و بنابراین افراد را از این نوع سرقتها منصرف بکند.

در خصوص سرقت خودرو برای فروش باید گفت که معمولاً سه حالت بیشتر اتفاق نمی‌افتد. و این در مورد خودروهایی است که هرگز یافت نمی‌شود، چون درصدی از خودروها بعد از سرقت یافت می‌شود.

یک - خودرو، پس از سرقت اوراق می‌شود و قطعانش به فروش می‌رسد. بنابراین خودرو کاملاً از بین می‌رود.

دوم - این‌که خودروی مسروقه دارای هویت شکلی و باطنی و سندی جدیدی می‌شود. یعنی کلاً خودرو از شکل اولیه‌اش بیرون می‌آید و به فروش می‌رسد.

سوم - امروزه همه خودروها بیمه هستند، مالکین با تقلب نسبت به بیمه وانمود می‌کنند به این‌که آن خودرو به سرقت رفته و حال این‌که خودرو خسارت دیده مالک، پولش را از بیمه می‌گیرد. یعنی سرقت صورتی است. که البته بیمه در این خصوص احتیاطات بسیار زیادی را اعمال می‌کند تا جلوی سرقتهای صورتی و ظاهری را بگیرند و بنابراین از این جهت میزان سرقتهای این نوع سوم کاهش پیدا کرده است.

اما در خصوص سرقتهایی که موفق به فروش خودرو می‌شوند و در نهایت موضوع خرید و فروش قرار می‌گیرد باید بگوییم که یک شبکه از مجرمین اقدام می‌کنند. این بحث در مورد سرقت اموال منازل هم صادق است. یعنی یک سارق به

۶۷۶ مباحثی در علوم جنایی

تنهایی وارد کار نمی‌شود یک شبکه‌ای از سفارش دهندگان، سارقین، تغییر دهندگان هویت خودرو و فروش خودرو وجود دارند. یعنی یک زنجیری است که حلقه‌های مختلفی در وقوع آن جرم نقش دارند. بنابراین وجود شبکه سارقین خودرو برای موفقیت این نوع سرقتها، بسیار ضروری است. از سوی دیگر، مطالعات جرم شناختی نشان داده که در پاره‌ای قاره‌ها مثل اروپا، سرقت خودرو تابع نیازهای بازار کشورهای خارجی است. یعنی به عنوان مثال در کشورهای اروپایی، بعد از فروپاشی بلوک شرق و آزاد شدن کشورهای اروپای شرقی از بلوک کمونیست و آزاد شدن و باز شدن مرزها، کشورهایی مثل لهستان و مجارستان محل فروش خودروهای مسروقه در اروپای شمالی شدند. یعنی فرض کنید از فرانسه، از بلژیک، از هلند و خصوصاً از آلمان به لحاظ فراوانی خودرو، خودرو را به سرقت می‌بردند و به لهستان می‌بردند و بسیاری از خودروهای این گونه کشورها مسروقه است و از غرب می‌آید (اروپای غربی). منتها به قیمت ارزان در آنجا به فروش می‌رود. یا در کشور خود ما در استانهای مرزی مثل سیستان و بلوچستان بسیاری از وانتهایی که در آنجا به سرقت می‌رود برای این است که به پاکستان یا افغانستان ببرند. این سرقتها یک نوع سرقت صادراتی است در واقع، یک نوع سرقتهای سفارشی خارجی‌ها است. مثلاً در زاهدان، وانت‌بار حکم یک مرسدس بنز را در تهران دارد، چون وانت‌بار برای حمل مواد مخدر، در بیابان‌ها و در کوهها، خیلی راحت‌تر است، بنابراین بیشترین رقم سرقت مربوط است به این نوع خودروهاست.

بنابراین عامل خارجی، عامل خریدار و سفارش دهنده خارجی در این نوع سرقتها بی‌تأثیر نیست.

نمونه دیگر آن، همجواری ما با کردهای عراق است که بعد از جنگ هزاران خودرو از عراق وارد ایران شد. یا کشورهایی مثل آذربایجان و ترکمنستان که بسیار فقیر هستند، بدیهی است که یک پیکان سی سال پیش ما برای آنها بسیار ارزش دارد

جرم‌شناسی ۶۷۷

و لذا این سرقتها را در استانهای مرزی یک مقدار باید ناشی از عامل خارجی هم دانست.

افزایش سرقتهای خودرو ضمن این‌که به دلایلی که گفتیم هست (یعنی افزایش تعداد خودرو) دلیل دیگرش بنا به مطالعاتی که انجام شده، این است که مجازات این نوع جرم با توجه به سود حاصله از جرم، روی هم رفته کم است. یعنی اگر بپذیریم که سارقین آگاهانه و محاسبه شده، خودروها را سرقت می‌کنند، باید بگوییم که نقش مجازات‌ها یا ریسک کیفری نسبت به جرم کم است. بنابراین در محاسبات کیفری مرتکبین این نوع جرائم، ارتکاب جرم را ترجیح می‌دهند. یعنی در آن معادله، این ریسک را می‌پذیرند. چون ریسک کیفری و خطرات کیفری روی هم رفته ناچیز است و از طرف دیگر تعداد پرونده‌های سرقت خودرو که تعیین تکلیف شده باشد، کم است.

یعنی پلیس در روشن شدن این نوع پرونده‌ها ناموفق است و بنابراین سارقین با لحاظ این عامل هم، بیشتر برای ارتکاب این نوع سرقتها تجرّی پیدا می‌کنند.

۳-۷- شیوه و سبک زندگی^۱ و تاثیر آن بر سرقت

پس عامل اول راجع به بحث ما یعنی سرقت‌های مرتبط با خودرو بود. حالا بحث دیگر ما شیوه زندگی امروزی و فرصت‌هایی که این شیوه زندگی برای سرقت ایجاد می‌کند. می‌خواهیم بگوییم که نه فقط سرقت خودرو بلکه انواع سرقتها، و افزایش آنها به خاطر فرصت‌ها و مناسبت‌هایی است که شیوه زندگی امروزی ما برای این نوع جرم

۶۷۸ مباحثی در علوم جنایی

ایجاد کرده. طرز زندگی امروزی ما، طرز نوع کارهای امروزی سبب شده است که این نوع جرائم بالا برود.

اولاً بعد از انقلاب صنعتی و در نتیجه فراوانی اموال منقول سبب شده است که اموال و کالاهای قابل سرقت زیاد بشود. پس اگر ۵۰ سال پیش داشتن یک رادیو یا یک تلویزیون در یک محله یا یک شهر، امری لوکس و زبان زد عام و خاص بود، امروزه داشتن این وسایل برای همه ممکن است. پس تعداد اموال به خاطر انقلاب صنعتی، اموال منقول و قابل سرقت زیاد شده و در عین حال متنوع شده است. پس یکی افزایش این اموال و دیگری متنوع شدن این اموال یعنی اموال قابل سرقت.

دوم این که یک آماج یا هدف مناسب این جرم وجود داشته باشد یعنی یک مال. اما این کافی نیست، باید آن مال به اندازه کافی حفاظت نشده باشد، یعنی محافظ نداشته باشد. به عبارت دیگر سارق علاوه بر این که انگیزه برای ارتکاب جرم دارد، زمانی که مشغول به کار می‌شود و زمانی از اندیشه به عمل می‌آید که آن آماج جرم، یا موضوع جرم، فاقد حفاظت لازم باشد. مالک احتیاط لازم را برای حفاظتش نکرده باشد و بنابراین محافظ لازم و نگهبان لازم آنجا وجود نداشته باشد.

پس نکته سوم در افزایش سرقت فقدان حفاظت و محافظ لازم برای مال مورد سرقت است.

این سه نکته را بحث می‌کنیم یعنی اول وجود بزهدار بالقوه، دوم آماج جرم و سوم فقدان حفاظت یا محافظ لازم برای آن مال مورد نظر او.

ابتداء بزهدار بالقوه که معادل اصطلاح *likely offender* است یعنی فردی که متمایل به ارتکاب جرم است. یعنی نسبت به سایرین بیشتر در معرض انجام جرم است. و علاقه به ارتکاب جرم در او بیشتر از سایرین است. و آن کسی است که به اندازه کافی، انگیزه برای گذر از اندیشه به عمل مجرمانه را دارد. یعنی این فرد می‌تواند حالت‌های مختلفی را داشته باشد، به عبارت دیگر فرد بزهدار بالقوه می‌تواند

^۱ - Life style : بر میزان خطری که در زندگی برای افراد برای بزه دیده شدن وجود دارد تاکید

می‌کند و بر سه عنصر یعنی نقش اجتماعی؛ جایگاه فرد در سلسله مراتب اجتماعی و انتخاب عقلانی استوار است.

جرم‌شناسی ۶۷۹

تسلیم و سوسه خودش بشود یا فرصت مناسبی را برای ارتکاب جرم پیدا کند و از سوی دیگر این بزهکار بالقوه می‌تواند شامل یک بزهکار مزمن و مکرری بشود که همواره به دنبال فرصت و مناسبت کافی برای ارتکاب جرم است. پس بزهکار بالقوه کسی است که محاسبه می‌کند. انگیزه دارد و دنبال فرصت است. یا این که بزهکار مکرر است و دنبال فرصت است. یعنی از این دو حالت خارج نمی‌شود.

پس تاثیر فرصت یا مناسبت جرم در گذار از اندیشه‌ها به عمل، نقش مهمی دارد. دوم وجود آماج یا سیبل جرم است، فرق سرقت با اختلاس همین است. این در واقع مربوط به اموال منقول است. بنابراین آماج جرم ممکن است یک کیف پول باشد. ممکن است یک خودرو باشد. ممکن است یک قالی و تلویزیون باشد.

در خصوص آماج، مطالعات نشان می‌دهد که اولاً یک سیبل زمانی برای سارق مورد توجه است و نظر یک سارق را به خودش جلب می‌کند، که دارای ارزش پولی باشد یعنی بتواند در بازار آن را بفروشد دوم این که حجم آن کم باشد یعنی دست و پاگیر نباشد. سوم این که در زمان ارتکاب سرقت، قابل رویت باشد یعنی سارق نیازی به جستجو نداشته باشد. چون در ارتکاب سرقت زمان خیلی مهم است و زمان در واقع دشمن سارق است. هر قدر بیشتر زمان ببرد، امکان مداخله کسی و امکان دستگیری بیشتر است. بنابراین مثلاً در خصوص سرقت از داخل خودرو، وسایل قابل رویت در خودرو مثل کیف یا تلفن یا ضبط می‌تواند سیبل مناسب و جالبی برای بزهکار بالقوه باشد چون رویت پذیر است.

نکته دیگر در خصوص آماج، این است که سیبل در دسترس سارق باشد. یعنی سارق و مجرم بالقوه نیازی به جابجا شدن و حرکت کردن در مکان نداشته باشد. چون سرقت معمولاً به صورت محلی و با شناخت صورت می‌گیرد.

پس با این توضیح راجع به سیبل از نظر عقلی و منطقی نتیجه می‌گیریم که افزایش تعداد اموال و کالاهای برقی و الکترونیکی قابل سرقت و از سوی دیگر

۶۸۰ مباحثی در علوم جنایی

افزایش اموال با دوام یعنی اموالی که به لحاظ رعایت تکنولوژی و صنعت عمرشان طولانی است، مناسبتها و سیبل‌های مناسبی را برای سرقت ایجاد نموده‌اند و سرقت را چند برابر کرده‌اند.

عامل سوم برای بالا رفتن سرقت، فقدان محافظ یا نگهبان برای آن سیبل جرم، یا عدم حفاظت کافی است. به خصوص مطالعات نشان می‌دهد که بهترین حافظ و مدافع اموال، خود مالکین و صاحبان مال همسایگان و افراد اهل محل هستند، در خصوص سرقت‌های خانگی، که این را می‌گوییم مراقبت یا حفاظت طبیعی خودجوش، یعنی وقتی ما در جرم‌شناسی، تاثیر محیط زیست را بررسی می‌کنیم، می‌خواهیم بگوییم که از یک جهت که در محله‌های جاافتاده قدیمی به لحاظ شناخت متقابلی که افراد از یکدیگر دارند، به طور ناخودآگاه مراقب اموال یکدیگر و رفت و آمدهای یکدیگر هستند، بنابراین رفت و آمد غریبه و ناشناس نظر مردم را به خود جلب می‌کند. به همین جهت می‌گوییم که نهاد محله، عاملی است برای پیشگیری از جرم ضمن این که می‌تواند عامل جرم نیز باشد می‌تواند عامل پیشگیری از جرم هم باشد، که به این نظارت خودجوش یا نظارت و حفاظت طبیعی می‌گوییم. این نظارت و مراقبت طبیعی در مقابل نظارت و مراقبت رسمی یا مراقبت جایگزین یعنی گشت‌های پلیس، است. حالا با توجه به این که شهرسازی و شهر نشینی توسعه پیدا کرده و محله‌های جدیدی به صورت شهرک‌ها و بلوک‌های برج نشینی ایجاد شده و با توجه به این که در این ساخت و سازها، فضا و بافت محله جا نیفتاده و بعضاً هم جا نخواهد افتاد، مثلاً شهرک اکباتان و شهرک آپادانا، لذا این شیوه ساخت و سازها و این شیوه منازل و مناطق مسکونی، فرصت‌های مناسب برای سارقین هستند، چون نظارت و مراقبت طبیعی وجود ندارد. البته در این محله‌های جدید نگهبان و سرایدار و غیره استخدام شده، اما نظارت و مراقبت طبیعی و خودجوش فی‌الواقع یک امر همگانی و عمومی و ناخودآگاه است و حال آنکه در مورد سرایدار و نگهبان یک امر فرعی و

جرم‌شناسی ۶۸۱

موردی است و بدین جهت می‌توانیم بگوییم که این یک امر تسهیل کننده سرقت است.

پس در خصوص افزایش سرقت می‌توانیم عامل زمان و عامل مکان اهمیت دارند. زمان مناسب، زمانی است که از یک سیبل حفاظت نشده است و مکان مناسب، مکانی است که یک نظارت طبیعی و خودجوش وجود ندارد یا اوضاع و احوال زمینه ارتکاب جرم را فراهم می‌کند، اکازیون یا مناسبت یا فرصت را زیاد می‌کند. در اینجا به نظریه زندگی روزمره یا نظریه فعالیت‌های روزمره ما و تأثیرش در بالا رفتن سرقت برخورد می‌کنیم.

۴-۷- نظریه فعالیت‌های روزمره^۱ و روزانه و تأثیر آن بر سرقت^۲

هر انسانی از نظر جامعه‌شناختی یک سلسله حرکات و برنامه‌هایی را طی روز تکرار می‌کند و انجام می‌دهد و بنابراین ما هر کدام دارای یک سلسله عادات روزانه هستیم، این عادت‌ها و حرکات روزانه بی‌تردید می‌تواند در شکل‌گیری بزهکاری و میزان بزهکاری تأثیر مهم بگذارد. به عنوان مثال، زندگی در شهرهای بزرگ و گران بودن کالا در شهرهای بزرگ سبب شده که افراد در حومه این شهرها یعنی در شهرک‌ها و مناطق حومه شهرهای بزرگ اسکان یابند و برای انجام کار و فعالیت روزانه‌شان به شهر می‌آیند، که این خلاف چیزی است که مثلاً ۴۰ سال پیش وجود داشته است. یعنی محل کار و زندگی خیلی نزدیک بود و حتی در شهرهای کوچک افراد ظهر به منزل می‌رفتند و نهار می‌خوردند و استراحت می‌کردند و بعد دوباره سرکار می‌رفتند. ولی در شهرهای بزرگ به لحاظ مسائل مالی و مسائل دیگری مثل مسکن و غیره افرادی که در تهران کار می‌کنند ممکن است صبح مثلاً ۶۰ کیلومتر فاصله را طی

۶۸۲ مباحثی در علوم جنایی

بکنند تا به محل کار برسند و شب نیز تا به خانه برسند، ساعت ۷ غروب است که حدود ۱۲ ساعت از خانه‌شان دور هستند. پس این شیوه زندگی روزانه ما تحت تأثیر ملاحظات اقتصادی و شهرنشینی و شهرسازی متفاوت شده و فرق کرده است. بنابراین سیبل‌های جرم سرقت فاقد حفاظت شده است.

یک نمونه دیگر از تغییر زندگی روزمره این‌که ما با توجه به طولانی شدن فواصل بین محل زندگی و محل کار و همچنین، طولانی شدن فاصله بین محل زندگی ما و محل زندگی دوستان و اقوام به ناچار نیازمند به وسیله نقلیه هستیم، لذا وسیله نقلیه یکی از ارکان زندگی امروزی است، بدین ترتیب خودرو امروزه یک وسیله لوکس نیست بلکه داشتن ماشین یک امری است که جنبه کارکردی دارد، نیاز است مثل خوراک و غذا که نیازهای اولیه انسان‌های امروزه را رفع می‌کند. بنابراین داشتن خودرو، یک شیوه زندگی یا فعالیت جدید است. نمونه دیگر از این تغییر فعالیت‌های روزمره به لحاظ مسائل اقتصادی این است که، عدم انطباق قدرت خرید خانواده با هزینه زندگی سبب شده است که حتی در کشور ما، زن و شوهر به اتفاق کار کنند، امری که ۵۰-۴۰ سال پیش غیر ممکن بوده است. (چون در آن زمان قابل تصور نبود که زن در بیرون از خانه کار بکند ولی امروزه خیلی‌ها به دنبال همسری هستند که شاغل باشد)، (و حتی مساله دیگر این‌که امروزه خیلی از دخترها برای ادامه تحصیل از شهر خود دور شده و به شهر دیگری برای ادامه تحصیل می‌روند که این هم نمونه‌ای از تحولات جامعه‌شناختی در زندگی روزمره ما است) لذا یک زوج طی روز هر دو کار می‌کنند و در نتیجه خانه آنها در آن ساعات خالی است. پس می‌بینیم که تغییرات تکنولوژیکی، تغییرات شهرسازی، مسائل اقتصادی و غیره سبب می‌شود که در ساعاتی از روز یکی از سیبل‌های سارقین بالقوه یعنی خانه و اموال فاقد نگهبان و محافظ خودجوش و طبیعی باشد، چون نه اهل خانه آنجا هستند و نه این‌که آن نهاد

^۱. Routine activity theory

^۲. معادله: آماج بالقوه جاذبه دار/ بزهکار مصمم/ فقدان مانع - نبودن محافظ.

جرم‌شناسی ۶۸۳

طبیعی و خودجوش وجود دارد، پس این‌ها می‌تواند در سرقت نقش عمده را داشته باشد.

با توجه به این مسائلی که گفته شد می‌توانیم بگوییم که افزایش سرقت در دهه‌های اخیر نتیجه ناخواسته یک سلسله تحولات است. از این جهت که نوآوریها و اکتشافات و اختراعات جملگی برای بهبود زندگی بشر هستند اما باید گفت که این نوع آوریها و این فن‌آوریها، تالی فاسد از نظر بزهکاری هم دارد. دست‌آوردهای علمی و فن‌آورانه هم موضوع جرم واقع می‌شوند و هم وسیله‌ها و ابزارآلاتی برای ارتکاب جرم محسوب می‌گردند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که سرقت نتیجه ناخواسته یک سلسله تحولات متفاوت است که به ارتکاب این جرم کمک می‌کند، مثل کار در خارج از خانه و حضور اجتماعی زن (افزایش حضور و موقعیت اجتماعی زن سبب شده است که نرخ بزهکاری آنان نیز مثل مردان بشود) دوم مساله تعمیم خودرو است یعنی عمومیت بخشیدن خودرو به خاطر تولیدات آن است. تحول سوم، افزایش غیر قابل محاسبه وسایل و ابزارهای قابل سرقت است.

تحول چهارم، توسعه شهرسازی به شکل شهرک‌های جدید، شهرک‌هایی که حکم خوابگاه را دارند یعنی شهرک‌هایی که صبح زود همه می‌آیند به طرف شهرهای محل کار و عمدتاً از سکنه خالی می‌شود و غروب سکنه آن برمی‌گردند و شب را استراحت می‌کنند و دوباره صبح می‌روند، بنابراین تبدیل به خوابگاه شده است و به عنوان محل زندگی نیست بلکه محل خواب و استراحت است و محل کار که آن هم جای دیگری است.

تحول پنجم که در بالا رفتن سرقت نقش داشته، خانه‌های ویلایی است، یعنی خانه‌های دوم که افراد در حومه‌های شهرهای بزرگ یا (مثلاً در شمال) برای گذراندن تعطیلات آخر هفته می‌خرند، مثلاً در شهری مثل تهران افرادی که دارا هستند، در اطراف تهران و روستاهای تهران و شمال، خانه (ویلا) می‌خرند و به محض این که

۶۸۴ مباحثی در علوم جنایی

آخر هفته می‌رسد یکی دو روز را آنجا می‌روند و برمی‌گردند، در سایر روزهای هفته آن ویلا خالی است و لذا خرید ویلا برای گذراندن تعطیلات آخر هفته یا تعطیلات تابستان برای فرار از سروصدا و آلودگی شهرهای بزرگ، یک موضوع و سیل جدیدی را برای سارقین ایجاد کرده و یک فرصت جدیدی را برای سرقت فراهم کرده است.

ملاحظه می‌کنیم که افزایش سرقت‌های ساده از منازل ناشی از یک سلسله تحولات جامعه‌شناختی، شهرسازی، اقتصادی و آداب روزانه زندگی است و عادات روزانه زندگی است. بنابراین Routine activity نقش موثری را در جرم دارد. البته این بحث فعالیت‌های روزانه را ما در بزه‌دیده شناسی و مجنی علیه شناسی مطرح می‌کنیم و می‌خواهیم در آن رشته‌ای که سخن از تاثیر شخصیت و جایگاه مجنی علیه در وقوع جرم است، بگوییم که بعضی از مشاغل و بعضی از رفتارها بزه‌دیده زاست، یعنی بعضی از مشاغل دارندگان آنها را به سمت بزه‌دیدگی و قربانی شدن سوق می‌دهد. به عنوان مثال رانندگان بیشتر از یک دانشگاهی یا کارمند در معرض بزه‌دیدگی هستند، چون ساعات بیشتری را با مردم و دیگران سروکار دارند. فراوانی رابطه آنها از فراوانی رابطه یک معلم، یک کارمند یک اداره‌ای که ارباب رجوع ندارد، خیلی بیشتر است.

بنابراین وقتی می‌گوییم Routine activity یعنی تاثیر نوع فعالیت روزانه در بزه‌دیده واقع شدن دارندگان آن فعالیتها و صاحبان آن مشاغل. در اینجا باید توجه نمود که ما در بزه دیده شناسی عوامل بزه دیدگی و بزه‌دیده‌ها را بررسی می‌کنیم، نه عوامل جرم‌زا را. و این طبیعی است وقتی ما عوامل بزه‌دیده‌ها را بررسی می‌کنیم. ناچار هر چه بزه‌دیده بیشتر شود، تعداد جرائم بیشتر می‌شود. یعنی به طور غیر مستقیم ما می‌خواهیم به علل جرم برسیم. یعنی در جرم‌شناسی ما علل جرم‌زا را می‌بینیم. در اینجا یعنی بزه‌دیده شناسی، علل بزه دیده‌ها را بررسی می‌کنیم، یعنی

Victimogenic Factors که در برابر علل جرم‌زا قرار دارد که معادل آن Criminogenic Factors است.

نظریه Routine activity نظریه‌ای است که در بزه‌دیده‌شناسی مطرح شده است که ما در جرم‌شناسی هم از آن استفاده می‌کنیم.

یکی از مصادیق Routine activity approach، life style theory است. یعنی شیوه زندگی و همبستگی‌اش با جرم، یعنی شیوه زندگی ما و ارتباطش با جرم، اینها نظریه‌هایی است که در بزه‌دیده‌شناسی مطرح می‌شود. فی‌الواقع نوع فعالیت‌های روزانه، مشاغل، نحوه زندگی ما می‌تواند در بزه‌دیدگی ما موثر باشد و در افزایش جرم هم مهم باشد. مثلاً شما عادت دارید که وقتی ماشینتان را پارک کنید آن را قفل کنید و خیلی اقدامات دیگری را انجام دهید.

حال رویه و عاداتی که در افزایش سرقت باید به آن اشاره بکنیم این است که انسانهای امروز آن دلبستگی و دقتی را که باید نسبت به اموالشان داشته باشند، مثل سابق ندارند و بنابراین در حفاظت از اموالشان مثل سابق دقت نمی‌کنند. (البته دقت می‌کنند ولی مثل سابق نیست). فی‌الواقع نظریه فرصت‌ها و عادات روزانه زندگی در خصوص افزایش سرقت‌های ساده و پیش پا افتاده به اندازه کافی قوی و مطلوب نیست. و از طرف دیگر می‌دانیم که بالاترین رقم، مربوط به سرقت‌های ساده و پیش پا افتاده است و در عین حال این قبیل سرقتها احساس ناامنی و احساس نگرانی در مقابل جرائم را دامن می‌زنند. امروزه مطالعات جرم‌شناسی نشان می‌دهد که احساس ناامنی و وحشت از بزه‌دیدگی ناشی از وحشت از مقتول شدن یا مضروب شدن نیست. به عبارت دیگر منشاء و مبداء احساس ناامنی بین مردم، جرائم بزرگ نیست بلکه جرائم کوچک و پیش پا افتاده است و آن هم به لحاظ شیوعشان و به لحاظ بالا بودن نرخ ارتكابی آنها، منبع اصلی نگرانی مردم و احساس عدم امنیت شهروندان شده است. به این جرائم کم اهمیت و پیش پا افتاده می‌گوییم: Petty یا Trival offances

offences. مثلاً در خیابان در حال شمارش پول خود هستید که آن را می‌دزدند. یا تلفن شما را می‌دزدند یا قالیاق ماشینتان را می‌دزدند یا چادر ماشینتان را می‌دزدند یا روی ماشینتان خط می‌کشند یا روی دیوار شعار می‌نویسند و مسائلی از این قبیل جرائم کوچک یا Trival offences یا Petty offences که فی‌الواقع جرائمی هستند که احساس ناامنی را دامن می‌زنند. به همین جهت است که جرم‌شناسی در خصوص این جرائم مطالعات زیادی را انجام داده چون کیفیت زندگی قویاً تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد.

۶-۷- عوامل تکمیلی افزایش سرقت

برای تحلیل علل سرقت نظریه فرصت‌ها و عادت روزانه کافی نیست، به همین جهت به دنبال عوامل تکمیلی افزایش این سرقت‌ها مطالعاتی میدانی درباره سرقت انجام شده است. مطالعات نشان می‌دهد که پلیس و نهادهای رسمی و دولتی کنترل جرم روی هم رفته، در مهار سرقت‌های بزرگ موفق بوده‌اند یعنی به لطف فن‌آوریهای جدید و اختراعات جدید، پلیس سریعتر می‌تواند مجرم را شناسایی کند و پیشرفت علوم جرم‌یابی یا علمی که به کشف جرم کمک می‌کند سبب شده که پلیس در شناسایی مجرمان و سارقان حرفه‌ای موفق بشود.

اصولاً پلیس در خصوص سارقان و مال‌خرهای حرفه‌ای اطلاعاتش گسترده است، اما در همان مقیاس، پلیس در خصوص حفاظت و حمایت از اموال و افراد در مقابل سرقت‌های ساده خلع سلاح است. چون سرقت‌های ساده مستلزم تکنیک یا زمان زیادی نیست و نیازی به حرفه‌ای بودن سارق ندارد و لذا به تعداد افراد ممکن است سرقت وجود داشته باشد و چون به این میزان پلیس نداریم، لذا میزان آنها بالاست.

دوم این که، مالکین و افراد نیز در حفاظت از اموال خودشان به اندازه کافی دقت و وسواس به خرج نمی‌دهند. و دلیل آن هم این است که اگر ما گذشته و حال را

مقایسه کنیم مشاهده می‌کنیم که در برای مثال گذشته داشتن رادیو بسیار نادر بوده؛ چون تعداد آن و تولید آن کم بود، یا داشتن خودرو خیلی کم بود و یک کالای لوکس تلقی می‌شد. در چنین شرایطی ربودن آن رادیو یا خودرو برای مالک ضربه‌ای سنگین بود زیرا اگر آن مالک متمول هم بود، جایگزین کردن آن رادیو یا خودرو برایش مشکل بود چون این کالاها عمومی نبودند و تولید آن‌ها انبوه نبود. نتیجه این که افراد از اموال خودشان حفاظت و دقت می‌کردند اصطلاحاً دفاع شخصی^۱ قوی بود. این اصطلاح در مقابل دفاع مشروع^۲ قرار دارد. دفاع مشروع قانونی است ولی دفاع شخصی فقط به صورت انفعالی آن پذیرفته شده و به صورت فعال مثل این که سیم برق دور خانه بکشید پذیرفته نیست و جرم تلقی می‌گردد.

برای این که بتوان به دفاع مشروع متمسک شد چند شرط وجود دارد چند شرط وجود دارد. در دفاع شخصی مالک پیشاپیش برای یک سرقت احتمالی یا یک حمله احتمالی، تدارک می‌بیند. مثلاً خانه‌اش را نرده می‌کشد، چشم الکترونیکی نصب می‌کند یا در خانه رها سگ می‌کند، تا اینجا، دفاع شخصی منفعل است. اما اگر دفاع شخصی فعال بشود خودش یک جرم است، نمونه آن مثل این که دور خانه را سیم برق دار کشیده یا با شنیدن صدای یک فردی در تاریکی تیراندازی کند با این اندیشه که سارق را می‌کشد که این دفاع شخصی فعال است، یا مثلاً سگی را در اطراف کوچه‌اش رها بکند و این سگ آسیبی به کسی برساند، که این هم دفاع شخصی فعال است و دفاع مشروع نیست.^۳

دفاع شخصی زمانی شیوع پیدا می‌کند که احساس عدم امنیت در یک جامعه یا یک محله افزایش پیدا کند. الان بازار حمایت و حفاظت اموال در بخش خصوصی

خیلی رونق پیدا کرده؛ یعنی این که مردم برای تسکین احساس عدم امنیت خود دست به استخدام نگهبان می‌زنند. دزدگیرهای پیچیده الکترونیکی کار می‌گذارند، در بانکها گاوصندوق اجاره می‌کنند و غیره. در کشورهای غربی بنگاههای امنیتی خصوصی پلیس خصوصی و کارآگاههای خصوصی وجود دارد که همه اینها دفاع شخصی است. البته این موارد در ایران کمتر است بنابراین کنترل و حفظ و دفاع از اموال و پیشگیری از بزه‌دیدگی در دنیا و امنیت جانی و مالی در حال خصوصی شدن است. مثلاً خیلی از افراد مهم مثل هنرپیشه‌های معروف، محافظ‌های خصوصی استخدام می‌کنند. الان خصوصی سازی در بسیاری از امور مطرح است، حتی الان بحث خصوصی سازی زندانها مطرح شده یعنی دولت برای اداره زندانها به بخش خصوصی متوسل شده است.

چهار عامل سبب زوال حمایت شخص از اموال خود شده است:

اولین عامل این است که به موجب قوانین امروزی، استفاده از زور صرفاً در انحصار دولت است. خشونت سوء استفاده از زور است.^۱ به موجب اصول ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی حرمت و کرامت انسانی محترم شمرده شده است. در اصل، کرامت مجرم نیز محترم شمرده شده است، لذا اگر عامل دولتی خارج از چارچوب مشخصی حتی علیه مجرم، متعرض بشود، از لحاظ قانونی قابل تعقیب است.

دولت با احتیاطاتی مجوز استفاده از زور را داده است و چنانچه خارج از دفاع مشروع، فردی از مال خودش حفاظت کند که منجر به جرم بشود، قابل تعقیب است.

۱. دفاع مشروع سوء استفاده از زور نیست. ماده ۶۳۰ گرچه ماده مردودی است چون مجوز خشونت

شخصی است لیکن از لحاظ قانونی یک خشونت مشروع است. پس در پاره‌ای موارد قانونگذار

این انحصار را از حالت مطلق درآورده است. نمونه‌اش، دفاع مشروع مواد ۶۱ و ۶۳۰ است. خارج

از این موارد خاص، استفاده از زور در مقابل جرم در انحصار دولت است.

1. personal defense

2. self defense

3. ر.ک. ژرژ پیکا، جرم‌شناسی، ترجمه دکتر علی‌حسین نجفی‌برندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید

بهشتی ۱۳۷۰.

جرم‌شناسی ۶۸۹

دومین عامل این است که اصولاً خشونت در جوامع امروزی امر پذیرفته شده‌ای نیست و روانشناسی به این نتیجه رسیده که انسانهای امروز، حتی مالکی که مال خودش را از دست می‌دهد، مستعد اجرای خشونت نیست. بنابراین برای دفاع از اموال خود، امروزه توسل به خشونت در روانشناسی پذیرفته نیست.

سومین عامل این است که مالکیت خصوصی در قرون گذشته امری پسندیده بوده است. در خصوص حمایت از اموال خصوصی قوانین باستانی و قدیمی، مقررات سختی را برای سارق پیش‌بینی می‌کردند. به ویژه زمانی که بین سارق و مالباخته رابطه‌ای وجود داشته، این مجازات سخت‌تر بوده است. در فرانسه چنانچه خدمتگذار از اربابش سرقت می‌کرد، مجازاتش اعدام بود و تناسبی میان مجازات و جرم وجود نداشته، بلکه احیای رابطه کارگری و کارفرمایی بوده است. اما در قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ به تدریج تحت تأثیر افکار فیلسوفان و مصلحین اجتماعی از جمله مارکس مالکیت خصوصی، عامل استثمار طبقه زورمدار از طبقه زحمتکش تلقی شد، لذا جوامع سرمایه داری جوامعی سراسر ظلم و طبقاتی و استثمارگر اعلام شد و تحت تأثیر افکار فیلسوفانی مثل مارکس و روسو مالکیت خصوصی کم‌کم ارزش متعالی خود را از دست داد.

نتیجه این که اهمیت مالکیت، نزد افراد جای خود را به بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی داد. این دیدگاه در سرتاسر قرن بیستم بسیاری از کشورهای دنیا را تسخیر کرد و به جای مالکیت خصوصی، مفهوم مالکیت عمومی جایگزین شده؛ یعنی در این کشورها به جای سرقت، اختلاس و ارتشاء و سوء استفاده از اموال دولتی را داشتیم. بنابراین ملاحظه می‌شود که متزلزل شدن نسبی مفهوم مالکیت خصوصی تحت تأثیر افکار سده‌های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹، مالکان را در یک حالت نامطمئن قرار داد. مفهوم حق انحصاری و حق مطلق نسبت به اموال، جایش را کم‌کم به این تفکر داد که مالکیت، با احتکار و استثمار است.

۶۹۰ مباحثی در علوم جنایی

بنابراین مالکیت خصوصی تحت‌الشعاع قرار گرفت، و حفاظت از اموال اهمیت خود را از دست داد.

چهارمین عامل این است که اموال منقول به لحاظ این‌که در جوامع مصرفی قابلیت جایگزینی دارند و از طرفی این اموال بیمه هستند، لذا سرقت یک فرش و تلویزیون، فرد را مدت زیادی محروم نمی‌کند زیرا امکان جایگزینی آن وجود دارد. از این رو امروزه مالکین، دفاع از اموال خود را مثل قبل انجام نمی‌دهند. حفاظت آنها از اموالشان جنبه احتیاطی و انفعالی دارد و مرتکب خشونت نمی‌شوند بلکه از مواهب تکنولوژی استفاده می‌کنند.

برای مثال در جوامع آمریکای شمالی (امریکا و کانادا) مشاهده می‌شود که مالکین به دفاع شخصی متوسل می‌شوند. لذا استفاده از اسلحه گرم در این کشورها زیاد است در امریکا بین مردم ۲۲۰ میلیون اسلحه وجود دارد در امریکا هر ساله ۲/۵ میلیون واقعه اتفاق می‌افتد که در واقع شهروندان برای دفاع از خود از اسلحه استفاده کرده‌اند. در انگلیسی به استفاده تدافعی از اسلحه **Defensive gun use** گفته می‌شود.

در ۷۶٪ از این وقایع، بزه‌دیده از اسلحه خودش استفاده می‌کند. در ۵۸ مورد بزه دیده به سارق اعلام می‌کند که حامل اسلحه است. در ۵۰٪ موارد، این تهدید بالقوه به صورت بالفعل در می‌آید و در ۲۴٪ مورد ماشه اسلحه را می‌کشد. در اغلب خانه‌ها در امریکای شمالی برای مقابله با سارقین احتمالی اسلحه یافت می‌شود. سارقین فقط در ۱۱٪ از سرقت‌های ارتكابی موفق به بردن مال می‌شوند. تحقیقات انجام شده در امریکا نشان می‌دهد بزه دیدگانی که از اسلحه استفاده می‌کنند به ندرت زخمی یا مقتول واقع می‌شوند. در اغلب موارد بزه‌کاران مسلح نبوده‌اند ولی بصورت گروهی عمل کرده‌اند. از طرف دیگر در امریکا مالکینی که از اسلحه گرم استفاده می‌کنند کمتر زخمی می‌شوند و داشتن اسلحه یک اعتماد به نفس برای مالکین است.

جرم‌شناسی ۶۹۱

پس در جامعه امریکا روزانه صدها واقعه اتفاق می‌افتد که از اسلحه استفاده می‌شود. جامعه امریکا یک جامعه متمرکز نیست بلکه شهرها عمدتاً محل کارند و محل زندگی مردم در اطراف شهرها است، لذا روزانه مردم امریکا یا کانادا برای این‌که به محل کار و زندگی خود برسند، کیلومترها مسافت را طی می‌کنند. پس اولاً ساعاتی زیادی در راه هستند، دوم این‌که در اوقات بیشتری خانه‌هایشان خالی است و سوم این‌که حومه‌ها، آن بافت سنتی را ندارند تا دارای حفاظت طبیعی باشد.

بازار بخش خصوصی امنیت در این کشورها بسیار پر رونق است و از دزدگیر، کنترل تلویزیونی و غیره استفاده می‌شود. علت استفاده از اسلحه به لحاظ بافت و شیوه زندگی افراد است.

اقدامات دولت در مقابل این جرائم روی هم رفته ناکارا و نامؤثر بوده است، به عبارت دیگر در جرایمی مثل سرقت خودرو یا جرایمی چون سرقت از فروشگاه‌های بزرگ به لحاظ کثرت، پلیس مداخله نمی‌کند. شهروندان بزه را به پلیس منعکس نمی‌کنند، بنابراین سیاست دولت به لحاظ حجم کار، مداخله در سرقت‌های کوچک نمی‌باشد؛ بلکه مداخله شدید سازمان یافته در خصوص سرقت‌های مسلحانه و سازمان یافته است.

مدیران این فروشگاه‌ها موارد سرقت‌های ارتكابی را خود حل و فصل می‌کنند و در فروشگاه‌ها به ندرت از پلیس استفاده می‌کنند.

اما برعکس، پلیس در قبال سرقت‌های مسلحانه و سازمان یافته هم از لحاظ تجربه شخصی و هم از نظر دستاوردهای فن‌آوری جدید، به اصطلاح مساعدت شده و بدین ترتیب پلیس در قبال این سرقت‌ها کارائی بیشتر است. در خصوص سرقت‌های سازمان یافته، پلیس تجربه و اطلاعات و وسایل لازم را در اختیار دارد، لذا با کمک تکنولوژی جدید توانسته سرقت‌ها را مهار کند، از طرف دیگر فن‌آوری‌های جدید باعث کنترل اینگونه سرقت‌ها شده، اما در خصوص سرقت‌های کوچک، جامعه غافل‌گیر شده است.

۶۹۲ مباحثی در علوم جنایی

نتیجه‌گیری این‌که سارقین اگرچه سرقت‌های بزرگ و سودآور را کنار گذاشته‌اند، اما در سده ۲۰ به سرقت‌های ساده و کوچک متوسل شده‌اند چون مجازاتش سبک است و ... نتیجه این‌که توسعه پلیس، توسعه دفاع شخصی در مقابل سرقت، متوجه سرقت‌های پیچیده شده است و بدین ترتیب اصولاً سرقت‌های پیش پا افتاده در میان جرائم، رقم بالایی را به خود اختصاص می‌دهد.

۸- جرم‌شناسی قاچاق مواد مخدر (خرید و فروش مواد مخدر)^۱

قاچاق^۲، یک اصطلاح عام است، که شامل خرید و فروش اموال مسروقه، خرید و فروش اسلحه به طور غیر قانونی، موجودات انسانی و نیز شامل اشیاء هنری، مهاجرین غیر قانونی و مخفی، فیلم‌های مبتذل، پولها و سکه‌های تقلبی و کارت‌های اعتباری می‌شود؛ لیکن تبعات قاچاق مواد مخدر به ویژه از لحاظ بهداشت عمومی و اقتصاد در ۵۰ سال اخیر تا بدانجا رسیده که اصطلاح Trafficking تنها شامل مواد مخدر غیر مجاز می‌شود.

مواد مخدر دو دسته هستند:

مجاز: سیگار، توتون، الکل (در کشورهای غربی) و مواد مخدر مشروع^۳

غیر مجاز: مواد مخدر نامشروع^۴

در آمریکا بر اساس یک نظرسنجی که در سال ۱۹۹۱ انجام شده است، ۷۵ میلیون آمریکایی لاقول یکبار در طول عمرشان مواد مخدر مصرف کرده اند (جمیت آمریکا

1. Narcotic Drugs Trafficking
2. Licite drugs
3. Illicite drugs
4. Narcotic Drugs Trafficking

جرم‌شناسی ۶۹۳

سیصد میلیون نفر است). ۳۳ در صد از آمریکاییها قبول دارند که ماری جوانا مصرف کرده‌اند.

در کانادا براساس یک نظر سنجی که در سال ۱۹۲۸ انجام شده است، ۲۲٪ از کاناداییها اقرار کرده‌اند که در طول زندگانی حشیش یا ماری جوانا مصرف کرده‌اند. در سال ۱۹۹۲ در آمریکا، رقم مبلغ دادوستد مواد مخدر ۱۰۶ میلیارد دلار بوده و در اروپا این رقم ۶ میلیارد و سیصد میلیون دلار است روسیه نیز یک بازار بزرگ مصرف است و پاکستان و ایران و ترکیه از کشورهایی هستند که در مقابل قاچاق خلع سلاح هستند. مصرف مواد مخدر یک جرم رفتاری است، در حالیکه قاچاق مواد مخدر یک جرم سود جویانه است.

۸-۱- ویژگی‌های بازار خرید و فروش مواد مخدر

بازار خرید و فروش مواد مخدر ویژگیهایی دارد که با سایر بازارها متفاوت است:

ویژگی اول - خرید و فروش مواد مخدر بزه دیده قانونی ندارد، یعنی مصرف کننده قاچاق از نظر جزایی خود، مجرم است ولی از نظر جامعه قربانی است و خود با میل به دنبال فروشنده می‌رود. پس خریدار (معتاد) نه فقط دست به اقدامی نمی‌زند بلکه خود به دنبال فروشنده است، با او همکاری می‌کند، در افشای جرم کمک نمی‌کند و بنابراین اقدامات حمایتی و حفاظتی را برای خود در نظر نمی‌گیرد؛ در نتیجه قاچاقچی از مشارکت آنها برای تعیین قواعد بازار استفاده می‌کند چون در این بازار، خریدار محکوم است که همکاری خود را با فروشنده ادامه دهد و معامله با اراده است و هر دو طرف معامله را دنبال می‌کنند، و در نتیجه برای فروشنده مزایای اقتصادی و برای معتاد، مزایای روحی در بر دارد.

۶۹۴ مباحثی در علوم جنایی

ویژگی دوم - فروش و توزیع مواد مخدر، مکان و محل مناسبی ندارد بلکه بر حسب اوضاع و احوال، این محل در نوسان است و تابع اقدامات پلیس و جامعه قرار دارد. این دلیل دیگری است که مصرف‌کننده تلاش می‌کند که فروشنده را از تعقیب مصون بدارد و حتی به او کمک کند که دستگیر نشود.

ویژگی سوم - چون بازار مواد مخدر فی حد ذاته مخفی و غیر شفاف است، لذا قیمت مواد، تابع رقابت نیست بلکه قیمت را فروشنده تعیین و خریدار هم با میل می‌پذیرد. پس در دنیای مواد مخدر با اقتصادی زیر زمینی سروکار داریم که از خصوصیات یک بازار عادی برخوردار نیست.

ویژگی چهارم - نفوذ در این بازار کار راحتی نیست. یعنی اعمال قوانین عمومی اقتصادی ممکن نیست و از طرفی دیگر چون تصویر اجتماعی معتاد منفی و نا مطلوب است، لذا معتاد هم برای نفوذ به این بازار کمک نمی‌کند. پس سری بودن و مخفی بودن این عملیات، مانع اصلی برای کسب اطلاعات و تحول در قیمتها است.

ویژگی پنجم - در توزیع مواد مخدر همانند فعالیتهای مشروع دیگر از وسایل ارتباطی مدرن یا فن آوریهای مدرن برای توزیع مواد مخدر استفاده نمی‌کنند؛ چون رقابت آشکار نیست و بایستی بازار مخفی باشد. چنین چیزی در قوادی به چشم نمی‌خورد، امروزه از طریق تلویزیون، مطبوعات، اینترنت، زنان و قوادان اقدام به بهره برداری جنسی از زنان می‌کنند و خیلی از کشورها این را می‌پذیرند و بازار روشن است؛ ولی در مواد مخدر رقابت به صورت مخفی است، نتیجتاً قواعد عمومی بازار به چشم نمی‌خورد.

ویژگی ششم - تحرک این بازار صفر است، قیمت ها روی هم رفته ثابت است و در نوسان نیست، چون تعداد فروشندگان کم است.

جرم‌شناسی ۶۹۵

ویژگی هفتم - ویژگی دیگر این است که در این بازار چون رقابت وجود ندارد، لذا فروشندگان و توزیع کنندگان در یک حرکت توأم با همبستگی سعی در نگهداری اسرار خود می کنند، نتیجه این که در بازار مواد مخدر مثل سایر بازارها از یک سو تقاضا و از سوی دیگر، عرضه را داریم. شاید تنها ویژگی مشترک با سایر بازارها وجود عرضه و تقاضا است.

۲-۸- تقاضای مواد مخدر و دلایل آن

در مورد متقاضیان این مواد در دنیا می توان گفت که اغلب جوانان و افراد بین ۲۵-۱۸ سال هستند، لیکن سن مصرف با زمان پایین می آید. در کشورها میانگین سن مصرف قبلاً ۳۲ سال بوده است ولی اکنون به ۲۷ سال رسیده است، یعنی بر خلاف گذشته که مصرف مواد مخدر با افزایش سن بیشتر می شد، الان این مواد مورد توجه سنین پایین قرار گرفته است، یعنی مواد مخدر، ادوار سنی پایین را تحت شعاع خود قرار می دهد. مصرف مواد مخدر سبک مثل حشیش، به مانند عادت روزمره در می آید. به همین جهت در بین معتادان که چه به عنوان مظنون در استفاده از مواد مخدر و چه مظنون به ارتکاب سایر جرایم، مشاهده می شود که بیشترشان مصرف کننده تفنی یا دائمی هستند.

ارتباط بین تقاضای مواد مخدر و ارتکاب جرم (بزهکاری):

این ارتباط فصل بزرگی را در جرم‌شناسی به خود اختصاص می دهد. این که این مصرف منجر به ارتکاب جرم می شود یا این که بخشی از مجرمین به لحاظ مجرمیت، به دنیای اعتیاد روی می آورند در این فصل مورد بررسی قرار می گیرد. اولین نیاز، کم کردن اضطراب و تسکین فشارهای روحی و گاه نیازهای درمانی و دارویی و گاه رفع نیازهای اعتقادی و حتی مذهبی است. بنابراین در محافل هنرمندان،

۶۹۶ مباحثی در علوم جنایی

شاعران و نویسندگان مشاهده می شود که مصرف مواد مخدر به عنوان یک آیین مورد توجه است. همین بحث در بین ورزشکاران نیز وجود دارد. ورزشکاران بزرگ غالباً به مواد نیروزای کاذب متوسل می شوند. پس بشر در موارد استثنایی به مصرف مواد نامشروع دست می زند تا به نیروی کاذب برسد.

از دیگر دلایل تقاضای مواد مخدر فقدان مذمت دینی است. تردیدی نیست که در کشورهای دینی و مذهبی مثل کشور ما، نواهی دینی و نواهی اخلاقی - دینی در رفتار مردم نقش عمده ای دارد. مثلاً در کشور ما عده ای الکل نمی خورند چون حرمت شرعی صریح دارد ولی مواد مخدر مصرف می کنند چون صراحت ندارد. فقدان حکم دینی و اخلاقی باعث این امر می شود.

از طرف دیگر شیوه زندگی مصرف کنندگان مواد مخدر، رفتار، روحیات و اخلاقیات آنها در واقع فرهنگ خاصی ایجاد کرده که عده ای برای دستیابی به آن فضای خاص مواد مخدر مصرف می کنند، بنابراین مصرف مواد مخدر به خاطر آثاری که ماده مخدر ایجاد می کند، نیست بلکه برای دست یابی به فضایی است که مصرف مواد مخدر ایجاد کرده است.

اما مصرف مواد مخدر یا تقاضا تا حدی قابل کنترل و به اصطلاح قابل تنظیم است چون مطالعات نشان می دهد که همه مصرف کنندگان بضاعت مالی خرید مواد را ندارند ولی چون مصرف مواد، بیش از پیش قشرهای باسوادتر را در بر می گیرد، لذا دیده شده است که مصرف مواد از نظر میزان و زمان، آگاهانه تنظیم و کنترل می شود که این کنترل ارتباط مستقیم با نیازهای اجتماعی و درآمد آنها دارد، پس برخی از مصرف کنندگان برای دو هفته خود را کنترل می کنند چون پول ندارند یا در مسافرت

جرم‌شناسی ۶۹۷

هستند یا جلسه دارند و ... پس مصرف تفننی مواد الان در فرهنگ عده‌ای وارد شده است.

اما یکی دیگر از ویژگیهای تقاضا، این است که در دهه‌های اخیر ما شاهد مصرف چند نوع مواد در آن واحد یا در زمانهای مختلف به وسیله یک فرد هستیم، یعنی ما از این پس به جای این‌که با معتاد به هروئین یا تریاک سر و کار داشته باشیم، با مصرف کنندگانی سر و کار داریم که به اقتضای بازار هم الکل، هم تریاک و هم حشیش مصرف می‌کنند.

گاه مصرف چند ماده مخدر به صورت ترکیبی و یک ماده جدید انجام می‌گیرد، با ترکیب کوکائین و هروئین یک ماده جدید ایجاد می‌شود که سرعت تأثیرش بیشتر است.

ویژگی دیگر دلیل تقاضا ارتباط با بزهکاری یا انحراف است. محیطهای مصرف مواد مخدر و به طریق اولی اعتیاد نوعاً با بزهکاری یا لاقط انحراف سر و کار دارند. پس شیوه زندگی طوری است که با دنیای بزهکاری در ارتباط می‌باشند. مطالعات نشان می‌دهد که مصرف کنندگان جوان از فروشگاهها سرقت از داروخانه‌ها برای دستیابی به مواد مخدر جانشین سرقت و از اموال خانواده خودشان برای تامین نیازشان استفاده کرده‌اند. همچنین سنین پایین مصرف کنندگان همراه با ارتکاب جرائم جنسی بوده است.

افراد معتاد مشکلات خانوادگی را نیز دامن زده‌اند زیرا در شرایط ضمن عقد نکاح زن می‌تواند شرط کند که در صورت ابتلا همسر به مواد مخدر بتواند از دادگاه تقاضای طلاق کند. این حق برای زن یک عامل پیشگیرنده است برای جلوگیری از ابتلای مرد به اعتیاد. پس ضمانت اجرای اعتیاد در خانواده، حق طلاق برای زن است.

۶۹۸ مباحثی در علوم جنایی

اما سوالی مطرح می‌شود که چرا مقنن این حق را برای مرد قائل نشده است؟ چون مرد هر زمان که بخواهد می‌تواند زن را طلاق دهد.

پس ملاحظه می‌شود که تقاضای مواد مخدر در واقع از ویژگیهای خاص خودش برخوردار است. لذا در تقاضا، عامل قیمت نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ به عبارت دیگر بها و هزینه‌ای که مواد مخدر دارد، چند عنصر دارد:

یک عنصر هزینه مواد مخدر، بهای مادی است هر معتاد یا مصرف کننده مواد مخدر در روز یا ماهیانه به بودجه‌ای نیاز دارد و بنابراین برای تأمین این نیاز باید فعالیت خود را زیاد کند، مرتکب اعمال مجرمانه بشود یا از پدرش یا مادرش کمک بگیرد. پس بهای مواد مخدر می‌تواند متقاضی را تا ارتکاب جرم نیز پیش ببرد.

عنصر دیگر بهای مواد مخدر، عنصر اجتماعی است. فرد معتاد دارای تصویر اجتماعی مطلوب و مثبتی نیست. فرد معتاد در جامعه جایگاهی ندارد، پس صرف معتاد بودن یعنی به حاشیه راندن عملی فرد معتاد، به خاطر این حالت، برای او به جای جامعه‌پذیر بودن یک حالت اجتماع زدایی به وجود می‌آورد.

پس بار اجتماعی و هزینه اجتماعی تقاضا و استعمال مواد مخدر بالاست. اما استعمال مواد مخدر بها و هزینه قانونی هم دارد. چون مصرف مواد مخدر چه بصورت تفننی و چه به عادت در حقوق ما و کشورهای دیگر تحت شرایطی جرم کیفری است و مجازات به دنبال دارد. بنابراین بهای قانونی اعتیاد، کیفر است. همچنین مصرف مواد مخدر بهای اداری نیز دارد زیرا افرادی که کارمند دولت هستند و مواد مصرف می‌کنند، مرتکب جرم تخلف اداری می‌شوند و به صورت مضاعف بهای عمل مجرمانه خود را می‌پردازند.

جرم‌شناسی ۶۹۹

بهای دیگر مواد مخدر، هزینه خانوادگی است زیرا افراد معتاد در خانواده خود نیز جایگاهی ندارند.

بهای دیگر مصرف مواد مخدر، سلب حیات و مرگ یا ورود جراحات و بالاخره بیماریهای بهداشتی است. بنابراین بهای دیگر مصرف مواد مخدر بُعد بهداشتی و تندرستی دارد، یعنی جان و سلامت مصرف کننده در خطر است و لذا از این طریق می‌توانیم بگوییم که مصرف کننده مواد مخدر برای جامعه نیز هزینه ایجاد می‌کند و این هزینه ایجاد بیماریهای مسری مثل ایدز و هپاتیت است که از طریق ارتباط خونی یا جنسی قابل انتقال است. الان در ایران بخشی از بیماران ایدزی، مصرف‌کنندگان مواد مخدر هستند که از سرنگهای مشترک استفاده کرده و آنها در روابط با خانواده‌هایشان این بیماری را منتقل کرده‌اند. امروزه یکی از معضله‌های زندانهای ما، مسأله ایدز است زیرا زندانهای ما متورم است و خلوت افراد تقریباً وجود ندارد و در روابط جنسی‌ای که احتمالاً وجود دارد یا مصرف مواد، این بیماری‌ها منتشر می‌شود.

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که بهایی که یک فرد مصرف‌کننده یا معتاد می‌پردازد طیف وسیعی را در بر می‌گیرد و در واقع می‌توانیم بگوییم که کل جامعه را شامل می‌شود. اما مطالعاتی که در خصوص نوع مواد مصرفی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که نوع مواد مصرفی بستگی به آب و هوا و اوضاع و احوال و شرایط جغرافیایی دارد. در کشورهایی مثل آمریکا به لحاظ مجاورت با کلمبیا، پرو و کشورهای آمریکای لاتین، بیشتر مصرف‌کنندگان از هروئین و کوکائین و مرفین استفاده می‌کنند، چون کشت کوکا در کشورهای آمریکای لاتین به لحاظ شرایط جغرافیایی خیلی مستعد و مساعد است، نوع مصرف مواد آن قاره تحت‌الشعاع قرار گرفته است. در منطقه آسیای میانه به لحاظ مستعد بودن شرایط جغرافیایی در تولید

۷۰۰ مباحثی در علوم جنایی

تریاک، مصرف تریاک در ردیف اول قرار دارد. پس می‌توانیم بگوییم که در مصرف، نوع مواد تابع نوع تولید و شرایط جغرافیایی است.

اروپا بر حسب واردات غیر قانونی که می‌تواند داشته باشد از همه این مواد مصرف می‌کند. ضمن این‌که اروپایی‌ها چون وارد کننده مواد مخدر هستند، و خود مواد وارداتی مثل هر کالای وارداتی گرانتر از مواد تولیدی داخلی است غالباً نیازهای خودشان را از طریق مواد مخدر مصنوعی یا ترکیبی یا حتی از طریق داروهای پزشکی بر طرف می‌کنند. به همین جهت است که در کنوانسیون ۱۹۷۱ در کنار تحریم مواد مخدر سنتی و طبیعی، مواد روان‌گردان و توهم‌زا، که از تولیدات کارخانه‌های داروسازی یا لابراتوارهای شیمی هست، نیز تحریم شد و مصرف آنها هم جرم تلقی شد. پس اروپایی‌ها به مواد مخدر طبیعی، مواد مخدر مصنوعی یا توهم‌زا اضافه کردند که تبعات بهای آن به ویژه از نظر تندرستی بسیار بالاتر از مصرف مواد مخدر طبیعی می‌باشد.

پس ملاحظه می‌کنیم که از نظر نوع مصرف و میزان مصرف، شرایط جغرافیایی و موقعیت جغرافیایی هر جامعه نقش مهمی دارد. مثلاً در آمریکا بر اساس آماری که در سال ۱۹۹۱ گرفته‌اند ۶۷/۷۰۰/۰۰۰ آمریکایی در طول زندگی یکی دوبرار یا بیشتر ماری‌جوآنا مصرف کرده‌اند، که ماده مخدری است از خانواده کوکائین و مرفین که اکنون به ایران هم رسیده است.

هم‌چنین در آمریکا ملاحظه می‌کنیم ۲/۹۰۰/۰۰۰ آمریکایی، برای یک بار در زندگی، هروئین مصرف کرده‌اند.

از سوی دیگر هر قدر ماده مخدر قبیح اجتماعی و مذمت اجتماعی بیشتری داشته باشد، مصرف آن کمتر است. مفهوم مخالف آن این است که هر قدر مواد مخدر، از

جرم‌شناسی ۷۰۱

نظر قضاوت مردمی پیش پا افتاده تلقی بشود، میزان مصرف آن هم بالا می‌رود. مثلاً استفاده از ماری‌جوانا یا حشیش امری است که در جوامع غربی پذیرفته شده و در فرهنگ و آداب و رسوم آن‌ها وارد شده است. لذا کشیدن ماری‌جوانا، افکار عمومی را شوکه نمی‌کند و در نتیجه مصرفش بالا می‌رود؛ حال آنکه هروئین در قضاوت یک تصویری منفی دارد و بنابراین سبب می‌شود که مصرف این مواد پایین باشد (این به عنوان یک عامل است و تنها عامل نیست). پس ملاحظه می‌کنیم که تقاضای مواد مخدر یعنی استعمال مواد مخدر تابع شرایط جنسی، سنی، جغرافیایی، خانوادگی و شغلی‌ای است که در واقع در آن بُعد حقوقی یا کیفری‌اش فقط یک عامل است.

نتیجه این‌که، جرم تلقی کردن مصرف مواد مخدر برای مبارزه با این مواد کافی نیست. جرم‌انگاری مصرف مواد مخدر می‌تواند تا حدی مؤثر باشد ولی شامل سایر عوامل نیست یعنی نمی‌تواند همه عوامل را در برگیرد. به همین جهت است که در اغلب کشورها، سؤال عمده این است که آیا مصرف مواد مخدر باید جرم‌انگاری شود؛ یعنی واقعاً این حالت یک جرم را تشکیل می‌دهد یا این‌که مصرف مواد مخدر یک حالت منحرفانه یا حالت خطرناک است و بنابراین باید مشمول اقدامات تأمینی و بهداشتی قرار گیرد؟ اکنون در خصوص مصرف مواد مخدر در جهان، بین دو مدل پزشکی و مدل کیفری به چشم می‌خورد. بعضی از کشورها بین مدل پزشکی و مدل کیفری برخورد با مواد مخدر، راه حل میانه‌ای را در نظر گرفته‌اند؛ مثل کشور ما که چه در قانون سال ۱۳۶۷ و چه در قانون سال ۱۳۷۶ به نوعی به مصرف‌کننده و معتاد تحت شرایطی مهلتی داده شده است تا از تعقیب کیفری معاف باشد. الان به موجب قانون جدید چنانچه فرد معتاد در حال ترک اعتیاد می‌تواند باشد از تعقیب معاف باشد و علی‌الاصول تعقیب کیفری و مجازات ندارد. پس ملاحظه می‌کنیم که تقاضای

۷۰۲ مباحثی در علوم جنایی

مصرف مواد مخدر هم یک بحث حقوقی هم یک بحث اقتصادی و، هم یک بحث مدنی است و در حقوق مدنی و حقوق خانواده نیز مطرح است هم‌چنین یک بحث اداری است و بنابراین تمام ارکان جامعه اعم از جامعه مدنی و دولت در مهار مصرف مواد مخدر و میزان آن نقش دارند.

۳-۸- عرضه مواد مخدر

گفتیم که مواد مخدر دارای بازاری است و بازار دو رکن تقاضا و عرضه دارد. در خصوص عرضه معمولاً کشورهای جهان را به طور عمده به ۳ قطب تولیدی تقسیم می‌کنیم: کشورهای آمریکای لاتین شامل کلمبیا، بولیوی، پرو و مکزیک که تولیدات آنها عمدتاً کوکائین و مشتقات آن مثل هروئین، مرفین، و از این نوع مواد است. بنابراین کشت کوکائین بیشتر در کشورهای آمریکای لاتین صورت می‌گیرد.

آسیای جنوب شرقی و به اصطلاح روزنامه‌نگاران مثلث طلایی که شامل برمه، تایلند، و لائوس می‌شود و در آنجا هم کشت کوکائین و خشخاش وجود دارد.

بالاخره در منطقه ما که اصطلاحاً به هلال طلایی مشهور است و شامل شمال پاکستان، جنوب شرقی و شرق افغانستان می‌شود، عمدتاً کشت خشخاش و تولید تریاک مرسوم است. در سالهای اخیر به لحاظ فقدان حاکمیت در افغانستان و مشکلات مالی در پاکستان و عدم ثبات سیاسی، تولید هروئین هم تا حدود ۲۵۰ تن در سال در آنجا صورت می‌گیرد.

افغانستان سالانه ۷۵٪ از تولیدات دنیا را در زمینه تریاک تأمین می‌کند یعنی در سال ۱۹۹۹ در حدود چهار هزار و ششصد تن تریاک در افغانستان تولید شده است و در سال جاری در حدود شش هزار تن قابل پیش‌بینی است. بدیهی است که این تولیدات در مبدأ نیاز به عرضه دارد و اینها باید در بازارهای ذینفع عرضه شود.

جرم‌شناسی ۷۰۳

می‌بینیم که در این عرضه چرخه‌ای وجود دارد، یعنی چرخه‌ای که از کشت شروع می‌شود و سپس تولیدات و بعد توزیع و مصرف را شامل می‌شود. لذا در این زنجیره عرضه، کشورهای چندی چه در سطح آمریکای جنوبی، چه در سطح آمریکای جنوبی و چه در سطح کشور ما، درگیر مواد مخدرند.

البته به کشورهایی که گفتیم باید مراکش را هم افزود که در آفریقای شمالی قرار دارد. تولیدات این کشور بیشتر حشیش و مواد مخدر سبک است. همچنین باید به تولیدات اندک مواد مخدر در سوریه و لبنان و مقداری هم در ترکیه اشاره کرد. در لبنان به لحاظ این‌که حاکمیت ملی آنها به دنبال اشغال این کشور به وسیله سوریه و اسرائیل مخدوش شده بود و عملاً حاکمیت ملی وجود نداشت، کشت خشخاش خیلی قابل توجه بود. ولی اخیراً با توجه به بازگشت حاکمیت ملی به این کشور تولیدات یا کشت این مواد محدود شده است. اما بحث دیگری که در باب عرضه مواد مخدر باید مطرح کنیم، درآمدهای ناشی از توزیع مواد مخدر است. قیمت مواد مخدر در مبدأ یعنی در جایی که تولید می‌شود بسیار نازل است و چون این مواد چند دست می‌چرخد تا به بازار مصرف برسد و چون هزینه کفتری و پلیسی و ریسک دستگیری خیلی بالا است، لذا این مواد به قیمتها و با دستمزدهای بالا حمل و توزیع می‌شود. بنابراین بین قیمت مبدأ و قیمت توزیع تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. اما تفاوت بین درآمد فروش و توزیع مواد مخدر با یک فعالیت مشروع، بسیار قابل توجه است. مثلاً درآمد حاصل از خرده فروشی مواد مخدر توسط یک فرد در پارکهای آمریکا را حساب کرده‌اند و دیده‌اند که حدوداً ماهی دو هزار دلار درآمد دارند. ضمناً مواد مصرفی خودشان را هم از این راه تأمین می‌کنند. بعد این را با درآمد یا فعالیت‌های قانونی مقایسه نموده و مشاهده کرده‌اند که درآمد متوسط یک فرد در یک ماه در

۷۰۴ مباحثی در علوم جنایی

آمریکا حدود ۷۹۰ دلار است. همان فرد اگر دست به توزیع مواد مخدر بزند و مثلاً هفته‌ای سه روز کار کند، درآمدش به ماهی دو هزار دلار می‌رسد که به آن باید مواد مصرفی خود فرد را هم افزود. پس ملاحظه می‌شود که حدود هزار و دویست دلار تفاوت درآمد وجود دارد و یقیناً این تفاوت درآمد سبب می‌شود که عده بیشتری جلب بازار توزیع بشوند. از سوی دیگر در بین خرده‌فروشیها مشاهده شده که بعضی از افراد برای تکمیل درآمد ماهیانه خود، هفته‌ای یک روز دست به توزیع مواد مخدر می‌زنند. نکته‌ای که از نظر جرم‌شناسی جالب می‌باشد این است که توزیع مواد مخدر عمدتاً به وسیله زنان و کودکان صورت می‌گیرد و علت نخست آن هم این است که این قشر یعنی کودکان و زنان، معمولاً کمتر در معرض سوءظن پلیس و عابریان و افراد قرار می‌گیرند. علت دوم این است که در صورت دستگیری نسبت به این قشر اغماض و ارفاق بیشتری می‌شود.

دلیل سوم این است که: در خصوص اطفال با توجه به مسأله عدم مسئولیت کفتری آنها در سنین خاص و عدم امکان تعقیب کفتری آنها، تولیدکنندگان آنها یا فروشندگان عمده معمولاً از این دو قشر استفاده می‌کنند و لذا برای این‌که در اختیارشان باشند آنها را معتاد می‌کنند.

اما در خصوص عرضه بحث دیگری که مطرح می‌شود این است که درآمدهای ناشی از خرید و فروش مواد مخدر در واقع چیست؟

همانطور که گفتیم بازار مواد مخدر یک بازار غیر شفاف است و این غیرشفاف بودن، رقابت را از بین می‌برد. پس علی‌الاصول رقابتی وجود ندارد. آنچه که مهم است حضور در صحنه عرضه و تحمل ریسک دستگیری و شناسایی به وسیله مأمورین پلیس یا عابریان است. بنابراین در خصوص عرضه مواد مخدر، یک عرضه

جرم‌شناسی ۷۰۵

کننده چند نفر را دارد که او را پوشش می‌دهند. یعنی از نظر جرم‌شناسی فردی که عمل عمده فروشی را انجام می‌دهد، همزمان یک عده او را پوشش می‌دهند و کمک می‌کنند، بطوریکه از دید پلیس پنهان مانده و در نهایت هنگام دستگیری بتواند به موقع فرار کند. به همین جهت سن عمده فروشها و قاچاقچیان عمده، زیاد و عملشان حساب شده و محاسبه‌گرانه است. اما سن و موقعیت خرده فروشها و عرضه کنندگان مواد در کوچه و بازار خیلی پایین است و به اصطلاح افرادی هستند که دستگیری یا حذف آنها قابل جایگزینی است.

با توجه به این‌که بیشتر مصرف کنندگان مواد مخدر از قشر فاقد درآمد یا جوان هستند، بنابراین مشکل تهیه را دارند. غالباً دیده می‌شود که بین خرده‌فروشان و متقاضی یا مصرف‌کننده، رابطه بحرانی و تنش‌زا به وجود می‌آید. رابطه‌ای که ضمن این‌که اینها به هم وابسته هستند اما همزمان یک رابطه تنش‌زا بین آنها به وجود می‌آید. این رابطه که رابطه خریدار و فروشنده است و هر دو طرف رابطه تراضی دارند و در عین حال رقابت هم وجود ندارد، می‌تواند به خشونت و زد و خورد منجر شود. بنابراین ضرب و جرح یا قتل‌هایی که در چارچوب مواد مخدر صورت می‌گیرد، قتل‌ها یا خشونت‌های تعارضی است؛ یعنی مسبوق به رابطه است. بنابراین قتل از نوع خشونت ناگهانی نیست و از این منظر می‌توانیم بگوییم که بزه دیده و بزه‌کار می‌تواند جای همدیگر را بگیرند. گفتیم که مواد مخدر از جمله جرایمی است که به جرائم بدون بزه دیده یا Victimless معروف است، یعنی مصرف‌کننده و فروشنده هر دو مجرم‌اند و لذا در مرحله زد و خورد هر یک از اینها ممکن است بزه دیده یا بزه‌کار واقع بشوند یا بزه‌کار یعنی جای اینها از نظر جرم‌شناسی و حقوقی مشخص نیست.

۷۰۶ مباحثی در علوم جنایی

مطلب دیگری که در چارچوب عرضه مواد مخدر باید به آن اشاره کنیم بحث داروهای ترکیبی یا مواد ترکیبی یا مواد جایگزین است که در واقع امروزه جای مواد مخدر طبیعی را گرفته است. بالا بودن قیمت مواد مخدر سبب می‌شود که از مبدأ تولید تا محل مصرف این ماده درصد خلوصش را از دست بدهد و حدود شصت درصد مواد افزودنی داشته باشد و از حالت طبیعی خودش خارج بشود. بنابراین بازار مواد مخدر هم تحت تأثیر داروهای توهم‌زا، داروهای مسکن و داروهای نعشه‌آور قرار می‌گیرد. به همین جهت است که در کشورهای غربی سرقت مواد مخدر از داروخانه خیلی رایج است یا جعل نسخه پزشک برای دریافت داروهای جایگزین مواد مخدر، گسترش یافته است. پس بخشی از سرقت‌های داروخانه‌ها به لحاظ تأمین مواد مخدر یا مواد شیمیایی است که بیشتر در دسترس است و بهتر می‌توان آنها را تأمین کرد.

نکته دیگری که در عرضه مواد مخدر باید به آن اشاره کنیم مسأله مخبرین یا نفوذ پلیس در این بازار برای شناسایی آن شبکه و باند می‌باشد. لذا در عرضه مواد مخدر یک نقطه ضعف یا نقطه نفوذ یا آسیب وجود دارد و در این چارچوب، نفوذ نامرئی پلیس و عوامل پلیس در آن بازار می‌تواند بازار را به طور موقت یا بعضاً برای همیشه مختل بکند.

اما مطلب دیگری که در باب عرضه باید به آن اشاره کرد این است که امروزه به علت کم شدن بهای عرضه مواد مخدر شبکه عرضه و شاخه‌های آن گسترده‌تر می‌شود؛ یعنی در دنیای عرضه مواد مخدر مقداری تفکر سازمان یافتگی و مافیایی را می‌بینیم. برای مثال فردی که در خیابان مواد مخدر را عرضه می‌کند شاید تنها فرد بالاترش را بشناسد و فرد بالاتر نیز ممکن است با آن شبکه کل در تماس

جرم‌شناسی ۷۰۷

نباشد، یعنی یک سازمان یافتگی سیاسی وجود دارد. مضافاً در کشورهای چو کلمبیا گروه‌های قاچاقچی و تولید کننده مواد مخدر غالباً گروه‌های تأمین‌کننده بودجه مبارزین سیاسی چریک‌هایی هستند که علیه دولت مرکزی مبارزه می‌کنند. بنابراین مسأله مواد مخدر در بعضی از کشورها با فعالیتها و مبارزات مسلحانه سیاسی عجین است. لذا مشاهده می‌کنیم که بین این دو گروه که هر دو از نظر قانون حاکم مجرم هستند یک نوع ارتباط و تبادل دانش و اطلاعات وجود دارد تا میزان ریسک را پایین بیاورند.

مطلب دیگری این که میزان عرضه مواد مخدر از نظر مصرف تابع دو عامل است: یکی اعتیاد و دیگری مصرف تفنی.

اعتیاد تقاضای ثابت بازار است که ما وارد بحث آن نمی‌شویم. اما بحث مصرف تفنی در حقوق ما یک وصف مجرمانه مستقل از اعتیاد است و مصرف هروئین و کوکائین مجازاتش بیشتر از مصرف تریاک و حشیش است؛ یعنی از نظر ماده مصرفی حکم قانون متفاوت است. در خصوص مصرف تفنی بحث اوقات فراغت مطرح می‌شود، یعنی مصرف مواد مخدر به صورت تفنی وسیله‌ای است برای صرف اوقات فراغت جوانان و به همین جهت است که اکنون میانگین سن مصرف مواد مخدر در کشور ما از ۵۰ - ۶۰ سال حدوداً به ۲۷ سال رسیده است.

البته ۲۷ سال نرخ رسمی است و ممکن است نرخ واقعی آن کمتر از ۲۴ سال باشد. پس نکته اساسی که اینجا در باب عرضه باید به آن اشاره کنیم بالارفتن تعداد مصرف‌کنندگان تفنی و تفریحی است. با توجه به این که در کشور ما قشر جوان زیر ۲۰ سال، حدود ۵۰ تا ۵۲ درصد جوانهای کشور ما را تشکیل می‌دهند و کشور ما مسیر عبور محموله‌های مواد مخدر است و مبارزه نیروی انتظامی و پلیس هم در این

۷۰۸ مباحثی در علوم جنایی

خصوص سرسخت است، بخشی از این مواد در داخل ایران ریزش می‌کند و بنابراین متقاضی بالقوه برای مصرف زیاد است. مضافاً این که جوانهای کشور ما برای پر کردن اوقات فراغت خود تفریحاتی که مناسب آنها باشد ندارند و بنابراین می‌توانیم بگوییم که بین بحث اوقات فراغت و مصرف تفنی مواد مخدر همبستگی وجود دارد.

مطلب دیگری که در باب میزان عرضه و تقاضا باید بدان اشاره کنیم این است که در کشور ما مصرف مشروبات الکلی ممنوع و جرم است. به این قبج کیفی قبح شرعی هم افزوده می‌شود. بنابراین جرمی است که ریشه در شرع دارد. در کشور ما جوانان به لحاظ این که مواد مخدر حرمت شرعی مانند الکل ندارد، به این مواد متمایل می‌شوند. بنابراین مادامی که جوانها اوقات فراغت امروزی و مطلوبشان را نداشته باشند قطعاً بازار مواد مخدر و الکل پررونق خواهد بود و لذا خلأ برنامه‌ریزی برای تفریحات سبب شده است که بخش عمده‌ای از جوانان ما به تفریحات جایگزین مثل مصرف سیگار روی بیاورند.

در نتیجه دو مسأله مهم مربوط به مواد مخدر در کشور ما یکی مجاورت با تولیدکننده بزرگ مانند افغانستان و مساله دیگر مسأله اوقات فراغت است. بدیهی است در کشور ما الان یک بحران فرهنگی هم وجود دارد و چون دوران برزخ را طی می‌کنیم و هنوز جایگاه فرهنگی کشور ما نسبت به فرهنگ قبل از انقلاب و فرهنگ انقلاب مشخص نیست و هنوز خط و مرزها معلوم نبوده و راجع به اصول هنوز توافق وجود ندارد همین امر تا حدی سبب می‌شود که جوانها هم در الگوبرداری دچار تشتت شوند. مضافاً این که الگوهای خانوادگی با الگوهایی که در جامعه عرضه می‌شود یکسو نبوده و همگرایی ندارند و بعضاً همدیگر را خشی می‌کنند و بنابراین در تربیت و نحوه زندگی افراد ایجاد مشکل می‌کنند.

جرم‌شناسی ۷۰۹

مطلب دیگری که در باب عرضه مواد مخدر باید به آن اشاره کنیم پیش‌پا افتاده شدن و عادی شدن مصرف است و همانطور که ما کشیدن سیگار را تحمل می‌کنیم و برای ما مهم نیست، مصرف مواد مخدر هم در واقع به عنوان یک امر مکتوم در خیلی از خانواده‌ها عادی شده است. در خیلی از خانواده‌ها فردی وجود دارد که معتاد است یا مصرف تفنی می‌کند. بنابراین تقبیح اجتماعی مصرف این مواد به تدریج در حال تزلزل است و می‌دانیم که هیچ تقبیحی قوی‌تر از تقبیح اجتماعی نیست. تقبیح کیفری یک تقبیح اعتباری و قراردادی است و ممکن است آحاد جامعه به آن قبح کیفری اعتقادی نداشته باشند ولی قبح اجتماعی یک بحث عمومی و مقبول عامه است. برای مثال ازدواج موقت (صیغه) در شرع ما پذیرفته شده، ولی علی‌الاصول ۸۰٪ زنان و مردان ما از عنوان صیغه کراهت دارند و متنفرند؛ یعنی زن محترم حتی زن مذهبی و دینی هم نمی‌تواند قبول کند که صیغه بشود و بگوید که صیغه‌ای است. پس می‌بینیم با این که صیغه یک نهاد دینی و اخلاقی است ولی در جامعه ما جا نیافتاده است و نه تنها پسندیده نیست بلکه مردم آن را رد می‌کنند. بنابراین در باب مواد مخدر، زائل شدن قبح اجتماعی سبب می‌شود که تأثیر قبح کیفری‌اش هم از میان برود. زیرا توفیق قانون جزا در جرم‌انگاری و در مجازات جرائم در این است که از حمایت جامعه برخوردار باشد. مادام که پشت قبح کیفری، قبح اجتماعی و مردمی نباشد آن جرم‌انگاری و آن وصف مجرمانه‌ای که قانونگذار ایجاد کرده است جا نخواهد افتاد. برای مثال قانون منع استفاده از تجهیزات دریافت ماهواره، داشتن این تجهیزات را ممنوع کرده و جرم دانسته و برای آن مجازات تعیین کرده است. پس این عمل دارای قبح کیفری است ولی عموم جامعه ما این عمل را تقبیح نمی‌کند. لذا اولاً کسی داشتن این تجهیزات را به پلیس اعلام نمی‌کند و با پلیس همکاری نمی‌کند، دوم این که

۷۱۰ مباحثی در علوم جنایی

دادگاههای ما و قضات ما نیز که جزء جامعه هستند در هنگام رسیدگی نهایت اغماض را نسبت به چنین عملی انجام می‌دهند. لذا قانون منع ماهواره قانونی است که هر از چندگاهی اجرا می‌شود و در واقع حقوق جزا را بهبوده مصرف کرده‌ایم و حقوق جزا نتوانسته آن هدف خود را به دست بیاورد.

۴-۸- جرایم مرتبط با مواد مخدر

پس نتیجه می‌گیریم که بحث مواد مخدر شامل یک سلسله جرائم شبکه‌ای و زنجیره‌ای می‌شود؛ به این معنا که چه در مورد جرم مصرف مواد مخدر چه در خصوص جرم قاچاق، هر دو جرم نیاز به یک تعداد جرم تدارکاتی دارد و تولیدکننده، حمل‌کننده، عرضه‌کننده، برای این که به مرحله عمل مجرمانه برسد باید یک سلسله جرائمی را علاوه بر جرائمی که مستقیماً راجع به مواد مخدر است مرتکب شود. برای مثال برای حمل و عبور مواد مخدر، لازم است که قاچاقچی مرتکب جعل و ورود غیر قانونی به سرزمین کشور دیگری بشود. این جرائم تدارکاتی برای ارتکاب جرمی به نام قاچاق است. بدیهی است برای مصرف مواد مخدر هم یک سلسله جرائم تدارکاتی توسط مصرف‌کنندگان غیر مجاز ارتکاب می‌یابد و با توجه به این که متقاضیان مواد مخدر یعنی مصرف‌کنندگان مواد مخدر نوعاً امکانات مالی پایینی دارند بناچار یا باید مرتکب سرقت یا روسپیگری شوند. (چه مرد و چه زن و چه پسر و چه دختر) و بدین ترتیب این قبیل جرائم مواد مخدر شامل خود جرائم مواد مخدر و جرائمی است که برای آن بزهکاری جنبه تدارکاتی دارند، و زمینه ارتکاب را فراهم می‌کنند. اما به این جرائم تدارکاتی در باب مواد مخدر جرائم دیگری افزوده می‌شوند که بعد از ارتکاب قاچاق و مصرف مواد باید به وقوع بپیوندند. پس می‌توانیم بگوییم که جرائم مرتبط با مواد مخدر یک سلسله از جرائم است؛ یعنی جرائم مواد مخدر

جرم‌شناسی ۷۱۱

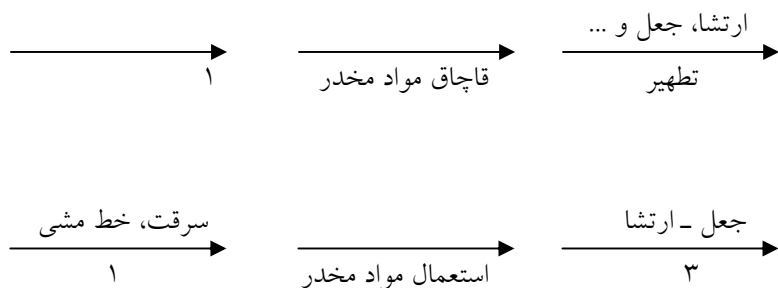
جرائم واسط هستند که قبل و بعد از آن هم جرائمی باید اتفاق بیافتد تا این زنجیره جرائم مواد مخدر کامل بشود.

برای این که به جرم قاچاق برسیم ابتدا باید مرتکب رشوه یا جعل سند شد؛ یعنی برای عبور دادن کاروان از مسیر باید به مأمور انتظامی رشوه داد، سند مجعول درست کرد، و پس از ارتکاب قاچاق درآمدی تولید می‌شود که باید تطهیر یعنی سرمایه‌گذاری شود. پس در مرحله سوم جرم دیگری به نام، جرم سرمایه‌گذاری درآمدهای نامشروع از مواد مخدر رخ می‌دهد. یعنی باید علاوه بر جرم قاچاق جرم تطهیر هم ارتکاب یابد؛ جرمی که الان مستقل از خود قاچاق وجود دارد. لذا در قاچاق شبکه‌ای از جرائم، قبل و بعد از این جرم وجود دارد که از نظر جرم‌شناسی قابل توجه هستند. این اهمیت از آنجاست که قانون و حقوق و قانونگذار کیفی به دنبال این واقعیت جرم‌شناختی است که جرائم مواد مخدر یک جرائم زنجیره‌ای و شبکه‌ای است و بنابراین جرائم جدیدی را مرتبط با بزهکاری مواد مخدر در قانون کنونی ایجاد کرده است. لذا قانونگذار با استفاده از یافته‌های جرم‌شناختی، به جرم‌انگاریهای جدیدی دست زده و جرائم جدیدی را درست کرده، است؛ برای مثال جرم تطهیر که در پاراگراف ب ماده ۳ کنوانسیون سازمان ملل علیه مواد مخدر و مواد روانگردان مصوب ۱۹۸۸ پیش‌بینی شده، ناظر به جرم دانستن محور ریشه مجرمانه درآمدها و سرمایه‌های ناشی از جرم تطهیر درآمدهای نامشروع از قاچاق مواد مخدر است. به دنبال این واقعیت که در کنوانسیون و قانون جزا پیش‌بینی شد، برای اولین بار جرم‌شناسان متوجه شدند که پولهای نجومی حاصل از قاچاق در ساخت بیمارستانها، درمانگاهها، هتل و رستورانهای زنجیره‌ای سرمایه‌گذاری می‌شود و کسانی که این پولها را صرف این کارها می‌کنند لزوماً خود قاچاقچی نیستند و آگاهانه با علم

۷۱۲ مباحثی در علوم جنایی

به این که ریشه این پول، نامشروع و کثیف است، آنها را در ظاهری سفید و شفاف مثل هتل و بیمارستان و کارهای مشروع به کار می‌گیرند. بنابراین جرم تطهیر خاص ابتدا درباره درآمدهای مواد مخدر ایجاد شد. به دنبال این جرم‌انگاری بود که قانونگذاران کشورهای چندی جرم تطهیر عام را درست کردند. یعنی تطهیر درآمد و سرمایه‌های ناشی از ارتکاب هر نوع جرمی که درآمد ایجاد بکند. پس دیدیم که قاچاق مواد مخدر شبکه‌ای از جرائم را قبل و بعد از خود ایجاد می‌کند. اما در باب مصرف که روی دیگر مواد مخدر است، خود مصرف یا به اصطلاح استعمال مواد مخدر نیز مستلزم ارتکاب یک سلسه جرائم است. در حقوق ما هم استعمال تفنی و هم اعتیاد جرم است. البته بدیهی است که مجازات آنها متفاوت می‌باشد. نکته دیگری که در قانون ما به آن توجه شده این است که قانونگذار برحسب این که ماده استعمالی تریاک باشد یا هروئین یا کوکائین، مجازاتهای مختلفی را پیش‌بینی کرده که این خود قابل توجه است و علت هم این است که تبعات بهداشتی مصرف هروئین خیلی بیشتر و خطرناک‌تر از مصرف تریاک و حشیش است و لذا مجازات آن بیشتر است. در خصوص استعمال هم ما جرائمی قبل و بعد از آن داریم. فردی که بدنال استعمال مواد می‌آید خودش یک مجرم است. اما برای این که این عمل را انجام بدهد، از قبل باید عاملی برای عمده‌فروشا یعنی عاملی برای توزیع مواد بشود. پس کسی که استعمال می‌کند، ابتدا در چرخه توزیع وارد می‌شود، یا این که برای استعمال، مرتکب سرقت یا روسپیگری می‌شود، اما بعد از استعمال هم به ناچار مرتکب جرم دیگری می‌شود؛ برای مثال جعل گواهی پزشکی یا جرم ارتشاء. توضیح این که همانطور که می‌دانیم در حقوق ما مثلاً در حقوق اداری برای استخدام در سازمانهای دولتی، دستگاه قضایی و نیروی مسلح یکی از شرایط استخدام گواهی عدم اعتیاد و مصرف

۷۱۴ مباحثی در علوم جنایی



حالت خطرناک در حقوق جزا حالتی است که لزوماً با ارتکاب جرم محقق می‌شود، اما از نظر جرم‌شناسی حتی قبل از ارتکاب جرم هم می‌توان نسبت به حالت خطرناک مداخله کرد و این مداخله جنبه ترمیمی و خنثی‌کننده دارد و فاقد جنبه کیفری است.

اما قانونگذار ما چون مقید به اصل قانونی بودن جرائم بوده است و نمی‌توانسته اقدامات تأمینی را برای آستانه جرم یعنی قبل از ارتکاب جرم مقرر کند، چون این کار نقض آشکار اصل قانونی بودن است، لذا اقدامات تأمینی را برای حالت خطرناک در قبال مجرمین خطرناک پیش‌بینی، پس بجای حالت خطرناک، مجرمین خطرناک را بکار می‌برد. مجرمین خطرناک را ماده یک قانون اقدامات تأمینی و تربیتی تعریف می‌کند و می‌گوید کسانی هستند که نوع جرم ارتكابی و نحوه ارتكاب جرم آنها، روحیات، اخلاق و سوابقشان، آنها را در مظان ارتكاب جرم در آینده قرار می‌دهد.

اینجا دو نوع تعبیر داریم: عده‌ای معتقدند که این شامل تکرار جرم می‌شود و منظور قانونگذار در ماده یک تکرار جرم است، یعنی اقدامات تأمینی زمانی قابل اعمال است که در حکم دادگاه، فردی مرتکب جرم جدیدی شده، محکوم گردیده و حکمش هم اجرا شده باشد و دو مرتبه مرتکب جرم جدیدی شده باشد و اینجا

جرم‌شناسی ۷۱۳

مواد مخدر است. بدیهی است کسی که معتاد است در این مرحله برای این‌که بتواند گواهی غیر واقع بگیرد ممکن است مرتکب ارتشا، جعل و جرائم دیگری شود که می‌تواند اعتیادش را در حین استخدام پنهان کند یا به موجب قانون دفترداران و سردفتران، مصرف مواد مخدر یک تخلف انتظامی برای سر دفتر محسوب می‌گردد و سبب می‌شود که وی از ادامه شغلش محروم شود. با توجه به این‌که دفترباری و سردفتری شغل درآمدزایی است، شخص برای این‌که بتواند به آن شغل برسد ممکن است مرتکب جرائمی در ارتباط با استعمال مواد مخدر بشود. پس می‌بینیم که جرائم مواد مخدر، هم شامل جرائمی است که ارتباطی مستقیم با خود مواد مخدر دارد مثل قاجاق و استعمال و غیره. و هم شامل یک سلسله جرائمی که بطور غیر مستقیم به خاطر استعمال مواد مخدر یا استعمال یا به خاطر قاجاق مواد مخدر یا بعد از قاجاق مواد مخدر باید انجام بگیرد. پس می‌بینیم که یک سری جرائم وجود دارند که شبکه‌وار با هم مرتبط هستند از این رو مواد مخدر در جرم‌شناسی فصل قابل توجهی را به خود اختصاص می‌دهد. در خصوص استعمال بحثی که باید به آن اشاره بکنیم، حالت خطرناک است. به عبارت دیگر در کشورهایی هم که مصرف مواد مخدر جرم نیست، خود مصرف مواد، نوعی حالت خطرناک تلقی می‌شود، و اگر چه مستوجب مجازات نیست لیکن مشمول اقدامات بازپروری و پزشکی قرار می‌گیرد؛ یعنی در اینجا قاضی می‌تواند دستور ترک اعتیاد یا قرار عدم مصرف صادر کند. پس حالت خطرناک مورد بررسی در جرم‌شناسی، در مورد استعمال مواد مخدر نیز می‌تواند صادق باشد؛ یعنی فرد مصرف‌کننده بالقوه می‌تواند جرائم دیگری را مرتکب بشود. بنابراین در این خصوص می‌بینیم که این حالت بعضاً از نظر کیفری و اقدامات تأمینی و تربیتی قابل تعقیب است.

جرم‌شناسی ۷۱۵

مشمول تکرار جرم گردیده و می‌توانیم علاوه بر مجازات، اقدامات تأمینی را هم اعمال کنیم، چون استدلال آنها این است که تکرار جرم در حقوق ما شامل محکومیت و اجرای حکم است. اما استنباطشان از ماده یک این است که اقدامات تأمینی به موجب این ماده شامل کسانی می‌شود که جرمی را مرتکب شده و در دادگاه در حال محاکمه است و دادگاه با عنایت به ویژگیهایی که در خصوص جرم ارتكابی و نحوه جرم ارتكابی و خصوصیات خود جرم نباشد متهم را مجرم خطرناک تلقی می‌کند و علاوه بر مجازات معمول وی را مشمول اقدامات تأمینی نیز قرار می‌دهد تا او مرتکب جرمی در آینده نشود. فرض کنید متهمی را به چهار ماه حبس محکوم می‌کنند و سه ماه بازپروری در فلان جا یا ترک اعتیاد یا درمان بیماری جنبی یا درمان بیماری اختلال مشاعر و غیره. پس حالت خطرناک در اینجا به مجرم خطرناک تبدیل شده. دوم این‌که اقدامات تأمینی در حقوق ما بعد از ارتکاب جرم قابل اعمال است؛ اگر چه در جرم‌شناسی قابل اعمال است ولی قانونگذار ما به خاطر اصل قانونی بودن نپذیرفته است.

سوم این‌که اقدامات تأمینی در کنار مجازات در مورد فردی اعمال می‌شود که در شرف محاکمه است و نه لزوماً کسی که محکومیت یافته باشد.

حال با توجه به توضیحاتی که دادیم اولاً صدر ماده ناظر به مجرمین خطرناک است که اشخاص حقیقی است و این موضوع آشکار است؛ دوم این‌که اقدامات تأمینی قبل از اثبات جرم قابل اعمال نیست؛ اگر چه در جرم‌شناسی قابل اعمال است، ولی مقنن ما به خاطر رعایت اصل قانونی بودن آن را نیز پذیرفته است؛ سوم این‌که قاضی برای اعمال یک ماده باید در رأی خودش استناد کند که چرا ماده یک را اعمال می‌کند و بگوید که چرا جرم ارتكابی‌اش ویژه است و چرا نحوه ارتكاب آن جرم

۷۱۶ مباحثی در علوم جنایی

ویژه است، یعنی باید استدلال کند پس جرمی اتفاق افتاده و باید ویژگیها و علل اعمال اقدامات تأمینی را در دادنامه خودش مستند کند به این‌که چرا وی در مظان ارتکاب جرم درآینده است، بنابراین نباید فقط بگوید به طور کلی به نظر می‌رسد این‌طور است. این کلی‌گویی در حکم است و پذیرفته نیست، تنها یک مورد در قانون اقدامات تأمینی وجود دارد و آن ماده ۱۴ است که گفته اقدامات تأمینی قبل از وقوع جرم قابل اعمال است یعنی اگر فردی دیگری را تهدید به قتل کند، دادگاه باید از چنین فردی تعهد مقتضی یا وجه‌الضمان مقتضی اخذ کند تا این عمل را مرتکب نشود. این یک نوع اقدام تأمینی است رنگ مجازات ندارد و تنها مورد اقدام تأمینی است که در شرف و آستانه ارتکاب جرم است و گرنه سایر اقدامات در حقوق ما بعد از وقوع جرم قابل اعمال است. به این دلیل هم این استناد به ماده ۱۲ در خصوص توقیف روزنامه‌ها درست نیست.

اقدامات تأمینی یک مفهوم جرم‌شناسی است که مبدع آن آقای گاروفالو بوده است و ابتدا تحت عنوان اقدامات اجتماعی مطرح بود. این مفهوم از سالهای ۱۹۳۰ تحت عنوان اقدامات تأمینی وارد حقوق جزا شده و برخلاف مجازات که صرفاً کیفری و حقوقی هست، اقدامات تأمینی از آورده‌ها و دستاوردهای جرم‌شناسی به حقوق جزا است. لذا کسی که می‌خواهد از این مواد (ماده ۱۲ و بنده ۵) استفاده کند باید جرم‌شناسی بداند والا دچار اشتباه می‌شود.

گفتیم که جرائم مواد مخدر جنبه چند ملیتی، فراملی و سازمان‌یافته دارد و نتیجتاً علاوه بر حقوق داخلی، فعالیت‌هایی بین‌المللی و تدوین یک حقوق بین‌المللی مواد مخدر را هم سبب شده است. به طوری‌که گفتیم امروزه حقوق کیفری مواد مخدر یا قوانین و مقررات کیفری مواد مخدر در دولتها عمدتاً تحت تأثیر کنوانسیونها و

جرم‌شناسی ۷۱۷

قطعنامه‌های بین‌المللی و رهنمودهای سازمان ملل متحد متحول می‌شوند. زیرا مواد مخدر به عنوان یک جرم سازمان‌یافته نه فقط نظم حقوقی داخلی دولتها، بلکه نظم عمومی جهانی را از نظر اقتصادی - سیاسی و بهداشتی ا به مخاطره انداخته است.

اکنون باید دید جرم سازمان‌یافته چیست و بعد از تعریف مختصر از آن به عنوان یک نمونه از جرایم سازمان‌یافته، یک سازمان تبهکاری مافیایی ایتالیا را تشریح می‌کنیم تا ببینیم ساختار داخلی‌اش و تحلیل جرم‌شناختی آن چیست؟

۹- جرایم سازمان‌یافته

اصطلاح جرم سازمان‌یافته^۱ اصطلاحی، جرم‌شناسانه یا جرم‌شناختی در حقوق جزا می‌باشد، این اصطلاح کاربرد ندارد لیکن بنا به تحلیلی که جرم‌شناسی از جرم سازمان‌یافته به دست می‌دهد، می‌توانیم مصادیق آن و نمونه‌هایی از آن را در حقوق جزا پیدا کنیم. نتیجه این که جرم سازمان‌یافته در حقوق جزا، قانون مجازات عمومی و در کد کیفری تعریف مشخصی ندارد و در هیچ یک از قوانین کیفری دنیا به جز قانون بلژیک، دارای یک تعریف حقوقی نیست.

۹-۱- ویژگیهای جرم سازمان‌یافته

۱. جرم سازمان‌یافته از نظر تعداد مباشرین متعدد است؛ یعنی از دو نفر به بالا را شامل می‌شود؛

۲. این جرائم نوعاً جنبه فرامرزی دارند؛ یعنی لااقل در دو کشور اتفاق می‌افتد، ولی علی‌الاصول این جرائم جنبه بین‌المللی هم دارند؛ مثل مواد مخدر؛

۷۱۸ مباحثی در علوم جنایی

۳. در جرائم سازمان‌یافته یک سلسله مراتب وجود دارد. در راس یک رهبریت و پس از آن، یک عده دون پایه وجود دارند. بنابراین یک جرم تشکیلاتی و سازمان‌یافته است که در آن وظایف تقسیم شده است؛

۴. از نظر اقتصادی بسیار قوی است؛ یعنی درآمدها یا پولهای ناشی از این جرایم نجومی است؛

۵. چون بعد اقتصادی کلان تا حدی خواه و ناخواه رنگ سیاسی هم به خود می‌گیرد، از نظر سیاسی هم برای دولت یا یک منطقه خاص، خطر بزرگی محسوب می‌شوند؛

۶. ویژگی دیگر جرم سازمان‌یافته در این است که با سازمان و تشکیلات خارج از خود نیز ارتباط دارد؛ یعنی علاوه بر تشکیلات خود با تشکیلات بیرونی مثل دولت، پلیس، احزاب سیاسی و وزارتخانه‌ها نیز ارتباط و در آنها نفوذ دارند.

بنابراین جرم سازمان‌یافته جرمی است که مرتکبان آن سعی می‌کنند همان مدل سازمان یافته فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی مشروع را برای ارتکاب جرائم انتخاب و اعمال کنند.

عده‌ای معتقدند که کاربرد اصطلاح جرم سازمان‌یافته، نقض غرض است زیرا این جرم خود بی‌نظمی ایجاد می‌کند. جرم نظم اقتصادی، بهداشتی، سیاسی و نظم یک جامعه را نابود و افکار عمومی را مختل می‌کند. حال آیا می‌توان یک جرم که خودش اختلال‌آور است را سازمان‌یافته بنامیم. به همین جهت عده‌ای گفته‌اند که اصطلاح سازمان‌یافته^۱ یک معنای مثبت و جرم یک معنای منفی دارد ولذا ترکیب جرم سازمان‌یافته نامأنوس است. پس به جای این اصطلاح باید گفت: فعالیت‌های نامشروع

جرم‌شناسی ۷۱۹

ضد قانونی، بازارهای نامشروع یا بازارهای غیر مجاز؛ یعنی یک مقدار بُعد منفی به عنوان این جرائم بدهیم. بدین ترتیب، اصطلاح جرم سازمان‌یافته را اگر با اغماض بپذیریم اصطلاحی است جرم‌شناختی، و برای نخستین بار در جرم‌شناسی به کار رفته است و به نظر می‌آید که این اصطلاح را ادوین ساترلند جامعه‌شناس مشهور آمریکایی وضع کرده است.^۱

دیدیم که جرائم سازمان‌یافته تعریفی در قانون ندارند و اصطلاحی قانونی نیست بلکه یک اصطلاح جرم‌شناختی است که مصادیق آن را می‌توانیم در حقوق خودمان پیدا کنیم؛ برای مثال قانون مجازات اخلال‌گران در نظم اقتصادی مصوب ۱۳۶۷ (ماده واحده) که گفته چنانچه جرائم ارتشا، جعل، اخلال در سیستم توزیع کوپن، اختلاس، در اقتصاد کلان کشور ایجاد کند، مجازاتش این قدر است و بلافاصله در پایان ماده گفته است چنانچه این اعمال مجرمانه جنبه بانندی به خود گیرد در حکم محاربه و افساد فی الارض است. بنابراین اولاً صلاحیت دادگاه عوض می‌شود و موضوع باید در دادگاه انقلاب مورد رسیدگی قرار گیرد و دوم این‌که مجازاتش از حبس به اعدام تبدیل می‌شود. پس قانونگذار ما که، شبکه و باند را ذکر کرده، منظورش این است که به محض این‌که جرم اختلاس، ارتشا و اختلال در سیستم توزیع کوپن، جنبه شبکه‌ای و بانندی به خود بگیرد وصف مجرمانه‌اش عوض می‌شود؛ یعنی موضوع کیفیات مشدده واقع نمی‌گردد، بلکه عنوان آن از یک جرم ساده به یک جرم شرعی یا سیاسی که محاربه و افساد فی الارض است تبدیل می‌شود. بنابراین هم صلاحیت رسیدگی آن جرم و هم نوع مجازات عوض می‌شود.

۷۲۰ مباحثی در علوم جنایی

موضوع دیگری نیز در همین ماده واحده مصوب ۱۳۶۷ وجود داشت که چنانچه کسی از دولت برای وارد کردن کالایی موافقت اصولی بگیرد، عمل او عنوان مجرمانه خاصی خواهد داشت؛ به خاطر این‌که در آن زمان اقتصاد ما دولتی و ارشادی بود، و اقتصاد و بازار آزاد وجود نداشت و در چنین اقتصادی چون تمام تولیدات و واردات و صادرات از کانالهای دولت می‌گذرد، بدیهی است که کارمندان دولت و وزارتخانه‌های ذیربط از قدرت بالایی برخوردار بودند و بنابراین تصور ارتکاب بعضی از جرائم دولتی همراه با ارتشا و تطمیع و غیره خیلی زیاد بود. از جمله جرائمی که در این ماده واحده آمده بود اعطای موافقت اصولی برای احداث مزرعه، وارد کردن کالا یا ارسال ارز و غیره بود؛ یعنی چنانچه این موافقت اصولی در جهت اختلال در سیستم تولید و اقتصاد کلان کشور به کار برده شود و جنبه شبکه‌ای و گروهی به خود بگیرد، یک نوع از افساد فی الارض است.

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که می‌توانیم این موارد را بعنوان مصادیقی از جرم سازمان‌یافته بدانیم. اما جرم سازمان‌یافته در حقوق قوانین و مقررات حقوق جزا را چه از نظر شکلی و چه از نظر ماهوی دچار تحول کرده است. اولاً از نظر شکلی با مثالی که گفتیم در حقوق خودمان دیدیم که به محض این‌که یک جرم شبکه‌ای و بانندی شود، فوراً در صلاحیت دادگاه انقلاب درمی‌آید. پس می‌بینیم که به محض این‌که جرم، سازمان‌یافته شود در صلاحیت تحول به وجود می‌آید.

این امر در حقوق کشورهای غربی هم صادق است، منتها در کشورهای غربی این امر همراه با وسواس در جهت رعایت حقوق متهم است. به هر حال متهمی که با دولت مبارزه کرده باشد حقوقش رعایت می‌شود، زیرا دولت قانونمند و قانون‌گرا است

۱. آقای ساترلند واضع دو نظریه دیگر یعنی بزهدکاری یقه سفیدها و سارق حرفه‌ای نیز بوده است.

جرم‌شناسی ۷۲۱

در جرائم سازمان‌یافته مدت تحت‌نظر قراردادن متهم یا مظنون، یا مدت بازداشت می‌تواند بیشتر از مدت بازداشت موقت در جرائم عادی باشد برای مثال در ایتالیا، قانونگذار به بازپرس اجازه می‌دهد که در خصوص جرائم مافیایی و سازمان‌یافته مدت قرار بازداشت موقت را مثلاً به جای یک ماه، چهارماه، معین کند که بعد از چهارماه لازم است دوباره آن را تمدید یا تجدید کند.

در حقوق خودمان در باب مواد مخدر، مدت بازداشت موقت چهارماه است درحالی که در جرائم دیگر این مدت یک ماه است؛ یعنی دادگاه انقلاب می‌تواند برای متهم چهارماه بازداشت موقت صادر کند که البته بعد از هر ماه ملزم است که مجدداً تعیین تکلیف کند.

همانطور که می‌دانیم محور و ستون آیین‌دادرسی کیفری، در همه سیستم‌های رسیدگی، اصل برائت است، یعنی فرض بر بی‌گناهی متهم و عدم مجرمیت است و بنابراین به منظور اثبات مجرمیت متهم شاکی یا دادرسی باید دلایل را اثبات کند و بار دلیل به عهده دادرسی یا شاکی است. اما در خصوص جرائم سازمان‌یافته به لحاظ پیچیدگی این جرائم و به لحاظ ضعف دولت و دستگاه قضایی در باز کردن این کلاف پیچیده جرائم سازمان‌یافته، تحت شرایطی بار اثبات دلیل جابه‌جا شده است. یعنی به جای این‌که دادرسی یا شاکی، لامجرمیت متهم را اثبات کند، خود متهم باید بی‌گناهی خود را اثبات کند، پس فرض بر مجرمیت اوست. این یک نوآوری است.

نمونه دیگر عدم رعایت اصل برائت، این است که در حقوق فرانسه در مورد تخلفات راهنمایی و رانندگی حتی اگر راننده ماشینش را به شخص دیگری داده باشد و وی در محل پارک ممنوع، توقف کرده باشد فرض بر این است که مالک تخلف کرده و مالک باید اثبات کند که در آن لحظه ماشین را به کسی دیگر داده یا مثلاً در آن

۷۲۲ مباحثی در علوم جنایی

زمان ماشین به سرقت رفته است. بنابراین این مالک است که باید ثابت کند مسئول نبوده است، پس می‌بینیم که در جرائم عادی هم مواردی وجود دارد که اثبات بی‌گناهی برعهده متهم است. در جرائم سازمان‌یافته تحت شرایطی اصل بر مجرمیت است و علت این جابه‌جایی بار اثبات دلیل این است که شما تصور کنید پلیس مملو از عوامل مافیا و قاچاقچیان مواد مخدر باشد. در این حالت این پلیس دیگر نمی‌تواند امنیت را تأمین بکند، بنابراین دولت خلع سلاح می‌شود و دولت و قاضی و جامعه خود را در مقابل برخی از اعمال خلع سلاح می‌بیند. لذا، قانونگذار به قضات اختیارات استثنایی می‌دهد تا دستش برای باز کردن این کلاف پیچیده باز باشد، اما در عین حال همواره حقوق متهم در اینجا رعایت می‌شود. در دولتهای قانونگرا و قانونمند و دل‌نگران رعایت حقوق، این اصول تحت شرایطی آن هم به عنوان یک اماره ساده پذیرفته شده؛ یعنی این‌که خلافتش قابل اثبات است. بدیهی است این اصل مجرمیت در سیستم دیکتاتوری و در سیستم‌های تک‌صدایی برای حقوق مردم بسیار خطرناک است. در سیستم‌هایی که خود به خود متمایلند که مردم را مجرم تلقی کنند، استفاده از اصل مجرمیت خطرناک است. باید کلیه حقوق دفاعی و تضمینات آیین‌دادرسی و تضمینات قضایی متهم موجود باشد و پس از آن این اصل را بپذیریم. ولی آنچه که مهم و مربوط به بحث ماست این بود که جرائم سازمان‌یافته، حقوق‌ماهوی و حقوق‌جزای عمومی را نیز متحول کرده است. اولاً سیستم مجازات‌ها متنوع‌تر و شدیدتر است زیرا در جرائم سازمان‌یافته علاوه بر ضمانت‌اجراهای کیفری، ضمانت‌اجراهای اداری و حتی بانکی هم وجود دارد؛ یعنی مثلاً برای کشف جرم تطهیر برای مثال بانکها در بعضی موارد مکلف به افشای اسرار شغلی خود و افشای موجودی حساب بانکی شده‌اند. محرمانه بودن حساب بانکی و محرمانه نگه

جرم‌شناسی ۷۲۳

داشتن موجودی حسابهای بانکی از وظایف قانونی و اخلاقیات حرفه بانکی است، اما در رابطه با جرم تطهیر مال نامشروع این اصل تغییر پیدا کرده است و بنابراین بانکها تحت شرایطی مکلف به همکاری با دادسرا و پلیس یا وزارت دارایی هستند یا در حقوق کیفری عمومی تحول دیگری به وجود آمده که در خصوص تنوع جرم‌انگاری است. قانونگذار برای این‌که بتواند در هر حال جرائم سازمان‌یافته را تعقیب و مجازات بکند سعی کرده اشکال مختلف این جرائم را در قانون پیش‌بینی کند و لذا تنوع بحثهای مجرمانه مشاهده می‌شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های جرائم سازمان‌یافته این است که قانونگذار سعی کرده از نظر شیوه جرم‌انگاری و انشای مواد مخدر را به طور موسع اختیار کند؛ به طوریکه دست قاضی روی هم رفته باز باشد. پس می‌بینیم که جرائم سازمان‌یافته بدون این‌که در حقوق جزا تعریف مشخصی داشته باشد، بدون این‌که قانونگذار از آن تعریف مشخصی به دست داده باشد، لیکن به طور موردی و مقطعی تحولاتی را از خود این حقوق چه در باب آیین دادرسی و چه در باب حقوق جزای ماهوی ایجاد کرده است. با بیان این توضیحات حال به ابعاد جرم‌شناختی این جرائم اشاره می‌کنیم. مجدداً تاکید می‌کنیم که، اصطلاح جرم سازمان‌یافته، اصطلاحی جرم‌شناختی و ناظر به نحوه ارتکاب جرائم عمومی و عادی است. آنچه که این جرائم را شاخص می‌کند نحوه ارتکاب آن و وسایل و ابزاری است که در ارتکاب آن بکار برده می‌شود، والا ممکن است این جرم قتل یا جرائم دیگر باشد؛ متنها چون شیوه ارتکاب آن ویژگی‌هایی دارد مشمول کیفیات مشدد شده یا عنوان مجرمانه‌اش عوض می‌شود برای مثال در مورد اختلال در سیستم تولید اقتصادی کشور قانونگذار ما بجای اختیار تأسیس کیفیات

۷۲۴ مباحثی در علوم جنایی

مشدد، وصف جرم را عوض کرده و از طریق انتخاب و گزینش یک وصف شدیدتر در مقام تشدید مجازات است.

اما مراد از جرم سازمان‌یافته عموماً یک تشکیلات نظام‌مند همراه با سلسله مراتب است که همراه با شبکه بزهکاران حرفه‌ای از یک مقررات یا قواعد نانوشته و قرار و مدارهای عرفی و سنتی نانوشته تبعیت می‌کنند. این تشکیلات دارای روش و شیوه‌های مخصوص به خود است و همراه با برنامه‌ریزی مرتکب جرم می‌شود، از توسل به خشونت باکی ندارد، جنبه چند ملیتی به خود می‌گیرد و بیشتر جنبه فرامرزی دارد و بالاخره این‌که سبب جابه‌جایی مبالغ هنگفت و نجومی پول می‌شود. بنابراین ابعاد اقتصادی آن بسیار قوی است، ساختار قدرت هرم‌گونه است و بنابراین از نظر ساختار با ساختار سازمان‌های رسمی رقابت می‌کند، ولی محتوایش مجرمانه است، ولی از نظر ساختار و تشکیلات، برگردان سازمان و تشکیلات عادی دولتی است.

۲-۹- مافیای ایتالیا

مافیا یک سازمان جنایی است که در جنوب ایتالیا بوجود آمده و تشکلهای مختلفی را شامل می‌شود، پس وقتی می‌گوییم مافیای ایتالیایی، با پدیده وحدت سروکار نداریم، بلکه مافیا متکثر است و چندین نوع مافیا وجود دارد. در سیسیل، ناپل و جنوب ایتالیا وجود دارد. ما به عنوان نمونه یکی را از نظردرونی کالبد شکافی می‌کنیم، و ابتدا چگونگی کار در داخل این سازمان و استفاده از نیروها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

اولاً سه ویژگی را می‌توانیم در خصوص طرز کار داخلی مافیا مورد توجه قرار بدهیم:

جرم‌شناسی ۷۲۵

۱. اعضای مافیا به عنوان یک سازمان جنایی عمدتاً رابطه‌ی نسبی یا سببی و فامیلی با هم دارند، و یک نوع هزار فامیل هستند، مثلاً می‌بینیم که در بعضی از دولتها، تصمیم‌گیران و رهبران کشور برای این‌که همدیگر را حفظ کنند این یکی دخترش را به آن یکی می‌دهد، یکی داماد دیگری می‌شود و غیره تا خودشان را حفظ بکنند. در ازدواجهای قدیمی هم، خانواده‌های پولدار و متمول و شاهزاده، دختر و پسرانشان را در خانواده‌های خودشان عروس و داماد می‌کردند، تا اموال از آن خانواده‌ها خارج نشود. این مسأله هزار و یک فامیل را مافیای قدرت می‌نامند چون به هر کدام از آنها که توجه بشود با چندین رئیس رابطه‌ی فامیلی دارند، که اصطلاحاً به پدرخوانده سیاسی معروف است. این اصطلاح پدرخوانده در مسائل مافیا و جرم هم کاملاً وجود دارد.

۲. اعضای مافیا توانایی و قابلیت کشتنشان و ظرفیت و توانایی پذیرش کشته شدن آنها بالا است، کشتن و کشته شدن از خصایص اعضای مافیای است.

۳. این‌که مافیا خارج از روابط خانوادگی، این قدرت را دارد که به مناسبت، از افراد خاصی با رضایت یا با اجبار دعوت به همکاری کند، یا تطمیع یا از طریق تهدید. بنابراین در بین اعضای داخلی مافیا ممکن است که افرادی کلیدی هم وجود داشته باشند که رابطه‌ی خویشی مافیایی ندارند ولی حضورشان برای حل گره‌هایی که در راه آنها هست ضروری است.

در درون مافیا یک سلسله مراتب وجود دارد و حلقه‌های خویشی مانع بی‌رحمی‌های داخلی مافیا نمی‌شود؛ یعنی چنانچه اعضای مافیا مرتکب اشتباه یا خیانت بشوند، قطعاً مشمول خشم رهبریت قرار می‌گیرند. انواع مافیایی وجود دارند که با هم همزیستی می‌کنند که گاهی به محدوده‌ی یکدیگر حمله هم می‌کنند و همدیگر را قلع و قمع می‌کنند.

۷۲۶ مباحثی در علوم جنایی

بعضی از جرم‌شناسان، سازمانهای جنایی مافیایی در ایتالیا را تشبیه کرده‌اند به دولتهای مستقل که به شکل عادی با هم همزیستی می‌کنند، ولی هیچ ابایی ندارند که در یک مقطع به جنگ بروند و با هم بر سر سرزمین و منافع ملی و امثال آن جنگ کنند. در هنگام استخدام عضو، همانطور که گفتیم سازمانهای تبه‌کار دقت دارند که داوطلب استخدام قادر به کشتن باشد و کشته شدن را نیز بپذیرد. زیرا در داخل گروههای مافیایی کشتن و کشته شدن پرستیژ می‌آورد. بنابراین توسل به خشونت وسیله‌ای برای ارتقاء اجتماعی است. لذا پذیرش این یعنی آمادگی برای کشته شدن و آمادگی برای کشتن دیگری یک پرستیژ داخلی می‌آورد منزلت لذا فرد و حقوق او را نسبت به دیگران بالا می‌برد. بنابراین اعضای مافیا بسیار خطرناک هستند. نمونه‌ی دیگر مافیا در ژاپن است که به یاکوزا مشهور است و بسیاری از که می‌گویند ایرانیانی که چند سال پیش برای کارکردن به ژاپن رفته‌اند جذب یاکوزا شده‌اند. مافیا و اعضای آن در برداشتن فرد مزاحم از سر راه از هیچ وسیله‌ای صرف‌نظر نمی‌کنند به یعنی هر وسیله‌ای هدف را توجیه می‌کند.

سازمانهای مجرمانه و تشکلهای مجرمانه جنایی مافیا در ایتالیا به صورت یک محیط بسته و مخفی که سکوت بر آن حکم‌فرما است زندگی می‌کنند، اما با جامعه عادی و جامعه مدنی و حتی با نمایندگان دولت در محل ارتباط دارند زیرا این ارتباط با جامعه و مردم عادی در ارتباط با دولت، پویایی آنها و استقرار حیات آنها را چه از نظر درآمد و چه از نظر تجدیدنظر در برنامه‌ها و شیوه‌هایشان، سبب می‌شود.

این ارتباط به این صورت است که مثلاً در سیسیل اگر شخصی بزه دیده سرقت واقع شود در فرهنگ آنجا بر بزه دیده ننگ است که مراتب را در دادگاه شکایت و به پلیس مراجعه بکند و فرهنگ سیسیل ایجاب می‌کند که در این موارد از مافیا برای

جرم‌شناسی ۷۲۷

کشف و دستگیری آن مجرم و مجازات او کمک بگیرند و لذا در فرهنگ تدریجی مافیا رجوع به دولت و قانون ننگ است و برعکس، عدالت خصوصی، عدالت مافیایی و پلیس مافیایی، یک اعتبار و ارزش است. پس در چنین فرهنگی مافیا و تشکلهای مافیایی، به جامعه مدنی خدمات و سرویس می‌دهند و در مقابل این خدمات و سرویس که به جامعه می‌دهند (دستگیری مجرمین و رفع و مبارزه با مزاحم) از جامعه مدنی حق‌الزحمه می‌گیرند. پس یک نوع تبادل اقتصادی در مقابل این خدمات و سرویس صورت می‌گیرد. مافیا خدمات متنوعی را ارائه می‌دهند؛ مثلاً دو خانواده که با هم قهر هستند را با هم آشتی می‌دهند و میانجی‌گری می‌کنند. به خانواده‌های فقیر و مستمند کمک می‌کند و برای این‌که محبوبیت مردم را جلب بکند، به‌طور ضمنی، پرستارها و پزشکهای خودش را دارد که در موارد خاص از آنها کمک می‌گیرند. مافیا در بین کشاورزان، بازاریان، کارگران و حتی دستگاههای دولتی محلی عواملی را دارند که عندالزوم از اعضای مافیا حمایت خواهند کرد؛ مثلاً فلان کشاورز، فلان عضو مافیا را ماهها در مزرعه‌اش مخفی می‌کند. یا فلان مزرعه، گوشت ماهیانه تعدادی از اعضای مافیا را تأمین می‌کند، یا فلان عامل در دادگستری مافیا را از چند و چون فرایند کیفری و رسیدگی قضایی، مطلع می‌کند و به اصطلاح وقتی طرف اهل معامله است از خدمات او برای خود استفاده می‌کند. بنابراین مافیا اهل معامله است. مافیا با پول، تطمیع، ارعاب و تهدید پیرامون خودش را متأثر و به نفع خودش بسیج می‌کند و همزمان به جامعه خدمات می‌دهد.

پس می‌بینیم که یک سیکل جنایی و مجرمانه و سازمان یافته برای ادامه حیات خود باید مرتباً مرتکب جرائم جدیدی بشود؛ یعنی ضمن این‌که خود آن تشکل و سازمان مجرمانه و قابل تعقیب است و وصف مجرمانه خاصی دارد، همزمان باید به

۷۲۸ مباحثی در علوم جنایی

کرات مرتکب ارتشا، خشونت، ضرب و جرح، تقلب مالیاتی و انتخاباتی بشود و بنابراین به طرق مختلف استمرار حیات خودش را تضمین و تأمین بکند.

سازمانهای مجرمانه یا تشکل‌های جنایی مافیا علاوه بر ارتزاق از طریق ارتکاب جرائم، مرتکب باج‌خواهی یا اخذ مالیات خاص از مردم هم می‌شوند. یعنی کسبه، شرکت‌های خصوصی و کشاورزان مجبور می‌شوند که به طور ماهیانه مبلغی را به مافیا بپردازند تا در امنیت و آرامش زندگی کنند. اگر کسی این مالیات خاص که غیر قانونی ولی اجباری است را نپردازد، ناگهان صدتا از گوسفندهایش ناپدید می‌شود، یا ناگهان دخترش دزدیده می‌شود، یا مغازه‌اش آتش می‌گیرد و بنابراین باج‌خواهی یا باج گرفتن به عنوان مالیات یا مالیات امنیت سبب می‌شود که از این طریق مافیا کنترل خودش را بر روی شهر یا روستا یا محل توسعه بدهد و مستقر بکند. مافیا این مالیات را یا به صورت مستقیم می‌گیرند یا برای مثال از رستورانها به طور ضمنی می‌خواهند که مثلاً در ماه یک روز یک عده‌ای را غذا بدهند و از فلان کشاورز می‌خواهند، مثلاً میوه‌های فلان ماه را به فلان گروه بدهند؛ یعنی این کار خیلی به صورت نامرئی و عادی است و بطوریکه قابل تعقیب نمی‌باشد. بعبارت دیگر خود مردم و خانواده‌ها هم شریک جرم هستند و چون امکان استقرار مافیا را فراهم کرده‌اند، در عوض مافیا امنیت آن فروشگاه، رستورانها، و کشاورزان را در مقابل آن سارقین عمومی و عادی تضمین می‌کند. اگر در آن روستا و شهر یک سارق منفرد و خودسری مرتکب سرقت شود با مافیا سر و کار دارد و مافیا با مخبرها و عواملی که دارند سارق را پیدا می‌کنند و خود دست به عدالت خصوصی می‌زنند. بنابراین مافیا خودش دادگستری کوچکی دارد که چون اتفاقاً در دستگیری مجرمین و تعقیب آنها مؤثرتر و کارتر است بیشتر به آن بها می‌دهند، تا به دادگستری عمومی یا پلیس

عمومی که گرفتار بوروکراسی و کاغذ بازی است و انگیزه ندارد؛ و حال آنکه عامل مافیا خوب زندگی می‌کند، و در نهایت از همه روشها، فارغ از دل نگرانیهای آیین دادرسی کیفری و تخلف انتظامی و غیره، به اصطلاح امنیت مردم را تضمین می‌کند. بنابراین مافیا در مواردی خود یک پلیس و کارگاه خصوصی است، و دارای یک عدالت کیفری خصوصی است، که نامشروع است ولی فی‌الواقع از این طریق ارتزاق می‌کند. بنابراین این یک روشی است که در مقابل ارائه خدمات، از مردم ما به ازاء مالی می‌گیرند.

حال مطلب دیگری که در مورد مافیا باید مطرح بکنیم این است که جرم سازمان یافته ناشی از ضعف و عدم انسجام دولت و منبعث از مشکلات داخلی دولت یعنی پلیس و دستگاه قضایی و عدم پویایی قانونگذار در جرم انگاری و وضع قوانین جدید است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که جرم سازمان یافته یا مجرمان سازمان یافته زودتر و سریع‌تر از قانونگذار عمل می‌کنند.

دیگر این‌که دولت و ارکانش مشخص و شفاف است، لیکن مجرمین سازمان یافته در تاریکی به سر می‌برند و مشخص نیستند. امکانات دولت و آرایش استراتژی آن مشخص است، اما آرایش و استراتژی و امکانات مباشران جرائم سازمان یافته مخفی است و بالاخره این‌که جرائم سازمان یافته سازمانهای جنایی به لحاظ عدم رعایت حقوق دیگران به لحاظ توسل خیلی سریع و آسان به خشونت از توسل به هیچ شیوه‌ای ابا و ترس ندارد ولی دولت بویژه دولتهای مردم سالار در مظان قضاوت و کمک و ادعای مردم و دولت و جامعه قرار دارد و لذا ناچارند که از اصول تبعیت کنند و نمی‌توانند دست به هر کاری بزنند. ولی مافیا و جرم سازمان یافته به هر کاری دست می‌زند، بدون این‌که از تهدید یا تعقیب ترس داشته باشد.

اما علیرغم این نقاط قوت مافیا و تشکل‌های جنایی، می‌توان گفت بنا به دلائلی که می‌خواهیم بگوییم تشکل‌های جنایی آسیب پذیرند.

۱. نظم داخلی و نظم عمومی داخلی سازمانهای جنایی تک‌نظمی و لرزان و آسیب‌پذیر است. زیرا اعضای این تشکل‌ها و سازمانها، انسانها هستند. انسانها هر لحظه می‌توانند تغییر جهت، تغییر روش و تغییر عقیده بدهند و بنابراین ما با پدیده توأین روبرو هستیم؛ کسانی که در مقطعی با نفوذ عوامل دولتی با دولت همکاری می‌کنند و مخبر می‌شوند. بنابراین مافیا همواره در معرض خطر نفوذ عوامل دولتی یا عواملی است که در واقع به دنبال نابودی مافیا و مبارزه با آن هستند، پس پدیده خبرچینی نقش عمده‌ای را انجام می‌دهد.

۲. چون اعضای مافیا با پولهای کلان سروکار دارند و برای وصول این پولها و این مالیتهای نامشروع از مردم کارگزارانی دارند، پیش می‌آید که کارگزاران در مقطعی مرتکب تقلب بشوند و بنابراین همه درآمدها و پولها را به مافیا و رهبران ندهند. و به محض این‌که رهبر متوجه شود آنها را مجازات می‌کند و لذا این کشتار داخلی خود، آسیب‌پذیری و نفوذپذیری آنها را نشان می‌دهد، که روشهای پلیسی نوین می‌تواند مشاجرات داخلی آنها را زیاد کند، تا آنها خود همدیگر را از بین ببرند.

۳. در داخل مافیا مثل هر سازمان دیگری رقابت و چشم و هم‌چشمی وجود دارد. لذا بین اعضا درگیری ایجاد می‌شود تا افراد مادون به بالای هرم قدرت بروند، پس پدیده رقابت سبب می‌شود که نظم داخلی مافیا متزلزل شود.

ولی آفت دیگر تشکل‌های مجرمانه رقابت یا تشکل‌های رقیب صورت عرضی است^۱ بنابراین این رقابت منجر به قتل‌های مخفی می‌شود، و این ضرب و جرح نتیجه

۱. رقابت طولی در داخل خود گروه مافیایی است؛ در حالی که رقابت عرضی بین چند گروه است.

جرم‌شناسی ۷۳۱

گمراه را دارد. بنابراین این خشونت و خشونت متقابل^۱ (ضد خشونت) موجب آسیب‌پذیری آنها می‌شود.

این سیکل یا دور خشونتی تمامی ندارد و بنابراین ملاحظه می‌کنید که در مافیا پدیده انتقام‌جویی از خون برادر و پدر به عنوان تکلیف ناموسی و خانوادگی و گروهی به اعضای آن خانواده و سپس به اعضای گروه منتقل می‌شود. و به این معنی که در هر حال فرزندی که پدرش کشته شده است باید قاتل یا فرزندی از قاتل را بکشد. این تکلیف، ناموسی یا شرافتمندانه است که جنبه انتقام‌جویی دارد. پس بحث مافیا، بحث خشونت، تطمیع و تهدید مستمر، بحث مراقبت و محافظت مستمر و بحث نوسان بین تعادل و عدم تعادل است و به همین دلیل تشکل‌های مجرمانه لرزان هستند و تعادل درونی‌شان لرزان است.

هرچه قدرت دولت و ارکان دولت و اقتدار پلیس دولتی قوی‌تر باشد به همان میزان شکل‌گیری جرائم سازمان یافته کم‌تر می‌شود و هر چه تقوای کاری و قدرت و کارآیی پلیس و دستگاه قضایی در دولتها قوی‌تر باشد، نتیجه‌اش عدم امکان نفوذ مافیا در آن دولت است. بنابراین در نهایت نتیجه این است که تشکل‌های مجرمانه ممکن است به طور موقت موفق باشند، ولی قدرت دولت بیشتر است و دولت در چارچوب قراردادهای معاضدت قضایی، استرداد، اینترپول و سازمانهای همکاری منطقه‌ای با جرائم سازمان‌یافته به صورت شفاف و آشکارا مبارزه می‌کند ولی سازمانهای مجرمانه با توجه به طبع کار، محکوم به مخفی‌کاری هستند و بنابراین قدرت مانور و پویایی آنها نسبت به دولت بسیار محدود است. لذا در ایتالیا در دهه هشتاد میلادی اگر چه دولت و کارگزاران دولتی تلفات زیادی را دادند و پلیس، قضات و فرمانداران چندی

۷۳۲ مباحثی در علوم جنایی

به وسیله مافیا کشته شدند، ولی نهایتاً دولت توانست برخی از گروه‌های مافیا را متلاشی کند و بنابراین در پرتو آن صدها نفر در ارتباط با این گروه دستگیر شدند. حتی نخست وزیر ایتالیا نیز متهم به همکاری با مافیا شد. یکی از دلایلی که دولت ایتالیا زود عوض می‌شود این است که خیلی‌ها با مافیا سر و کار دارند و لذا مافیا سریعتر و زودتر آنها را ساقط می‌کند و آنها را جابه جا می‌کند.

مافیا لفظاً یعنی غرور و دلیری و شجاعت، در داخل مافیا قانونی وجود دارد به نام "امرتا"^۱ وجود دارد که به معنای سکوت است. یعنی فرد باج می‌دهد ولی سکوت می‌کند، خود مافیا به معنی مبارزه است عضو مافیا را مافیایی می‌گویند. رفتار مافیایی یعنی آمادگی برای کشتن و آماده برای کشته شدن. مافیا بیشتر به دنبال مصالح مادی است، نه مصالح سیاسی و غیره. مهم این است که در برخی کشورها مثل ایتالیا، مافیا هزینه تبلیغاتی فلان نامزد را بر عهده می‌گیرد و لذا همواره در مجلس و شهرداری مخبر و گروههای فشار دارند لذا زندگی مافیایی، زندگی سراسر تهدید، مذاکره، تطمیع، ارتشاء، اختلاس و غیره است.

مافیا خیلی پیچیده است، اولاً افراد غریبه را استخدام نمی‌کند و اگر لازم باشد گزینش و آزمایش می‌کنند و مدتها فرد را زیر نظر می‌گیرند. بیشتر با خودش ازواج می‌کنند و ضمناً جامعه با آنها همکاری می‌کند و چون امنیت محل را تأمین می‌کنند بدهکار را عاصی می‌نماید و لذا اعضاء رهبر را نمی‌شناسند، افراد خود را به راحتی در اختیار دارند، همه وسایل هدف را توجیه می‌کنند، ولی از نظم داخلی لرزانی برخوردارند.

جرم‌شناسی ۷۳۳

مهاجرت ایتالیایی‌ها به آمریکا سبب انتقال مافیا به آمریکا شد. یک مافیا، متخصص استفاده از روسپی‌هاست و یکی متخصص قمارخانه‌ها، یا قاچاق موادمخدر. مافیا در داخل جامعه و شهر زندگی می‌کند؛ بدون این‌که کسی آنها را بشناسد و زبان باز کردن، مساوی با کشته شدن است.